



عبدالکریم لاهیجی:

ما از این پس آقای خاتمی را مخاطب قرار خواهیم داد!

دفتر ویژه:

دو قرن رابطه پرتنش با غرب
برخورد جامعه ایران با مدرنیته

دولت خاتمی در برابر نیروهای بازدارنده

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فکس : ۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

در این شماره می خوانید:

- ۳ روزهای بیم و امید
- ۴ گزارش به رئیس جمهور از وضعیت حقوق بشر
- ۵ ما از این پس آقای خاتمی را مخاطب قرار خواهیم داد!
- ۶ بحث ولایت فقیه به خیابانها کشیده است
- ۷ تفکر سنتی در جامعه ایران شکست خورده است!
- ۹ در تاجیکستان چه می گذرد
- ۱۱ مصاحبه با آقای دکتر ضیا صدر الاشرافی
- ۲۰ دو کلمه حرف با آقای س.نورسته
- ۲۲ سیاست اقتصادی دولت محمد خاتمی
- ۲۴ کتاب «خاطرات همسر یک افسر توده ای» ...
- ۲۶ علی شریعتی: استثنائی تضادمند....

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex - France

دفتر ویژه:

- ۱۳ مدرسه جدید راه مدرنیته را هموار کرد! (۲)
- ۱۴ مدرنیته و سیاست در ایران
- ۱۶ نظم جهانی، دموکراسی و فرهنگ خودی
- ۱۹ جعفرخان از فرنگ آمده!

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

مقالات رسیده

در فاصله دو شماره گذشته راه آزادی چند مقاله جالب از نویسندگان و دوستان بسیار عزیز بدست ما رسیده است که متأسفانه تا کنون بخاطر کمبود جا و عدم تناسب با بحث های اصلی روز قادر به درج آنها نشده ایم.

- دوست گرامی مهندس عطائی از نروژ مقاله ای درباره اختلاف ریشه ای و نه سلیقه ای جمهوری خواهان با سلطنت طلب ها نوشته اند و در آن هرگونه اتحادی میان این دو نیرو را منتفی دانسته اند.

خواننده عزیز اسماعیل نظری طی مقاله ای از برخورد غیرفعال نیروهای اپوزیسیون به سازمان مجاهدین خلق انتقاد کرده است و خواستار نقد جدی مواضع و عملکردهای آن شده است.

دوست عزیز و وفادار راه آزادی فرامرز از آمریکا مقاله مبسوط و جالبی درباره چشم انداز دموکراسی در ایران، نقش جامعه مدنی و فرهنگ نوشته است. در این مقاله طی ۴ بخش به تشریح دموکراسی، دموکراسی در ایران، رابطه جامعه مدنی و فرهنگ و سرانجام نقش اپوزیسیون دمکرات پرداخته شده است.

ما در فرصت مناسب از همه یا بخشی از این نوشته ها استفاده خواهیم کرد و از اینکه در چاپ نوشته تاخیر زیاد بوجود آمده است از دوستان خود پوزش می طلبیم.

روزهای بیم و امید

جامعه مدنی و احترام به قانون و آزادی اندیشه و عمل قابل توضیح است. درست همانند همه اصلاح طلبانی که از داخل یک نظام ایدئولوژیک بسته به امکان دگرگون کردن از درون دل بسته اند، بدون آنکه برای تضاد های بنیادی اصلاحات با جوهر نظام اهمیت لازم را قائل شوند. در حقیقت ابهام هایی که در گفتمان خاتمی در باره رابطه اسلام، جمهوری اسلامی، سیاست، جامعه مدنی، آزادی وجود دارد چیزی جز بازتاب توهم او نسبت به امکان این همزیستی نیست. بانگاهی بدبینانه تر او زندانی منطقی است که پندار و اندیشه اش بر اساس آن بنا شده است.

ایران را می توان اما از زاویه ای متفاوت هم دید. فعال شدن بحث های اساسی پیرامون عدم کارکرد ساختار حکومتی ایران و بویژه در آنچه به ولایت فقیه و رهبری باز می گردد چهره دیگر از رویدادهایی است که جامعه ما با آن کمتر آشنا بوده است. امروز نقد جامعه مدنی، قانون، آزادی احزاب و اندیشه در غمل به برخوردهای نظری بی سابقه ای در میان نیروهای چسبیده و نزدیک به حاکمیت دامن زده است. این پویانسی فکری تحت تأثیر تجربه تلخ و منفی سالهای پیش و بویژه تغییرات مهمی صورت می گیرد که در فشرندی و ترکیب نیروهای اسلامی و موقعیت اجتماعی - فرهنگی آنها بوجود آمده است.

حکومت اسلامی در جریان انتخابات دوم خرداد به شکاف مهمی که در میان پایه های خود او بوجود آمده است و به تحول فرهنگی در طیف هواداران خود پی برده و بحث های داغ کنونی چه در اشکال پیدا و علنی آن مانند تظاهرات دانشجویان انجمن های اسلامی و چه در اشکال پنهان تر و محفلی آن به واقعیت مهم زندگی سیاسی ما تبدیل شده است. انتخاب خاتمی به بحث هایی که از گذشته هم وجود داشتند حیات جدیدی بخشید و شاید هم مهم ترین هدف خاتمی جا انداختن این فرهنگ جدید در میان نیروهای اسلامی بویژه در بخش جوان و پویایی آنست.

محمد خاتمی را باید با عنایت به چنین اوضاع و احوالی مورد داوری و ارزیابی قرار داد و بر اساس این داده ها طرح سیاست جدید اپوزیسیون را ریخت. توجه کنیم که جامعه ایران نه فقط در بخش مذهبی و وابسته به حکومت، که در حوزه های گسترده از روشنفکران تا گروه ها و طبقات مردمی با حساسیت ویژه و با روانشناسی آکنده از بیم و امید رویدادها را دنبال می کند. این نضا برای مردم ما فرصت جدیدی در جهت گسترش تأمین مشارکت در زندگی و سرنوشت سیاسی خود است.

مجلس، باید به دستگاه قضایی اشاره کرد که امروز بعنوان نیرومند ترین اهرم قدرت نیروهای راست سنتی عمل می کند. دستگیری چند شهردار نواحی تهران و نیز تهدید به بازداشت کرباسچی به بهانه فساد مالی در حالیکه دامنه سوء استفاده و دزدی های کلان در سازمانهای مافیایی و غول پیکری چون بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی و ... زیانزد مردم است در حقیقت هشدارى به رئیس جمهور و دولت او است.

بدین ترتیب رئیس جمهور جدید از همان ابتدای کار خود در لایبای تارهای انبوهی گرفتار آمده است که نظام و کارکردهای متناقض آن بدور او تنیده اند. خاتمی امروز به گفته طنز آلود مردم رئیس جمهور شرمنده ای است که از توان کمی برای پیشبرد برنامه ها و اصلاحات مورد نظر خود برخوردار است. اما با این وجود به نظر می رسد خاتمی نفوذ مردمی و محبوبیت خود را حفظ کرده است و افکار عمومی کارشکنی ها و خرابکاری های مراکز موازی قدرت را به حساب او نمی گذارند. بویژه آنکه رفتار و منش خاص و تلاش برای نزدیکی به مردم در کنار سادگی و دوری از تشریفات از او چهره ای مثبت ساخته است و به این روانشناسی دامن زده است که نگاه رئیس جمهور جدید بیش از آنکه متوجه معجزه دستگاه ناتوان و از کار افتاده حکومتی باشد، به مردم است. در حقیقت یکی از کارت های اصلی برنده خاتمی هم همین نیروی مردمی است که از او و برنامه هایش حمایت می کند و این البته از نگاه رقبای او دور نمی ماند.

اما شاید این تجربه کوتاه یکبار دیگر از این حکایت می کند که برنامه ها و اصلاحات مورد نظر خاتمی بنوعی مجموعه نظام و هنجارها و عادات جا افتاده آن را به هموردی همه جانبه فرامی خوانند. رئیس جمهور در حقیقت باید به مهارت تنشی موفق شود که سمت گیری سیاسی او با موفقیت، جایگاه و تلقی و فرهنگ بخش عمده عناصر و سررشته داران جمهوری اسلامی ایجاد می کند.

در چنین شرایط پیچیده و مبهمی این پرسش اساسی به ذهن می آید که بالاخره انگیزه و دلایلی که خاتمی را به چنین میدانی کشانند کدامند. در حالیکه خود وی چند سال پیش ادامه کار را در عمل ناممکن میدید و او چه راه هایی برای حل این بحران در نظر دارد؟ مجموعه موضع گیری ها و برخوردهای کلی خاتمی در دو ماه اخیر به ما در یافتن پاسخ به این پرسش ها کمکی نمی کنند. اما شاید در برخوردی کلی تر بتوان گفت رفتار رئیس جمهور جدید در چهارچوب نگاه و تلقی او از امکان آشتی بخش هایی از این فرهنگ و ساختار حکومتی با اصلاحات اساسی در جهت توسعه

با آنکه بیش از دو ماه از آغاز کار دولت محمد خاتمی نمی گذرد، اما همین دوره کوتاه برای فروکش شور و اشتیاق اولیه کافی بوده است. افکار عمومی که از فردای ۲ خرداد امید به ایجاد تغییرات و بهتر شدن اوضاع را با شتاب با ناساوری نسبت به امکان انتخاب خاتمی عوض کرد، امروز در سایه حوادث معنی دار هفته های اخیر واقعیت های دشوار جمهوری اسلامی را بار دیگر لمس می کند و بخوبی می داند که رئیس جمهور جدید از حوزه قدرت گسترده ای در امور اجرایی برخوردار نیست.

این دشواری ها در حقیقت از همان ابتدای تشکیل دولت جدید هم خود را به خوبی نشان داده بودند. زیرا رئیس جمهور از یکسو می بایست با ترکیب ناهمگون نیروهایی که از او حمایت کرده بودند کنار آید و از سوی دیگر موافقت مراکز مهم دیگر قدرت بویژه ولایت فقیه را جلب کند. نتیجه آن شد که در یک دولت ائتلافی چهار وزیری حضور یافتند که در انتخابات به خاتمی رای نداده بودند و یازده وزیر هم موضع روشنی نگرفته بودند و هم اینها هستند که آشکارا با رئیس جمهور تفاوت دارند.

مشکلات خاتمی اما فقط به این ترکیب ناهمگون محدود نمی شود و نیروهای گوناگونی در روند شکل گیری اصلاحات و کار دولت سنگ اندازی می کنند و در حقیقت نوعی بن بست در امور اجرایی را به رئیس جمهور تحمیل می کنند. در نگاهی گسترده تر به رویدادهای چند ماه گذشته باید گفت که نیروهای مؤثر در درون حاکمیت در پی ضربه ناباورانه دوم خرداد، به بازسازی خود دست زده اند و این در ساختار تقسیم قدرت و آرایش قوای سیاسی تغییراتی بوجود آورده است. شاید مهمترین عرصه این جابجایی ها، فعال شدن و جایگاه جدید مجمع تشخیص مصلحت است و نقشی که رئیس آن می خواهد در سایه نفوذ و اعتبار خود در دستگاه حکومتی ایفا کند. بدین ترتیب است که هاشمی رفسنجانی بدنبال تعریف و حوزه نفوذ وسیعتری از نهادی است که در گذشته بصورتی حاشیه ای وظیفه برقراری آشتی را میان شورای نگهبان و مجلس بعهدہ داشت. در چارچوب چنین درکی است که رئیس مجمع تشخیص مصلحت خود را در عمل نیرویی میان رهبری و قوه اجرایی قلمداد می کند و به چهار گوشه ایران مسافرت کرده و به افتتاح ساختمان و طرح های اجرا شده می پردازد و بطور مرتب در برابر مسائل روز ایران و جهان موضع می گیرد و جلسات هفتگی برپا می دارد.

در کنار دستگاه عریض و طویل دستگاه رهبری و مجمع تشخیص مصلحت که هریک برای خود مشاوران ویژه و مراکز تحقیقی هم دارند و نیز

گزارش به رئیس جمهور از وضعیت حقوق بشر

برطبق اصل ۲۲ قانون اساسی «هیچ کس را نمیتوان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین میکند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حد اکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد...».

به موجب اصل ۳۵ قانون اساسی «در همه دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند». در اصل ۳۶ آمده است که «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». اصل ۱۶۵ صراحت دارد که «محاکمات، علنی انجام میشود». اصل ۱۶۸ می گوید که «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد».

اصول و قواعد حاکم بر یک محاکمه عادلانه در مواد ۱۰ و ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و مواد ۱۴ و ۱۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی تشریح شده است و از آن جمله اینکه «بیک دادگاه صالح و مستقل و بی طرف» به اتهامات متهم رسیدگی کند.

اما متأسفانه این قواعد و تضمینات که نتیجه منطقی اصل برائت به شمار می روند، نه به هنگام دستگیری متهم - به ویژه متهمان سیاسی و عقیدتی - رعایت میشوند، نه در جریان بازجوییهای او که ممکن است ماهها و سالها به درازا کشد و متهم همچنان در بازداشت بماند، و نه در جریان محاکمه او به خصوص در دادگاههای انقلاب اسلامی.

نامه آنگاه به وضعیت ۹ تن از اعضای سازمان موحدين انقلابی اشاره میکند که اعدام یا زندان شده اند.

حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی

جنابعالی در برنامه دولت خود «تحقق اصل جمهوریت نظام» را مستلزم «مشارکت و رقابت مردم» دانسته اید و ضمن شناسایی حق «تعیین سرنوشت» برای ملت ایران، متعهد شده اید که «به تمام ظرفیت های سیاسی قانون اساسی» فعالیت و عنایت بدهید و از آن جمله:

«تضمین حقوق و آزادیهای مدنی شهروندان: آزادی اندیشه، بیان، نشر، تشکیل اجتماعات و ایجاد انجمنها، اتحادیه ها و احزاب قانونی» و همچنین «به رسمیت شناختن تکثر و تنوع برداشتها و نگرش ها در چارچوب قانون اساسی».

درباره آزادی احزاب و اجتماعات و مطبوعات هم «حمایت و تقویت سازمانهای اجتماعی - سیاسی نظیر احزاب و مطبوعات غیردولتی»، را جزو برنامه خود قرار داده اید و هم اصل تحقق «نظام حزبی به عنوان جزء مکمل نظام پارلمانی» را پذیرفته اید.

جنابعالی آگاه هستید که طی ۱۶ سال گذشته احزاب، سازمانهای سیاسی و اجتماعی و روزنامه های مستقل از حکومت یکی پس از دیگری، به توقیف و تعطیل کشانده شدند و از عرصه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی حذف گردیدند. اشخاص و گروههای دگراندیش در برگزاری مجالس سخنرانی و یادبود هم آزاد نبودند و به فرض اینکه وزارت کشور به آنان اجازه برگزاری مراسم را می داد، نیروهای فشار و گروههای سرکوبگر با چوب و چماق، به تعطیل مجلس و ضرب و جرح سخنران و شرکت کنندگان در مراسم می پرداختند. همین گروهها از به آتش کشیدن و منفجر ساختن چاپخانه ها و موسسه های انتشاراتی غیردولتی، ابایی نداشتند و متأسفانه هرگز مورد تعقیب مقامات قضایی قرار نگرفتند...

ایجاد جامعه مدنی امری القایی نیست که از بالا و متعاقب تصمیم هیأت حاکمه، از طریق یک بخشنامه دولتی صورت پذیرد. همچنین است امر «آشنا تر شدن مردم با حقوق خویش» و ترویج «فرهنگ مباحثه و گفتگو». اگر در جامعه ای نهادهای مستقل از حکومت اعم از احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و کانونهای فرهنگی و حرفه ای و اتحادیه ها و سندیکاهای مستقل و روزنامه ها و مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی غیردولتی وجود داشته باشند، خود این مجموعه اند که از آنها به جامعه مدنی تعبیر میشود. مردم هم بر اثر فعالیت و مبارزه در چنین نهادهایی با حقوق خویش آشنا تر میشوند و فرهنگ مباحثه و گفتگو و تسامح و سعه صدر بدین طریق در جامعه ترویج می یابد و به مرور نهادینه میشود. چطور میشود در جامعه ای فرهنگ مباحثه و گفتگو را گسترش داد و به «تقویت فرهنگ نقادی» پرداخت، بدون اینکه در آن جامعه «کانون نویسندگان» و یا «سندیکای روزنامه نگاران» مستقل از حکومت وجود داشته باشد؟!.

از آنجا که اصل ۱۱۳ قانون اساسی «مسئولیت اجرای قانون اساسی» را به جنابعالی محول کرده است،

از آنجا که توه مقننه ایران، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را تصویب کرده و به آنها قدرت قانونی بخشیده است،

از آنجا که حقوق و آزادیهای مندرج در فصل سوم قانون اساسی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، طی ۱۶ سال گذشته، مورد نقض و تجاوز مستمر دولت جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته و در نتیجه به محکومیت بیپای این دولت در کمیسیون حقوق بشر، شورای اقتصادی و اجتماعی و مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سایر مراجع رسمی بین المللی انجامیده است،

از آنجا که جنابعالی چه در جریان انتخابات ریاست جمهوری و چه در مراسم تحلیف ریاست جمهوری و همچنین هنگام معرفی هیأت وزیران به مجلس قانونگذاری، «نهادینه کردن حاکمیت قانون و در رأس آن قانون اساسی» را به عنوان یکی از مبادی و مبانی برنامه دولت خود عنوان نموده اید،

از آنجا که اکثریت مردم ایران، در یک انتخابات دو درجه و پس از آنکه شورای نگهبان نام متجاوز از ۲۰۰ تن از داوطلبان ریاست جمهوری را حذف کرد، به جنابعالی رای داده اند،

از آنجا که به تعبیر اعلامیه جهانی حقوق بشر «حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد» و از قرار معلوم جنابعالی عزم آن دارید که این خواسته دیرینه ملت ایران یعنی حکومت قانون و «در رأس آن قانون اساسی» را متحقق سازید،

از آنجا که جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، طی ۱۵ سال گذشته، موارد نقض فاحش و مستمر حقوق بشر در ایران را خاطر نشان ساخته، ضروری می بیند که گزارش مجملی از وضعیت حقوق بشر در ایران را به آگاهی جنابعالی برساند.

۱ - حق زندگی

حق زندگی مقدس ترین حق بشر است، حقی که ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی از آن به «حق ذاتی شخص انسان» تعبیر میکند که بایستی «به موجب قانون حمایت شود».

در همین ماده آمده است که «در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده، صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهمترین جنایات بر طبق قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جنایت».

اما متأسفانه یکی از سیاهترین کارنامه های دولتی درباره افراط در مجازات اعدام، طی شانزده سال گذشته، به دولت جمهوری اسلامی ایران تعلق دارد. دهها هزار نفر در جریان این سالها، چه به اتهامات سیاسی و عقیدتی و مذهبی و چه به لحاظ ارتکاب جرایم عمومی، اعدام شده اند. در بسیاری از موارد، محکومیت متهمان مستند به «قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جرم» نبوده است. بعلاوه در ایران مجازات اعدام درباره اعمالی اعمال میشود که بسیاری از آنها در بسیاری از کشورها جرم بشمار نمی آیند و یا اینکه ارتکاب آنها مستلزم مجازات خفیفی است و به هیچ وجه عنوان «مهمترین جنایات» درباره این اعمال مصداق ندارد.

شمار بزرگی از اعدام شدگان را زندانیان سیاسی و عقیدتی تشکیل می داده اند و متأسفانه طی ماههای اخیر هم چند تن از متهمان سیاسی اعدام شده اند،

بعلاوه صدها تن از مخالفان دولت جمهوری اسلامی در کشورهای خارج، به دست عوامل و وابستگان جمهوری اسلامی، به دلالت قرائن و امارات متعدد، به قتل رسیده اند. «پرونده میکونس» و حکم دادگاه جنایی برلن نمونه بیینی از دخالت دولتمردان جمهوری اسلامی در کشتار مخالفان خویش است.

به شمار این قربانیان باید نام دهها تن از نویسندگان، روزنامه نگاران، استادان دانشگاه و روشنفکران دگراندیش را که به شیوه ای مرموز و مشکوک یا به قتل رسیده و یا جان سپرده اند اضافه نمود.

۲ - شکنجه و مجازاتهای بدنی

شکنجه در ایران، هر چند که مطابق اصل ۳۸ قانون اساسی ممنوع است چه در جریان بازجویی و چه در دوران بازداشت و زندان به منظور درهم شکستن جسم و روح زندانی، اعمال میشود.

جنابعالی در برنامه دولت خود بارها از «کرامت و حرمت آدمی» یاد کرده اید. آیا سنگسار کردن، شلاق زدن، به دار کشیدن و قطع اعضای بدن انسان با مفاهیمی نظیر کرامت و حرمت انسان سازگاری دارند؟

۳ - بازداشت های خودسرانه و غیرقانونی، محاکمات غیرعادلانه

عبدالکریم لاهیجی:

ما از این پس آقای خاتمی را مخاطب قرار خواهیم داد!

ر. آ - نامه سرگشاده شما به محمد خاتمی نوعی چرخش اساسی در سیاست شما در برخورد با جمهوری اسلامی به شمار می رود، چه عللی این تغییر مهم را توضیح می دهند؟

ع. ل - تغییر سیاست ما به دو دلیل مهم صورت گرفته است. اول رای اکثریت بزرگ مردم ایران به آقای خاتمی. ما در نامه هم اشاره کردیم که انتخابات ایران دموکراتیک نبوده است، زیرا هم شورای نگهبان شمار بزرگی از نامزدها را حذف کرد و هم شرایط مبارزه انتخاباتی آزاد وجود نداشت. اما با وجود این اکثریت بزرگی از مردم ایران به آقای خاتمی رای دادند.

دوم مواضع و گفتار و کلام مکرر شخص خاتمی پیش از انتخابات و بعد در جریان تحلیف و یا در مجلس است که از نظر ما دارای اهمیت درجه اول است. این اولین بار است که چنین مواضعی در برنامه ها و گفتار سیاسی یک نامزد انتخابات و منتخب مردم دیده می شود. برای اولین بار صحبت از جامعه مدنی، حرمت قانون، آزادی بیان و عقیده، پلورالیسم سیاسی و از حق و مشارکت مردم... سخن به میان می آید. آقای خاتمی هنگام دفاع از دولت خود به مجلس گفت که دو بینش وجود دارد، یکی بینش دولت فعلی و برنامه آن است و دومی بینش مخالف ماست. مردم به این بینش اول رای دادند یعنی آقای خاتمی با صراحت اعلام میکند که ۲۰ میلیون رای و یا بخش مهمی از آن رای به یک برنامه و نه شخص است. ما هم در برنامه خود جا به جا به این برنامه و مواضع سیاسی اشاره کردیم و خواستار اجرای عملی آنها شده ایم. ما در برنامه خودمان تلاش کرده ایم بطور خلاصه به نقص مستمر و دائمی حقوق بشر در چهار عرصه اساسی در سالهای گذشته اشاره کنیم.

ما البته در گذشته هربار بطور سالانه گزارش هایی را منتشر کرده ایم ولی هیچگاه متأسفانه بهبودی در وضعیت حقوق بشر مشاهده نکردیم. یعنی دولتمردان جمهوری اسلامی در حقیقت اعتنایی به حرف ها و گزارش های ما نمی کردند. ما در گزارش خود به رئیس جمهور جدید گوشزد کرده ایم که جامعه مدنی که در برنامه سیاسی ایشان جای مرکزی را بخورد اختصاص می دهد، از بالا بوجود نمی آید. جامعه مدنی باید نهادهای مردمی، خودجوش و دموکراتیک را در بطن خودش بوجود آورد و توسعه دهد. ما از رئیس جمهور سئوال کرده ایم که چرا نهادهای دموکراتیکی مانند کانون نویسندگان، وکلا یا جامعه حقوق بشر نمیتوانند فعالیت کنند. زیرا بدون این نیروهای زنده و بدون احترام به آزادیها و حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی جامعه مدنی شکل نخواهد گرفت.

ر. آ - شما نسبت به پیشرفت این روند خوشبین هستید؟

ع. ل - من وارد بحث خوشبینی یا بدبینی نمی شوم. ولی ما از این پس آقای خاتمی را بطور مرتب مخاطب قرار خواهیم داد و با یادآوری گفته ها و برنامه ایشان و مقایسه با عملکردها، دآوری خودمان را به اطلاع رئیس جمهور و مردم ایران خواهیم رساند.

ر. آ - آیا جامعه حقوق بشر امکان فعالیت مجدد در ایران را مورد مطالعه قرار داده است؟

ع. ل - بدون شک. ما خوشبختانه از طریق دوستان و هواداران خود این امکان را داریم که دست به فعالیت علنی در ایران بزنیم. البته این بشرطی است که گروه های فشار را دولت برچیند یا آنها را مهار کند و امکان فعالیت علنی و باز نهاد های دموکراتیک مانند جامعه دفاع از حقوق بشر فراهم آید.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس) طی اقدام بی سابقه ای، نامه ای که در آن از وضعیت حقوق بشر در ایران سخن رفته است را خطاب به محمد خاتمی رئیس جمهور منتشر کرد. از سال ۱۳۶۰ به اینسو با محدود شدن فعالیت های سیاسی و دفاع از حقوق بشر در ایران و آزار و دستگیری فعالین حقوق بشر، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران از هرنوع گفتگو و برخورد مستقیم با مسئولین حکومتی امتناع میکرد و نامه ۲۵ شهریور ماه در حقیقت نوعی چرخش در سیاست این جامعه بشمار می رود.

راه آزادی با توجه به اهمیت این اقدام جامعه دفاع از حقوق بشر پای صحبت عبدالکریم لاهیجی حقوقدان سرشناس ایران و از مدافعان قدیمی حقوق بشر در ایران و رئیس کنونی جامعه نشست است و نظر او را درباره چند و چون این اقدام جویا شده است.

جناب عالی در همین سخنرانی با استناد به متن سوگندنامه، گفته اید که «پرهیز از خودکامگی و نگاهداری قدرت بعنوان امانتی مقدس از جمله مسئولیتهای رئیس جمهور است که لزوم توجه به ساز و کارهای قدرت و توزیع آن در جامعه را پیش می آورد».

اما این نهادهای غیردولتی کنترل کننده قدرت هستند که حاضر و ناظر بر چگونگی اعمال قدرت میباشند، تا حکومت مردمسالار به حکومت خودکامه مقلوب و میبدل نشود. سازمانهای دفاع از حقوق بشر، زیر عناوین و اسامی متعدد و گوناگون، این رسالت را برعهده دارند و بر اعمال حکومت نظارت میکنند و موارد نقض حقوق شهروندان را یادآور میشوند، ظهور و حضور جامعه مدنی این چنین متعین میشود.

ولی این سازمانها هم در ایران اجازه فعالیت ندارند. «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» و «جمعیت حقوقدانان ایران» پس از چهار سال فعالیت رسمی و علنی، پیش از انقلاب، در سال ۱۳۶۰ به تعطیل کشانده شدند. واحدهای «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» هم، به دلایلی که بر جناب عالی پوشیده نیست، در خارج از ایران به مبارزه برای احیای حقوق و آزادیهای مردم ایران، اشتغال دارند.

طرفه اینکه این ممنوعیت تنها شامل حال سازمانهای غیردولتی حقوق بشر شده است. اما دو نهاد دولتی که مدعی دفاع از حقوق بشرند، یکی در قوه قانونگذاری و دیگری در قوه قضائیه، ایجاد شده اند!

آقای رئیس جمهور

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران بدین امر اذعان دارد که این گزارش کوتاه نمایانگر همه ابعاد نقض حقوق بشر در ایران نیست. انگیزه ما هم در نگارش این نامه گزارش تفصیلی وضعیت حقوق بشر، به رئیس جمهور جدید ایران نیست. جامعه ما هر ساله گزارش مسبوسی در این باره انتشار داده که متأسفانه هرگز مورد توجه دولتمردان جمهوری اسلامی واقع نشده و نقض فاحش حقوق بشر در ایران حالت استمراری به خود گرفته است.

ولی جناب عالی برخلاف گذشتگان، وعده حکومت قانون، احیای حقوق و آزادیهای اساسی ملت ایران و بسط و تقویت نهادهای جامعه مدنی را داده اید. اکثریت ملت ایران هم به مواضع و دیدگاههای جناب عالی رأی اعتماد داده اند و از برنامه دولت شما پشتیبانی میکنند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران هم بدین اعتبار با جناب عالی گفتگو را آغاز میکند. با این امید که گامهای اساسی در راستای اعاده حقوق و آزادیهای ملت ایران برداشته شود و زمینه تشکیل نهادهای جامعه مدنی و از جمله جامعه غیردولتی دفاع از حقوق بشر، فراهم آید.

با تقدیم احترام

رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس)

عبدالکریم لاهیجی

* متن کوتاه شده

بحث ولایت فقیه به خیابانها کشیده است

از پیامدهای مثبت رویداد تاریخی دوم خرداد ماه، کشیده شدن بحث در مقوله ولایت فقیه - ستون خیمه نظام جمهوری اسلامی - بر سر خیابان هاست. برجسته ترین مورد آن، میتینگ دانشجویان جلو درب دانشگاه تهران سه شنبه ۲۹ مهرماه و سخنرانی آقای حشمت الله طبرزدی دبیر کل اتحادیه دانشجویان اسلامی و سردبیر نشریه پیام دانشجویانست. بدنیال آن در چهارم آبان ماه گردهمایی دیگری در دانشگاه علم و صنعت برپا شد که طی آن آقای فتح الله مرادی عضو شورای مرکزی همین اتحادیه در همین زمینه به سخنرانی پرداخت. بنظر می رسد این آغاز کار است. شایان توجه این که این بار برخلاف گذشته که اینگونه اقدامات، بویژه قدم گذاشتن در زمین ممنوعه ولایت فقیه، باچوب و چماق «حزب الله» روبرومی شد و تار و مار میگردید، راه مقابله با آن مسالمت آمیز و با تشبث به راه اندازی میتینگها و اعلامیه های دانشجویی طرفدار ولایت مطلقه فقیه و یا با سیاست تهدید و نصیحت از سوی روزنامه های وابسته به دستگاه صورت گرفت. بیانیه بنام دفتر تحکیم وحدت و بیانیه دانشجویان وابسته به انجمن اسلامی دانشکده روانشناسی علامه طباطبایی و نیز میتینگ ۱۵۰ نفر از دانشجویان اسلامی طرفدار ولایت مطلقه فقیه در محوطه دانشگاه در پنج نوامبر و مقاله های روزنامه هایی از نوع جمهوری اسلامی، رسالت و کیهان شاهد آنند. در زیر کوتاه شده مصاحبه آقای حسین مهری برنامه ساز رادیو صدای ایران در آمریکا با آقای حشمت الله طبرزدی را به خاطر آشنایی با بحث های مطروحه به اطلاع خوانندگان راه آزادی میرسانیم.

ب. ا. مهرداد

مصاحبه حسین مهری با حشمت الله طبرزدی

این ها در چارچوب قانون اساسی تعریف بشود و قدرت های موازی با دولت قانونی تشکیل نشود.

ح. مهری - این مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا نهاد رهبری آیا برآستی در برابر چرخ ریاست جمهوری اشکال ایجاد نمیکند و یا چوب لای چرخ دولت نمی گذارد؟

ح. طبرزدی - موضوع چوب لای چرخ دولت گذاشتن به این معنای خاص نیست بلکه بحث ساختاری است. وقتی مجمع تشخیص مصلحت این برداشت را داشته باشد که فوق سه قوه هست، یعنی رئیس جلسه ای است که رئیس جمهور هم یک عضو آن میباشد، این ذهنیت را ایجاد میکنند که مجمع تشخیص مصلحت فوق قانون و یا فوق دولت است. لذا میتوانیم بگوییم که بطور کلی دو دولت در کشور است و یا در حال تکوین شدن است. چه از طریق مجمع تشخیص مصلحت و یا این تعدد مراکز تصمیم گیری و تعدد مراکز اثرگذاری، تعدد قدرت را به وجود می آورد. این به ضرر مردم و کشور است.

ح. مهری - در قطعنامه میتینگ سیاسی برای آزادی عبارتی آورده اید که معنادار است. نوشته اید: «آزادی، ای آزادی فشرده در محبس دیکتاتورها، ای برنده از پژواک ضجه های مظلومان در سالهای سیاه اختناق و شکنجه و سقوط!» آیا شما معتقدید که ما سالهای سیاه، اختناق و شکنجه و سکوت داشته ایم؟

ح. طبرزدی - مبحث آزادی در ایران همیشه یک آرزو برای مردم و انقلابیون بوده است. بهر حال در دوره های مختلف، آزادیها محدود می شده و از مردم سلب شده است. در دوران پهلوی واقعا به شکل شکنجه و دوران سیاه مطرح بوده است. بعد از آن هم به شکل دیگری از سوی گروه انحصارگر و گروه های تمامت خواه، این آزادی محدود شده و بازهم یک آرزو برای انقلابیون و روشنفکران و مردم درآمده است. لذا آزادی را ما به این معنا در محبس می دانیم و آرزوی ما است. البته حالا دوران دیگر به شکلی نیست که دولت بخواهد بر خورد های قرون وسطایی زمان پهلوی را داشته باشد. با اینحال الان نیز ما از این جهت مشکل داریم. بعد از حماسه دوم خرداد فضا بازتر شده و شرایطی ایجاد شده که میتوانیم درباره آزادی حرف بزنیم و در راه آن مبارزه بکنیم تا انشاء الله برای نهادینه شدن اصل آزادی.

ح. مهری - آقای جنتی در سفر به ارمنستان گفتند که جمهوری اسلامی پیشگام حقوق بشر در جهانست و رفتار جمهوری اسلامی با زندانیان یک نمونه است در دنیا. این اظهارات با مطالبی که شما گفتید خیلی تفاوت دارد.

ح. مهری - انگیزه شما از برپایی تظاهراتی که در دانشگاه تهران برپا گردید، چه بود؟

ح. طبرزدی - تشکیل این جلسات و میتینگها معمولاً در برنامه های این اتحادیه است. این گردهمایی تحت عنوان میتینگ سیاسی برای آزادی برگزار شد و حدود دوسه هزار دانشجو و مردم در آن شرکت کردند.

ح. مهری - شما درباره اصل ولایت فقیه موضع تازه ای اعلام کردید، این موضع دقیقاً چیست؟ و به چه دلیل می خواهید اختیارات ولی فقیه محدود بشود و به انتخاب مردم واگذار گردد و یا در برابر یک مجلس پاسخگو باشد؟

ح. طبرزدی - بحث انتخاب ولی فقیه از سوی مردم بحث تازه ای نیست. در زمان حضرت امام هم این مردم بودند که رهبر خود را مستقیماً انتخاب کردند. نکته دوم اینست که طبق قانون اساسی اختیارات رهبر در یازده مورد مشخص شده است. تاکید ما بر اینست که اختیارات رهبری در چارچوب قانون اساسی بماند. با توجه به تصحیحها و برداشته های جدیدی که از سوی آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت ارائه شده، تقریباً این نهاد را بعنوان فوق قانون مطرح کرده اند. ما به این نتیجه رسیده ایم که برای اینکه اینگونه برداشته ها از اصل ولایت فقیه یا رهبری نشود، بهتر است که در همان چارچوب قانون اساسی محدود بماند. از سوی دیگر پس از انتخاب ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه، مردم نشان دادند که در مسائل سرنوشت ساز خود حساس هستند. لذا چه ایرادی دارد که مردم رهبر خودشان را هم مستقیماً انتخاب بکنند و برای اینکه برداشته های خاصی از اصل رهبری نشود، خو بست که مدت رهبری محدود بشود. و با توجه به این که مسئولیت های مهمی برعهده رهبری هست، علی القاعده هر فرد و مقامی که در یک کشور مسئولیت و اختیاراتی دارد، طبیعی است که باید پاسخگو هم باشد. همانگونه که رئیس جمهور در مقابل مردم و مجلس پاسخگوست، رهبر هم میتواند در مقابل مردم و یک مجلس، حالا این مجلس خبرگان و یا به شکل دیگری باشد، پاسخگو باشد. در واقع ما اصل پاسخگویی را به این عنوان مطرح کرده ایم تا تفسیرهای خاصی از رهبری انجام نگیرد و این عمل به این دلیل است که ما کارکرد و آثار آن را هم اکنون در جامعه می بینیم. به صلاح مردم و منافع ملی و منافع اسلامی مردم دانسته و می دانیم که

تفکر سنتی در جامعه ایران شکست خورده است!

مسئله اصلی تقوا یعنی اخلاقی است که باید ناظر بر روابط جمعی و فرد باشد. دین البته دارای احکامی است که بطور عمده جنبه فردی دارند. اما مهمترین بعد دینی بودن ما جهانی بینی و نگاه فلسفی است که اعتقاد به اسلام بدنبال می آورد. ما بعد از جنگ دوم جهانی بیشتر با این بعد فلسفی می خواستیم در برابر ماتریالیست ها و مارکسیست ها قرار بگیریم. ما می گفتیم اگر اعتقاد به خدا نباشد، نمیتوان به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم دست یافت چرا که جامعه در برابر ایمان به این نیروی الهی است که حاضر است از منابع خصوصی خود بگذرد و جامعه ای عادلانه بوجود آورد.

ر. آ: به این ترتیب شما با لائسیسته برخورد منفی ندارید و در عمل بسیاری از دستاوردهای آنرا می پذیرید. شما قبول دارید که سیاست و دین از هم جدا نیستند.

م. ن: خیر، حکومت و دین از نظر ما از هم جدا نیستند و دین و سیاست از هم جدا نیستند. من در اروپا فیلمی را دیدم که در آن مادری به فرزندش می گفت تو دین نداری، فرزند می گفت چرا، مادر می گفت برای اینکه تو لاییک هستی و فرزند جواب داد که من کاتولیک لائیک هستم. مسئله اصلی ما اینست که باید همه افکار و مذاهب از آزادی بیان و عمل برخوردار باشند. آقای خاتمی در سخنرانی معروف خود در دانشگاه شریف گفت که اگر اندیشه در برابر خود ضد اندیشه را نداشته باشد رشد نمیکند. صاحبان اندیشه باید امنیت داشته باشند.

ر. آ: اگر این برخورد از زمان مشروطیت در جامعه ما ادامه می یافت شاید وضع ما الآن اینگونه نبود.

م. ن: درست است.

ر. آ: این تفکر تا چه حد در میان روشنفکران مذهبی جا افتاده است؟

م. ن: من به جرات باید بگویم که در میان روشنفکران مذهبی و یا مذهبی های روشنفکر، این برخورد جا افتاده است چرا که همگی دارای تفکر باز هستند، مطلق فکر نمیکند و چون به جامعه شهری تعلق دارند قانون گرا هستند و بیشتر از طبقه متوسط هستند. تفکر سنتی در این ۱۸ سال شکست بزرگی در عمل خورده است و تفکر جدید روبه رشد است. بسیاری فهمیده اند بدون قانون کاری از پیش نمی رود و قانون هم نمیتواند به یک تفکر تکیه کند. چون ما دنبال راه حلی برای مشکلات می گردیم، باید به همه اندیشه ها میدان داد تا خود را طرح کنند. اگر آقای خاتمی توانست تا این حد مورد پذیرش گروه های مختلف مردم قرار گیرد، علت آن تکیه بر قانون و آزادی اندیشه و جا افتادن ضرورت آن نزد مردم بود.

ر. آ: این تفکر قانون گرا در میان طرفداران حاکمیت هم وجود دارد؟

م. ن: بنظر من این تفکر در میان آنها هم بسیار رشد کرده است و من در میتینگ های آقای خاتمی بسیاری از بچه های بسیجی و سپاه را می دیدم که با شور فراوان شرکت میکنند و در میان روحانیان در این بحث فعالانه شرکت میکنند. بسیاری از اینها دانشگاهی شده اند و این در تحول فکری آنها تاثیر زیادی گذاشته است. وقتی آقای دعایی بعنوان یک روحانی در تلویزیون شعر نو میخواند، این به نظر من یک تحول است. فراموش نکنیم که وصیت نامه آقای خمینی هم برای اینها هشدار بوده وقتی او وصیت نامه اش را اینطور نامیدکننده مینویسد، یعنی بنوعی ما به بن بست رسیده ایم.

ر. آ: نیروهای مذهبی خارج از مدار حاکمیت مانند نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز یا سوسیالیستهای خدایپرست، جاما و... چقدر بخت طرح شدن در افکار عمومی را دارند؟

م. ن: اگر جامعه باز شود، زمینه وسیعی برای این نیروها وجود دارد. اینها حرف برای گفتن دارند. آنهايي که ۱۸ - ۱۷ سال بر سر کار بودند، نتیجه کارشان در برابر افکار عمومی است. جامعه ما امروز به کسانی رای میدهد که این نگاه را داشته باشند. امروز در خانواده شاطر و نانواي سر کوچک هم یک یا دو نفر جوان دانشگاهی وجود دارد. وقتی برای مثال روزنامه ایران فردا با تیراژ ده هزار نسخه منتشر میشود، این نشان میدهد که نیروهای خارج از مدار حاکمیت مورد توجه مردم هستند. امروز افکار عمومی نگاهی علمی و باز و غیرشعاری به مسائل دارد و این نگاه خود را به رهبران سیاسی همه تحمیل میکند.

ر. آ: نیروهای انتقادی مذهبی خارج از حاکمیت چه تفاوت هایی با یکدیگر دارند و گرایش های عمده در آنها چیست؟

م. ن: تغییرات اساسی در تشریحی جامعه ایران در نگاه و سمتگیریهای نیروهای سیاسی از جمله مذهبی ها بازتاب می یابد. این نیروها از نظر پایه های فکری و فلسفی بسیار بهم نزدیکند. اما برنامه های سیاسی و اقتصادی آنها گاه بسیار فرق میکند. بنابراین اینها یک طیف نیستند و تحت رهبری نهضت آزادی هم قرار ندارند. اینها طیف انتلافی هستند و از ۶ - ۵ جریان عمده تشکیل شده اند. نهضت آزادی لیبرال تر است و سحابی و پیمان به عدالت اجتماعی بیشتر اهمیت میدهند و به خدایپرستان سوسیالیست بیشتر نزدیکند.

ر. آ: نظر نیروهای اسلام گرای خارج از حاکمیت درباره انتخاب خاتمی چیست؟ به نظر شما چه تغییراتی در جامعه، انتخاب خاتمی را به این صورت امکان پذیر کرد؟

م. ن: در طول ۱۵ سال گذشته حاکمیت اجازه فعالیت به نیروهای خارج از مدار قدرت نداد و نیروهای اسلامی که در قدرت شرکت نداشتند نتوانستند نقش فعالی داشته باشند. اما در این سالها در داخل جامعه تحولات جدی رخ داد. قشرهای جدیدی از نیروهای جوان و دانشگاهی بوجود آمدند و رشد کردند که میتوان آنها را لایه های با فرهنگ جامعه دانست. اینها نقش چندانی در صحنه سیاسی نداشتند با آنکه بعضی ها حتی طرفدار حاکمیت هم بودند مانند مخملباف. این نیروها در جامعه به سیاست نگاهی متفاوت داشتند و نشریاتی که در این دوره بسرعت رشد کردند در شکل گیری تفکر این گروه های جدید نقش مهمی بازی کردند. اگر به ده سال گذشته نگاه کنید می بینید که بر بستر این جامعه چگونه این مجالات و روزنامه ها بتدریج پخته تر شده اند. حاکمیت توانست جلوی نیروهای سیاسی مخالف را بگیرد ولی نتوانست مانع رشد این گروه های جدید شود و یک وقت چشم باز کرد دید ۴۰ - ۳۰ نشریه خوب و پرطرفدار در ایران وجود دارد با گرایشهای مختلف. این نیروها توانستند در انتخابات خودشان را نشان دهند و خاتمی با حمایت اینها توانست خود را در میان مردم مطرح کند. ضمن آنکه بخشی از نیروهای درون خود حاکمیت مانند تکنوکراتها که از گرایش سنتی دل خوشی نداشتند هم فعالانه از خاتمی حمایت کردند.

ر. آ: آیا انتخاب خاتمی زمینه رشد نیروهای اسلام گرای خارج از حاکمیت را فراهم ساخت؟

م. ن: من فکر می کنم اگر خاتمی در اجرای برنامه اش گامهایی به جلو بردارد زمینه فعالیت وسیعی برای این گروه ها ایجاد خواهد شد.

ر. آ: بیش از ۱۸ سال نیروهایی بنام اسلام در ایران حکومت کرده اند و نتیجه کارشان هم در برابر ماست. شما بعنوان یک نیروی اسلامی چه برخوردی با این تجربه دارید؟ آیا این تجربه تلخ نوعی بازاندیشی درباره اسلام نزد شما بوجود نیآورده است؟

م. ن: از اسلام و اسلامی برداشتهای بسیار متفاوتی میشود. در شیعه وقتی اجتهاد را داریم، همه میتوانند برداشت خودشان را ارائه دهند چرا که کسی اجتهاد را محدود نکرده است. از این زاویه گرایشهای مختلف اسلامی برخورد ها و نگاه های بسیار متفاوتی دارند. شما اگر به انقلاب مشروطیت برگردید، همین اختلاف نگاه و برخورد را می بینید. عده ای از روحانیت همراه با مشروطه بودند و گروهی نیز فعالانه علیه آن مبارزه کردند. همه اینها هم بنام اسلام می شد. بنابراین باید دید کدام اسلام، برای مثال در همین دوره اخیر، قرار نبود از اول ولایت فقیه در قانون اساسی باشد. در روایت اولیه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم این اصل وجود نداشت. اما در مجلس خبرگان این را اضافه کردند.

ر. آ: از موضوع ولایت فقیه که بگذریم ما یک تجربه مهمی داریم از یک حکومتی که خود را اسلامی می داند و نیروهای سیاسی اسلامی خارج از حکومت نمیتوانند این را کاملاً بیگانه با اسلام قلمداد کنند. سوال اینست که آیا در کنار این تجربه تلخ بازم اسلام را میتوان الگویی مناسبی برای اداره جامعه امروز انسانی دانست؟

م. ن: گروه های سیاسی خارج از حاکمیت که شما از آنها یاد میکنید برخورد متفاوتی با اسلام دارند. اینها برای مثال طرفدار فقه بطور فی نفسه نیستند. این قوانین بیشتر متعلق به دوره دیگری است با واقعیت های اجتماعی دیگر و امروز جامعه شهری نمیتواند با این قوانین اداره شود.

این بحث در ایران بسیار مطرح است و بسیاری از کسانی که سهمی در قدرت دارند هم در این بحث شرکت میکنند. هیچ کجای قرآن ننوشته است که قوانین و اصول مطلق هستند. در نتیجه قوانین کشور باید با توجه به نیازهای روز تهیه و تنظیم شوند. نیروهای اسلام گرای خارج از حاکمیت بیشتر نگاهی فلسفی - علمی به اسلام دارند و بسیاری از نیروهای داخل حاکمیت نگرشی سنتی به مسئله دارند. این شکاف به دوره گذشته حتی در زمان ملاصدرا هم وجود داشته است.

ر. آ: برخورد شما با لائسیسته چیست؟ چگونه میتوان الزامات جامعه مدنی امروزی را با فرهنگ اسلامی آشتی داد؟

م. ن: ما مجموعه ای از ارزشها داریم که از نظر ما اخلاق هستند. غرب هم بدون اخلاق زندگی نمیکند. در غرب با آنکه بسیاری با کلیسا کاری ندارند ولی به بعد اخلاقی در جامعه بی اغتشا نیستند. لائسیسته در نگاه ما نه ضد اخلاق است و نه ضد دین. لائسیسته در برابر دین بی طرف است یعنی به همه ادیان آزادی عمل میدهد و یکی را به دیگری برتر نمی شمارد ولی ضد اخلاق نیست. ما طرفدار ارزشهای معنوی و اخلاقی هستیم که در اسلام طرح شده است. اما این بعد معنوی و اخلاقی نباید در رابطه با قدرت قرار گیرد. این ارزشها هم البته باید در زمان طرح شوند، برای مثال با اقتصاد امروزی نظام بانکی بدون بهره غیرممکن است، زیرا تا وقتی تورم وجود دارد نمیتوان بدون بهره کار کرد. در میان روشنفکران اسلامی

ر. آ: آیا این نیروها با چپ‌های داخل حاکمیت مانند مجاهدین انقلاب اسلامی میتوانند کنار بیایند؟

م. ن: خیر، نیروهای درون حاکمیت با شتاب دارند به نیروهای سیاسی جاف‌فاده و مستغنی تبدیل میشوند ولی اینها با نیروهای انتقادی بیرون از حاکمیت در کنار هم قرار نخواهند گرفت.

ر. آ: چرا؟

م. ن: برای ما آزادی اصل است، برای آنها هنوز آزادی یک اصل نیست. البته خاتمی بسیار سعی کرده است فراخوانی عمل کند...

ر. آ: خاتمی مرز این دو نیرو نیست؟

م. ن: شاید. اگر او بتواند نوعی تعادل میان این نیروها برقرار کند، نقش تاریخی‌اش را ایفا کرده است.

ر. آ: از نظر شما او توانایی و امکان این کار را دارد؟

م. ن: بلی، من مواضع و سخنرانی‌های او را دنبال کرده‌ام. خاتمی میتواند چنین چهره‌ای باشد. ما اگر بخواهیم کشور را درست کنیم راهی جز این نداریم. راه‌های تند و افراطی در ایران به جایی نمی‌رسند. باید همین نظام را بتدریج اصلاح کرد و ایران را به سمت دموکراسی و توسعه واقعی برد. خیلی‌ها استحاله را قبول ندارند و یا بسیار ناامید هستند، اما من خوشبین هستم.

ر. آ: برخورد شما با ولایت فقیه چیست؟

م. ن: ما ولایت فقیه را قبول نداریم. ولی چون در قانون اساسی است ما کاری نمیتوانیم بکنیم.

ر. آ: آیا شما موافق تغییر قانون اساسی در جهت حذف آن هستید؟

م. ن: آری، ما طرفدار اصلاح قانون اساسی هستیم و این را از زمان آقای خمینی هم گفته‌ایم. مسأله اصلاح قانون اساسی در برنامه ما گنجانیده شده است.

ر. آ: تعلق شما به جناح چپ مذهبی و گرایش سوسیالیستی شما چه چهارچوبی دارد و شما از نظر فکری با کدام چپ در دنیا احساس نزدیکی میکنید؟

م. ن: ما با سوسیالیست اروپایی احساس نزدیکی میکنیم، ولی زیربنای تفکر ما خداپرستی و توحید است. یادم هست وقتی نمایندگان کوبا به تهران آمده بودند، آیت‌الله طالقانی از آنها درباره برنامه‌هایشان پرسیده بود. در پاسخ این عده، آقای طالقانی گفته بود که اگر برنامه‌های شما اینست، اسلام هم همین را می‌گوید. به نظر ما سوسیالیسم مترادف عدالت اجتماعی است به‌اضافه نظام اداره و سازماندهی جامعه از طریق استقرار نظام شورایی.

ر. آ: نقش دولت در اقتصاد چیست؟

م. ن: در ایران بخاطر نفت، نقش دولت در اقتصاد و در توزیع عادلانه ثروت‌های ملی بسیار مهم است. در سالهای گذشته عدم توزیع عادلانه این درآمد نفت سبب پولدار شدن بی‌رویه کسانی شده که با مراکز قدرت زدوبند داشته‌اند. اگر ما نفت نداشتیم، دید ما هم به دولت فرق میکرد.

ر. آ: نظام شورایی را چگونه باید اجرا کرد؟

م. ن: برای مثال گورچیک یک نظام شورایی در کتاب جامعه شناختی دارد که جالب است. یک نوع شورا از طریق محلات و یک نوع دیگر هم از موسسات اقتصادی می‌آیند که یکدیگر را کامل و یا کنترل میکنند.

ر. آ: شبیه چیزی که در نظام شوروی هم بود هر چند بطور صوری؟

م. ن: برای ما آزادی و وجود احزاب سیاسی یک اصل است و این در مورد شوروی صادق نبود. زمانی که نمایندگان آیت‌الله خمینی نزد گورباچف رفته بودند او در پاسخ پیام آقای خمینی که جای مارکسیسم را در موزه تاریخ میدانست، گفت که سوسیالیسم چیزی جز آزادی، اخلاق و عدالت اجتماعی نیست. بنظر ما هم اگر شوروی این سه بعد را یکجا در نظر بگیرد کارش به اینجا کشیده نمیشد.

ر. آ: شما با نیروهای سیاسی لائیک که تا حدودی سمتگیری‌های شما را دارند همکاری میکنید؟

م. ن: برای ما زیربنای اعتقادی و اخلاقی بسیار مهم است. ما ممکن است با اینها در شرایط معینی ائتلاف موقت کنیم، اما اصل همکاری ما با نیروهای ملی - مذهبی است که به ما نزدیکند. بویژه آنکه از نظر تاریخی ما تجربه خوبی از همکاری با همه نداریم. البته شرط گفتگو و نزدیکی اینست که اینها شعارهای براندازی نداشته باشند چرا که ما معتقدیم در جمهوری اسلامی نباید در برابر مردم قرار گرفت و باید با کار فرهنگی بلند مدت افکار عمومی را جلب کرد. باید روندی که در ایران آغاز شده را تقویت کرد و راه را برای تحولات مهم باز کرد.

ر. آ: چهره‌های تاریخی شما چه کسانی هستند؟

م. ن: شخصیت‌هایی مانند نخشب، شریعتی و یا سامی که طرفدار حکومت سوسیالیستی - شورایی بودند ولی ما با زمان جلو آمده‌ایم و امروز دنبال سیاستی متناسب با جامعه امروز خودمان هستیم. بسیاری از احکام و قوانین و گفته‌ها مربوط به زمان دیگری هستند که با دنیای ما سازگاری ندارند، این خط فکری در ما از گذشته ادامه یافته است. ابعاد مختلف تفکر ما یعنی آزادی، عدالت اجتماعی و اخلاق از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و در برخوردهای ما همواره انعکاس یافته است ولی همواره ما با حکومت دینی مخالف بوده‌ایم.

ر. آ: شما آینده را چگونه می‌بینید؟

م. ن: من برخلاف برخی خوشبینم. ما نیروهای اجتماعی داریم که بتدریج در جامعه ما شکل گرفته و دیگر اشکال سنتی حکومت و استبداد را نمی‌پذیرد. تکنوکراتها در همه سطوح، دانشگاهی‌ها، جوان‌ها و... نیروهایی هستند که جامعه را به جلو خواهند برد و راه را برای تحولات بعدی خواهند گشود. به نظر من راه برخورد درست با مسائل جامعه ایران شناخت دقیق و جامعه‌شناسانه از تحولاتی است که در ۲۰ سال گذشته در درون ایران صورت گرفته است.

ر. آ: با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید.

بحث ولایت فقیه ... بقیه از صفحه ۶

ح. طبرزدی - این حرفهایی که آقایان مطرح میکنند بطور طبیعی در هر دولتی کار مسئولین تبلیغی و سیاسی آنست. یعنی چیز بعیدی نیست که ایشان گفته‌اند. ما یک گروه سیاسی هستیم و موضع مستقل خود را از دولت بیان میکنیم و ایشان از عناصر تبلیغی دولت هستند. طبیعی است که دیدگاههای ما در مسایل و نظریاتمان متفاوت باشد.

ح. مهری - برخورد شما به اصل ولایت فقیه در برون مرز خیلی‌ها را تکان داد. حتی برخی گفته‌اند که مثل بمبی بود که منفجر شد. آیا در ایران مشکلی برای شما ایجاد نکرد؟

ح. طبرزدی - مشکل خاصی نبوده است. حالا شاید بخاطر اثرات همین شرایط خاص سیاسی کنونی باشد. اما بهر حال این بحث در هیچ نشریه‌ای منتشر نشده است. علمی‌القاعده اینگونه بحث‌های مهم منعکس میشود.

ح. مهری - جز در نشریه کار و کارگر.

ح. طبرزدی - کار و کارگر هم بحث اصلی را درج نکرده است.

ح. مهری - درباره پدیده خاتمی چه نظر دارید، این پدیده چگونه ناگهان به صحنه آمد. این حرکت زنان و جوانان ایران آیا این حرکت هماهنگ بود یا یک حرکت خودجوش؟ چگونه یک حرکت خودجوش اینقدر دقیق انجام شد؟

ح. طبرزدی - حساسه دوم خرداد برای انتخاب شدن جناب آقای خاتمی که شما آنرا پدیده عنوان کردید، به مرور زمان شکل گرفت. مسائل مختلفی در ایران گذشت به لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که رویهم انباشت شد. مردم در مقابل این رخدادها و مسائل متعدد واکنش نشان دادند. این واقعیتی است که مردم مسلمان ایران، مردم هشیاری هستند. هرچه در ظاهر در مقابل حوادث سرعت عکس‌العمل نشان میدهند ولیکن حوادث را در حافظه‌شان می‌رورانند، آنها تحلیل میکنند و بعد تصمیم میگیرند. هیچکدام از ما در ایران پیش‌بینی نمی‌کردیم که مردم به یک توافق عمومی بر سر یک مسأله در آستانه انتخابات رسیده باشند. مردم وقتی احساس کردند که یک کاندیدایی بر ایشان تحمیل میشود و باز یک شکل دیگری آزادیا محدود شده و فشارهای روانی ممکن است ادامه داشته باشد، باوجود این که مسائل اقتصادی آنها را بشدت رنج می‌دهد و می‌دهد، این فکر را داشتند که آقای خاتمی فرمول سریع و خاصی برای حل مشکلات اقتصادی نداشته باشد. ولی چون ایشان بعنوان یک شخصیت فرهنگی، آزاداندیش و یک شخصیتی که مخالف وضع موجود بوده است، مردم وفاقی انجام دادند و توافق کردند تا فردی را انتخاب بکنند و رای خودشان را از طریق او ارائه بدهند. ما معتقد هستیم که بعضی جریان‌ها قدرت می‌بایست مفهوم این رای را خوب درک کنند. فی الواقع یک هشدارباش باید برای آنها باشد. گو اینکه متأسفانه چنین چیزی را نمی‌بینیم. احساس میکنیم که چنین درکی هنوز وجود نیامده است. بخصوص از سوی برخی از جناح‌های قدرت. لذا حرکت مردم را در انتخاب خاتمی باید جزو هوشمندیهای مردم و عکس‌العمل بسیار بجای مردم در مقطع خاص تاریخی بدانیم.

ح. مهری - یکی از تحلیل‌گران ایران اظهار نظر کرده است که اگر آقای خاتمی موفق نشود به خواست‌های ۲۰ میلیون رای مردم عمل کند و آنها را متحقق سازد، احتمال این که این ۲۰ میلیون دست به شورش بزنند وجود دارد. و نیز گفته است که آقای خاتمی تنها شانس برای مردم ایرانست و اگر موفق نشود در ایران انفجار رخ میدهد.

ح. طبرزدی - البته توقعات مردم از محدوده ۲۰ میلیون نفر گذشته است. میشود گفت که تمام مردم مسلمان ایران نگاه‌شان به اقدامات دولت است و این مسأله مهمی است. حتی آنهایی که به ایشان رای مخالف دادند و یا اصلاً شرکت نکردند، همه آنها به نحوی در این وفات شرکت دارند و حساسند. از سوی دیگر متأسفانه در ایران مشکلات اقتصادی فراوان است. در شرایطی جناب آقای خاتمی فضای سیاسی کشور را باز میکنند که میدانند در کشور مشکلات خاص سیاسی، فرهنگی و اقتصادی طی این چند سال انباشته شده است. در تاریخ سیاسی کشور ما این حقیقت مشاهده میشود که هر وقت دولت ملی بر سر کار می‌آید و قانون محترم شمرده میشود باید جور کاستی‌های دوران گذشته را هم تحمل بکنند. زیرا بطور طبیعی در فضای آزاد همه توقعات و خواست‌های خودشان را مطرح میکنند و شرایط سختی برای آن دولت قانونی و ملی که طرفدار آزادی و قانون هست به وجود می‌آید. ما این شرایط را داریم در حال حاضر تجربه میکنیم. ولی من معتقد نیستم که ممکن است شورش به وجود بیاید و یا مسائلی از این قبیل. مردم ما در عین حال واقعاً امیدوارند مشکلات‌شان حل میشود و آقای خاتمی هم در این مرحله نقش بسیار مهمی دارند. با اینحال مردم مسلمان ایران بیاد ندارند که در چند سال گذشته و گذشته‌های دور، دست به حرکت‌های کور زده‌باشند. علمی‌القاعده عاقلانه عمل میکنند. این شاید از ویژگی‌ها و درایت و هوش این مردم است. در عین حال مسائل اقتصادی در حال و آینده بسیار حساس و مهم خواهند بود.

در تاجیکستان چه می گذرد

راه آزادی: لطفاً توضیح دهید که وضع در تاجیکستان چگونه است. نیروهای سیاسی که در عرصه پیکاراند کدامند؟ به ویژه این که این کشور چه چشم اندازی دارد و بحران چگونه حل خواهد شد؟

گیسو جهانگیری: اخیراً نیروهای اپوزیسیون تاجیکستان که در یک جبهه نجات وطن، مرکب از نیروهای حزب نهضت اسلامی و دمکراتها و عناصر بی حزب، تحت رهبری عبدا لله نوری، پس از امضای یک سری قراردادها که در سال به طول انجامید به تاجیکستان برگشتند. مقر اپوزیسیون از همان سالهای ۹۲ و ۹۳ که جنگ داخلی در تاجیکستان آغاز شد، در افغانستان و در مزار شریف و قندوز و طالقان بود. بخشی از رهبریت اپوزیسیون به سرگردگی قاضی تورجان زاده که قبلاً مفتی تاجیکستان بود در تهران مستقراند. اکثر دمکراتها که با هم همکاری داشتند، در مسکو مستقراند. در حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار پناهنده تاجیک در اردوگاههای افغانستان بسر می برند. از میان آنها ۲ تا ۳ هزار نفر سرباز جنگی اند.

حکومت فعلی تاجیکستان متشکل از نیروهایی است که در جنگ داخلی در سال ۱۹۹۲ پیروز شدند. بیشتر این افراد از جبهه مردمی است که اغلب از مناطق محروم تر کشور تاجیکستان یعنی منطقه کولاب می آیند. از گرفتاریهای بزرگ تاجیکستان منطقه گرایبی است. در این کشور چند منطقه عمده وجود دارد. شمال آن خجند است که مرکز اقتصادی کشور میباشد. جنوب آن منطقه پنبه زار کولاب است که فقیرترین بخش آن وهم مرز افغانستان میباشد. در شرق منطقه غرم قرار دارد که اکثر اعضای اپوزیسیون از آنجاست. مشرق تر بدخشان یا پامیر میباشد که یک منطقه خودمختار در داخل جمهوری تاجیکستان است.

راه آزادی: مشکلات مذاکرات صلح میان اپوزیسیون و حکومت که به رهبری عبدا لله نوری است در چیست؟

گیسو جهانگیری: عبدا لله نوری بنام رهبر جبهه نجات وطن از سوی اپوزیسیون با حکومت مرکزی به رهبری رئیس جمهور، این مذاکرات را مدتی است ادامه می دهند. قبلاً قرار بود کمیسیون مشترک برای صلح به این صورت باشد: ۴۰ درصد از حکومت، ۴۰ درصد از اپوزیسیون و ۲۰ درصد از اقلیتها، خصوصاً اورنگها که ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل می دهند. ولی در عمل به این صورت نشد. خجندیها مطلقاً نمایندگی ندارند. زیرا الان حکومت کولابی هاست. یکی از سنوالاتی که من دارم و نا امیدیهای من از آینده درست بدین خاطر است که صلح پایدار و جدی بدون مشارکت و دخالت تمام عناصر تشکیل دهنده این کشور چه از لحاظ منطقه ای و چه گروه های سیاسی امکان پذیر نیست.

راه آزادی: علت عدم مشارکت خجندیها چیست؟

گیسو جهانگیری: علت اینست که حکومت مخالف بوده است. بخشهایی از سازمان ملل نظیر هیات ناظرین سازمان ملل که صلح و مذاکرات را در تاجیکستان دامن می زند، این کار را با پذیرش محروم کردن بخش مهمی از تاجیکها پذیرفته اند.

راه آزادی: فکر میکنید انتخابات آینده راهگشا باشد؟

گیسو جهانگیری: من امید زیادی به آینده ندارم. تا زمانی که جوانهای مناطق مختلف مسلح هستند، بازار کار برای جذب آنها وجود ندارد، فقر و دزدی و مافیای بازی غوغا میکند، امیدی به آرامش نیست. هم اکنون دسته های بنام ناراضیان پیدا شده. این دسته ها هم در میان اپوزیسیون هست و هم در میان مردم عادی و هم نیروهای حکومتی. وقتی از اپوزیسیون یا نیروهای حکومتی صحبت می کنیم، منظور یک بلوک منسجم نیست. ۷۲ ملت در هر کدام از این بلوکها وجود دارد. لذا برای انتخابات آینده هم خوشبین نیستم.

راه آزادی: اما تا یک حکومت مرکزی نباشد، این مسائل حل نمیشود و مشکلات از بین نمیرود و چون امکان تشکیل حکومت مرکزی قوی کم است عملاً با یک دور شیطانی مواجه ایم.

گیسو جهانگیری: دقیقاً! شش ماه سال مناطق مختلف راه ندارند. عملاً حکومت مرکزی قادر به اعمال قدرت نیست. خطوط تلفنی کار نمیکند. تلویزیون مرکزی در خیلی از مناطق قابل دسترسی نیست. رادیوی مرکزی نیز بهمین ترتیب. ملاحظه میکنید که تمام عناصر تشکیل دهنده یک دولت مرکزی مدرن ناموجود است. ثانیاً - آتشی ملی بطور مصنوعی صورت گرفته است. کوچ اجباری در گذشته از معضلات تاجیکستان و از دلایل اصلی بروز بحران است. در حدود دو سوم جمعیت تاجیکستان

راه آزادی: لطفاً توضیح دهید که وضع در تاجیکستان چگونه است. نیروهای سیاسی که در عرصه پیکاراند کدامند؟ به ویژه این که این کشور چه چشم اندازی دارد و بحران چگونه حل خواهد شد؟

گیسو جهانگیری: اخیراً نیروهای اپوزیسیون تاجیکستان که در یک جبهه نجات وطن، مرکب از نیروهای حزب نهضت اسلامی و دمکراتها و عناصر بی حزب، تحت رهبری عبدا لله نوری، پس از امضای یک سری قراردادها که در سال به طول انجامید به تاجیکستان برگشتند. مقر اپوزیسیون از همان سالهای ۹۲ و ۹۳ که جنگ داخلی در تاجیکستان آغاز شد، در افغانستان و در مزار شریف و قندوز و طالقان بود. بخشی از رهبریت اپوزیسیون به سرگردگی قاضی تورجان زاده که قبلاً مفتی تاجیکستان بود در تهران مستقراند. اکثر دمکراتها که با هم همکاری داشتند، در مسکو مستقراند. در حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار پناهنده تاجیک در اردوگاههای افغانستان بسر می برند. از میان آنها ۲ تا ۳ هزار نفر سرباز جنگی اند.

حکومت فعلی تاجیکستان متشکل از نیروهایی است که در جنگ داخلی در سال ۱۹۹۲ پیروز شدند. بیشتر این افراد از جبهه مردمی است که اغلب از مناطق محروم تر کشور تاجیکستان یعنی منطقه کولاب می آیند. از گرفتاریهای بزرگ تاجیکستان منطقه گرایبی است. در این کشور چند منطقه عمده وجود دارد. شمال آن خجند است که مرکز اقتصادی کشور میباشد. جنوب آن منطقه پنبه زار کولاب است که فقیرترین بخش آن وهم مرز افغانستان میباشد. در شرق منطقه غرم قرار دارد که اکثر اعضای اپوزیسیون از آنجاست. مشرق تر بدخشان یا پامیر میباشد که یک منطقه خودمختار در داخل جمهوری تاجیکستان است.

این چهار منطقه و مردمانی که از این مناطق می آیند در جریان جنگ داخلی نقش تعیین کننده ای داشتند. بطور شامتیک، جنگ داخلی در تاجیکستان، تضام میان ائتلاف کولابیها - خجندیها بر ضد غرمیها - پالمیریها بود.

راه آزادی: ویژگی هر کدام از این دو گروه بندی چه میباشد؟

گیسو جهانگیری: خجندیها از سالهای ۳۰ به بعد پس از پاکسازیهای استالینی که بسیاری از سرکردگان تاجیکستان از بین رفتند تمام ارکان قدرت و حزب کمونیست را در دست داشتند. این منطقه پیشرفته ترین بخش تاجیکستان است. سکنه اوزبیک نشین تاجیکستان در همین منطقه متمرکزند. بیشتر کارخانه ها از جمله کارخانه مهم آلومینیوم در آنجاست. خجندیها تا فروپاشی شوروی با یک سری سیستم های عشیره ای، محلی گرایبی، قدرت را در تمام حیطه ها در دست داشتند. منطقه کولاب فقیرترین منطقه تاجیکستان است. تقریباً صنعت وجود ندارد. مردم جز کار روی پنبه زارها شغل دیگری ندارند. سطح سواد پایین تر و مرگ و میر کودکان بیشتر است. منطقه غرم در واقع باغچه تاجیکستان است. تمام صیفی کاری و میوه جات از این منطقه می آید و دشت های وسیعی دارد. غرمیها مذهبی تر و محافظه کارتر از بقیه کشور است. پامیر بدخشان حدود ۴۵ درصد خاک کشور با جمعیتی حدود ۲۵۰ هزار میباشد. اکثریت ساکنان آنجا شیعه اسماعیلیه هستند. از نظر اقتصادی از مناطق خیلی عقب مانده است ولی ساکنان آن از بالاترین سطح آموزش در شوروی برخوردار بودند. بدین خاطر که کار وجود نداشت و جوانها به مراکز دانشگاهی و علمی روی می آوردند.

راه آزادی: آیا میشود گفت که یکی از عوامل جنگ داخلی، جنگ مردم مناطق محروم علیه بخشهای مرفه و حاکم تاجیکستان در گذشته بود؟

گیسو جهانگیری: در آغاز به همین شکل بود که شما میگویید. تمام افراد تحصیل کرده بخاطر باند بازی های محلی، که در آن سالها وجود داشت، قادر نبودند به قدرت راه یابند. در آغاز مناطق محروم حول یک سری خواست های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی درهم جمع شدند. ولی خجندیها موفق شدند وارد ائتلافی با کولابیها علیه دو منطقه دیگر شوند. این سوال را خود تاجیکها دارند که چگونه منطقه عقب مانده کولاب با خجندیها وارد ائتلاف شدند. یکی از دلایل اینست که منطقه کولاب شدیداً تحت کنترل حزب کمونیست بود و خجندیها توانستند از این طریق در سالهای ۸۰ یک ائتلاف غیرطبیعی به وجود آورند.

بخاطر تامین نیازهای اقتصاد سوسیالیستی و کشاورزی جمعی در یک مرحله از زندگی بالاجبار از یک منطقه به منطقه دیگر کوچانده شده‌اند. این یک سکنه فرهنگی - اجتماعی در جامعه تاجیکستان ایجاد کرده‌است. برای همین، وقتی از گرمی‌ها، خجندی‌ها، کولابی‌ها صحبت میکنیم بدین معنا نیست که مثلاً در غرم فقط گرمی زندگی میکنند. یکی از علل کشتارهای وسیع از جمله در جریان جنگ داخلی در کولاب که منجر به مرگ بیش از پنجاه هزار نفر گردید همین اختلافها بود. کولابی همسایه چهل ساله گرمی خود را کشت. چرا که بعضی از نمایندگان اپوزیسیون در شهر دوشنبه گرمی بودند، پس نتیجه گرفته می‌شد که هر گرمی حتماً هوادار اپوزیسیون است.

راه آزادی: در این ناسامانیها و فقدان چشم‌انداز امیدبخش تا چه حد کشورهای خارجی نظیر روسیه و اوزبکستان نقش داشته‌اند؟ سیاست آنها چیست؟

گیسو جهانگیری: از اواخر سال ۸۰ و ۹۰ سیاست خارجی روسی چندگانه بود. کما اینکه چند سیاست داخلی داشتند. در واقع خود روسیه در یک بحران سیاسی بسر میبرد. برای همین در رابطه با کشورهای آسیای مرکزی سیاست روسیه در زمان گورباچف و بعد آن سیاست ناروشنی بود. لذا خط مشی مشخصی برای رابطه با آسیای مرکزی نداشت. در نتیجه یک «لابی» از نظامیان وجود دارد که قبلاً در افغانستان شکست خورده بودند و اصلاً مایل نبودند کرانه‌های جنوبی روسیه را از دست بدهند. کما اینکه تاجیکستان هیچوقت نتوانست ارتش ملی برای خود برپا کند. هم اکنون ۲۵ تا ۳۰ هزار سرباز تحت کنترل ارتش روسیه در مرزهای تاجیکستان با افغانستان مستقر است. هم‌زمان سیاست وزارت امور خارجه اثر می‌گذاشت که با نهاد های حکومتی گورباچف و سپس یلتسین نزدیک بود. سیاست خارجی علاقمند بود که نهضت های دمکراتیک شکل بگیرند تا پشتیبانانی در این منطقه داشته باشند. در نتیجه چند سیاست در تاجیکستان فعال بود. در آغاز جنگ داخلی هر دو نیروی متخاصم تاجیک اسلحه و مهمات و تانک را از سرباز های روسی می‌خریدند. حزب کمونیست روسیه با رفقای کمونیست تاجیک خود در رابطه بود و از این طریق کمک میکرد. کا.گ.ب نیز در کار خود بود. لذا ملاحظه میکنید که بغیر از مردم تاجیک چهار نیروی فراتاجیک در بحران تاجیکستان دخیل بودند. پس از سامان یافتن حکومت روسیه و قدرت گرفتن کامل یلتسین، کوزیروف وزیر خارجه بروشنی مطرح ساخت که مرز تاجیکستان مرز روسیه است و منطقه حریم حفاظتی ماست و از آنجا خارج نمیشویم. ریژنوسکی هم از این حرف‌ها میزد و یک سفر نیز به تاجیکستان کرد.

راه آزادی: آن زمان سیاست روسیه چنین بود، حالا چطور؟

گیسو جهانگیری: حالا نیز تاجیکستان حریم حفاظتی روسیه است. در مذاکرات صلح که طی این دو سال تحت نظارت سازمان ملل در جریان بود، روسیه و ایران و پاکستان ناظر بودند. اما روسیه نقش خیلی مهمی بازی کرد. طی این مدت چندین بار سیاست خود را تغییر داد. مدتی با خجندی‌های شمال نزدیک بود. به هنگام به قدرت رسیدن کولابی‌ها از ائتلاف کولاب - خجند دفاع میکرد. بعد از مدتی که خجندی‌ها از قدرت بیرون رانده شدند باز روسیه پشت خجندی‌ها بود و روی کولابی‌ها فشار می‌آورد. در یک سال و نیم گذشته ارتباطاتی با اپوزیسیون تاجیکستان برقرار نمود. برای اولین بار مستقلاً با اپوزیسیون وارد مذاکره شد. سیاست امروزی روسیه بخاطر فعل و انفعالات افغانستان عبارت از یک آرامش نسبی در تاجیکستان است. تا از یکسو بحران افغانستان وارد حریم حفاظتی روسیه نشود و در ضمن بتواند خواستها و فعالیت‌های خود را در افغانستان پیاده کند. مرز تاجیکستان و افغانستان یکی از استراتژیک‌ترین مرزهاست.

اوزبک‌ها ۲۵ در صد جمعیت تاجیکستان را تشکیل میدهد که حاصل تقسیم‌بندیهای ناعادالته بین تاجیک‌ها و اوزبک‌هاست. جمهوری اوزبکستان بعنوان قدرت منطقه‌ای در آسیای مرکزی که استقلال بیشتری از روسیه دارد (بخاطر منابع وسیع و موقعیت جغرافیایی اش) مایل است سیاست مستقل خود را داشته باشد. تجربه پیدایش نیروهای دمکراتیک در تاجیکستان برای حکومت خودکامه اوزبکستان کاملاً وحشت آور است زیرا به هیچ‌وجه مایل نبود این تجربه با موفقیت روبرو شود. برای همین، اوزبکستان از کمک‌های مالی و نظامی به طرفین مضایقه نداشت. در واقع رقابتی بین اوزبکستان و روسیه وجود دارد. در عین حال گروه‌های مافیایی در طرف مرز رابطه تنگاتنگی باهم دارند. یعنی مافیای پنبه و مافیای آلومینوم که تا حد زیادی در رابطه با مراکز قدرت در اوزبکستان هستند. نیروهای سرکش داخلی مثل سرهنگ محمود خادوردی اف که چند وقت پیش چندین بار دست به کودتا زد و با لاقط موضوع آنرا مطرح ساخت، کاملاً حقوق‌بگیر اوزبکستان است. ارتش او یکی از قدرتمندترین نیروی نظامی در جنوب تاجیکستان است. ۷۰ در صد آنها از اوزبک‌های محلی‌اند. در حال حاضر دولت اوزبکستان از نتیجه گفتگوهای صلح خرسند نیست. چون اوزبک‌های تاجیکستان هیچ سهمی از قدرت نبرده‌اند.

راه آزادی: بنظر میرسد که در مساله تاجیکستان ایران و روسیه از سیاست همسویی پیروی میکنند و هر دو احتمالاً به دلایل متفاوتی خواستار نوعی انسجام در آنجا هستند؟

گیسو جهانگیری: قطعاً! بخصوص با فاکتور افغانستان. مسلماً این طور هست. زیرا سیاست آنها در قبال افغانستان و طالبان نیز یکی است.

راه آزادی: سیاست ویژه جمهوری اسلامی نسبت به تاجیکستان چه میباشد و تاجیک‌ها چه موضعی در قبال ایران دارند؟

گیسو جهانگیری: من اول دید تاجیک‌ها را نسبت به ایران توضیح میدهم و سپس سیاست خارجی ایران را بررسی میکنم. تاجیکستان که از سال ۱۹۲۴ شوروی شد تقریباً رابطه‌ای با هم‌زبان‌های ایرانی خود نداشته است. برای همین، نوعی رویا در سر تاجیک‌ها در رابطه با ایران داشتند. ایران برای آنها آشفته‌بازاری از سمبل‌های مختلف است که ایرانیت را برای تاجیک‌ها تعریف میکند. نمونه فولکلوریک آن قصه گورگوش است یا موسیقی لوس آنجلسی ستار. یا آقای خمینی یا شاه و غیره. تمام اینها برای تاجیک‌ها بسیار دلچسب و خواستنی بود. در آن سالهای اول، وقتی می‌فهمیدند یک ایرانی آنجاست، دلشان میخواست به او دست بزنند و تبرک بگیرند! رویانی از همبستگی با ایران داشتند. در یک ناآگاهی کامل از تاریخ اخیر ایران و فعل و انفعالات سیاسی آن. به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هیچ مفهوم خاصی نداشت. تاجیک‌ها با آغوش باز در آرزوی آن بودند با برادران گم‌شده ایرانی خود رابطه برقرار کنند.

راه آزادی: این احساسات آیا بیشتر بین روشنفکرها بود یا مردم عادی نیز همین احساسات را داشتند؟

گیسو جهانگیری: مردم عادی هم داشتند. همین مردم در سالهای ۲۰ و ۳۰ مجبور شدند کتابهای فارسی شان نظیر حافظ، فردوسی و رودکی را زیر خاک‌ها پنهان کنند. رویهم‌رفته آگاه بودند که به یک حوزه فرهنگی تعلق دارند. آنها خود را ایرانی‌تبار میدانستند، نه به مفهوم ناسیونالیستی قرن بیستم. تاجیک‌ها تنها تجربه دولت‌داری که قبل از ۱۹۲۴ داشتند، همان دولت سامانیان است. بعد از آن همیشه یا در امزات مختلف می‌زیستند و یا در حاشیه دولت‌های مختلف. در واقع ایران میتوانست برای تاجیک‌ها در هر زمینه‌ای، بویژه در زمینه فرهنگی قطب خیلی جذاب و مهمی باشد. چون تاجیک‌ها دوبار زبان فارسی را از دست دادند یک بار در سال سی و بار دیگر در سال چهل که خط فارسی آنها اول به لاتین و بعد به سریلیک تغییر یافت. این چنین آنها از میراث فرهنگی خود جدا مانده بودند.

ایران در رابطه با تاجیکستان اولین و مهم‌ترین سیاست‌اش این بود که رابطه خوبی داشته باشد. مستقل از این که چه کسی در قدرت است. نبی‌اوف، اولین رئیس جمهور تاجیکستان عضو حزب کمونیست بود، تنها سفر او به خارج، به ایران بود. برای زمامداران جمهوری اسلامی هم فرقی نمیکرد که این آقا چند سال پیش بخاطر افراط در میخوارگی از دبیرکلی حزب کمونیست خلع شده بود. تمایل دولت ایران بیشتر داشتن رابطه خوب سیاسی و فرهنگی با تاجیکستان است. زیرا تاجیکستان از لحاظ اقتصادی هیچ جاذبه‌ای برای ایران ندارد. هیچ سرمایه‌دار مستقل یا بازرگان ایرانی مایل به سرمایه‌گذاری در آن جا نیست. آقای رفسنجانی چند سال پیش قرارداد مهم بازرگانی با دولت تاجیکستان بست، قول کمک ۵۰ میلیون دلاری داد ولی از حدود وعده خارج نشد. قرارداد بازرگانی اخیر هم معلوم نیست چه سرنوشتی پیدا بکند.

برخلاف تشویرهای خیلی سفت و سختی که آن سالها مطرح بود، دولت ایران، براساس کارها و مطالعاتی که من در تاجیکستان انجام داده‌ام، در صدد صدور انقلاب اسلامی نبوده‌است. این بدان معنا نیست که در ایران هم سیاست چندگانه‌ای وجود ندارد. از یکسو سیاستی از طرف وزارت امور خارجه اعمال میشود و از سوی دیگر گروه‌های اسلامی داخلی داریم. دولت ایران نقش بسیار فعالی در مذاکرات صلح داشت. دو تا سه هزار تاجیک به ایران پناهنده شده‌اند. منجمله قاضی تورجان زاده و دسته‌ای از روشنفکران تاجیک در ایرانند، اما بسیار دلخور و سرخورده از این تجربه صحبت میکنند. زیرا آن ایرانی‌روایتی را در عمل نیافتند. این‌ها با معضلات جامعه امروزی ایران آشنا شدند. در ایران تحت فشار و کنترل شدید بودند. با جامعه فرهنگی تقریباً هیچ نوع رابطه‌ای نتوانستند برقرار کنند. نکته شایان توجه اینست که تاجیک‌ها سنی حنفی هستند. جز اقلیت ۲۰۰ هزار نفری شیعه اسماعیلیه. خط فارسی را نمیتوانند بخوانند. هم اکنون موضوع تغییر خط زیر سؤال است. چون در عین فواید، ضررهایی نیز دربردارد.

راه آزادی: بعضی از صاحب‌نظران ایرانی نظیر چنگیز پهلوان از یک حوزه فرهنگی و نوعی وحدت صحبت میکنند. نظر شما در این باره چیست؟

گیسو جهانگیری: با احترام به آقای پهلوان که چند سال پیش هم موضوع را در پاریس مطرح کردند، من اختلاف نظر دارم. واقعیت اینست که ما با تاجیک‌ها در چیزهایی مشترک هستیم و هم در مقاطعی مطلقاً همدیگر را نمی‌فهمیم. آنها تاجیک بودن خود را باور دارند. خیلی‌ها اعتقاد به خراسان بزرگ دارند و می‌گویند تاجیک‌ها همان خراسانی‌های خودمان هستند. نخیر تاجیک‌ها تجربه ۷۰ سال شوروی را دارند. هیچ کار جدی و وسیع فرهنگی برای شناخت متقابل واقعی صورت نگرفته‌است. می‌گویند همدلی از هم‌زبانی بهتر است. بنظر من ما باید در ابتدا بیشتر دنبال همدلی باشیم. من مطمئن نیستم که ما همدل هستیم. این نکته‌ای است که می‌خواهم روی آن انگشت بگذارم.

درباره کنگره آذربایجانی های ایرانی در آمریکا

ملازم و نه افراطی نیز در تاکید بر مسائل زبان در کنار قبول تمامیت ارضی ایران که در اساسنامه و قطعنامه آمده است بنظر میرسید. و این کاملاً طبیعی بود چرا که بقایای فرهنگ انحصاری دوران تمام شده پهلوی در لوس آنجلس واقعاً قیامتی بیا کرده بودند و لاجرم ایجاد عکس العمل میکرد.

موقع تصویب اساسنامه در سالن پایین یک آذربایجانی ایرانی مقیم سوند که در عکس العمل به سیاست ملی گرای قومی دوران پهلوی: (پان فارسیسم) به ملی گرای قومی آذربایجانی گرایش یافته است، خواست شعار بدهد و جزوات خود را پخش کند که پس از تذکر آقای دکتر اغنامی و بی اعتنائی ایشان، آقای اغنامی خواستار حفظ نظم و اخراج ایشان از سالن کنگره شد.

هر جریان معتدل و آزادخواه چه در زمینه سیاسی و اجتماعی و چه در موضوع قومی و فرهنگی با دو گرایش افراط و تفریط که هر دو در آزادی کشی و ضدیت با حق انتخاب آزاد انسانها دو روی یک سکه بوده و بوجود هم برای بقا، خویش و بر حق جلوه دادن تندروهای خود نیازمندند همواره روبرو و در حال مبارزه است

- از یکسو طرفداران ملی گرای زبانی (فارسی) دوره پهلوی هستند که بیلان ۵۳ ساله آنها عبارت از استقرار خفقان فرهنگی قرون وسطایی بر همه اقوام غیرفارسی زبان ایران است و پس مانده های آن فرهنگ هنوز هم به هر نوع خواست فرهنگی مهر تجزیه طلبی و وابستگی به بیگانه را میزند. در حالیکه خود حکومتی بود که آنرا بیگانگان (آیرون سایلو سرپرستی لرن ۱۹۲۵ و سپس چرچیل و روزولت و استالین ۱۹۴۶ و بالاخره کیم روزولت و شوارتسکف ۱۹۵۳)، روی کار آورده و خود نیز آن پدر و پسر را در برابر تغییر اوضاع به تبعید فرستادند.

- از سوی دیگر جریانهای چپ نیز که بنا به تعریف نادرست استالین از ملت و ملیت همواره نظیر طرفداران فرهنگ قومی حاکم (فارسی) و در عکس العمل با آن طرفدار ملی گرای قومی فرهنگهای محکوم یعنی زبان مادری خود شده بودند و بجای خواستار آزادی فرهنگی و از میان برداشتن مقوله ننگ آور فرهنگ عقیدتی (فارسی) و فرهنگهای صیغه ای (آذربایجانی، کردی، بلوچی، ترکم و...) گاه بصورت افراطی خواستار جدایی کشورهای منطقه و تشکیل دولت‌های قومی میشوند: (حق تعیین سرنوشت).

قطعنامه

(مضوبه «کنگره جهانی آذربایجانیها»، ۲۹ ژوئن ۱۹۷۷ - لوس آنجلس)

ما شرکت کنندگان در اولین اجلاس کنگره جهانی آذربایجانیها اعلام میداریم که:

۱ - هدف اصلی از تشکیل این کنگره رشد و ارتقاء فرهنگ و زبان ترکی (آذربایجانی) به عنوان اجزاء انکارناپذیر هویت قومی است.

۲ - دفاع از یگانگی ملت، و تمامیت ارضی ایران، همچنانکه در اساسنامه کنگره تصریح شده است، در راس اهداف این تشکیلات قرار دارد. آذربایجان ایران بخشی جداناپذیر از ایران است. ما هرگونه خواست و اقدام جدایی طلبانه را عمیقاً محکوم میکنیم.

۳ - ما تبلیغات مسموم، تهمت‌های ناجوانمردانه و تحریک آمیز روزهای اخیر در لوس آنجلس از طرف عناصر بظاهر ناسیونالیست و مطمئناً شونیست، و چند فرصت طلب آذربایجانی که از موضع خصومت‌های شخصی و رقابت علیه تشکیل این کنگره به ایجاد جو بدبینی و تفرقه بین مردم دامن زدند را محکوم می‌کنیم. ما معتقدیم که هرگونه گردهمایی، و ابراز آزادی بیان و اندیشه، سازمان دهی و تشکل در زمینه دفاع از هویت ملی (ایرانی) و هویت قومی (آذربایجانی) بخشی از حقوق مدنی و سیاسی افراد و گروه‌ها بوده و دموکراسی بدون آن شکل نمی‌گیرد. مخالفت با این خواست‌های برحق عملاً خدمت و حمایت از قدرت‌های انحصارگر، فرهنگ و سیاست دیکتاتوری است که ملت ایران مدت‌ها از آن رنج برده است.

۴ - ما دست همکاری به سوی کلیه افراد و گروه‌ها اعم از آذربایجانی، فارس و سایر اقوام و اقلیت‌های قومی در ایران دراز کرده حمایت آنها را صمیمانه طالبیم.

ب. ا: اخیراً در ایالات متحده آمریکا کنگره آذربایجانیهای ایرانی مقیم آن کشور برگزار شد. خواهشمندم چگونگی تدارک و برگزاری و جا و مقام سیاسی - اجتماعی این «کنگره» را برای آگاهی خوانندگان راه آزادی و سایر علاقمندان توضیح دهید.

صدرالاشرفی: با سلام به خوانندگان محترم راه آزادی به سنوال اول در دو بخش میتوان جواب داد:

الف - چگونگی تدارک و برگزاری «کنگره جهانی آذربایجانیها» در شهر لوس آنجلس بتاريخ (۲۷، ۲۸، ۲۹) ژوئن ۱۹۹۷ در تالار «المبیک کلکش» برگزار شد که «بنیاد فرهنگی آذربایجانیها» بریاست دکتر حسن اغنامی با عده‌ای از علاقمندان تدارک کننده آن بودند. علت شرکت من نوار سخنرانی ام در برلن (یکشنبه هشتم سپتامبر ۱۹۹۶) به لوس آنجلس فرستاده شده بود که در آن دو مقوله ملیت و قومیت و اشکال هویت فردی، اجتماعی و انسانی را بزعم خود تشریح کرده‌ام. قضا را دریافت کننده نوار از «یاران دبیرستان» رازی من در شهر تبریز بوده و ایشان با پیدا کردن تلفن یکی از نزدیکانم در آمریکا با من در پاریس تماس گرفتند و بقیه نوشته های مرا خواستار شوند من نیز از جمله «وحدت ملی و کثرت قومی و تباری» (چاپ شده در راه آزادی شماره ۱۶) را به ایشان فرستادم و چون سایر برگزار کنندگان کنگره نیز آنرا همسو با افکار و احساسات خود یافته بودند. لذا من جهت تلویین اساسنامه دو هفته زودتر به آمریکا رفتم و با همکاری سایر دوستان پیش نویس اساسنامه را تلویین کردیم که پس از جرح و تعدیل فراوان در متن آن با مقدمه ای که بر آن نوشته بودم کلاً به تصویب ۴۳ نفر هیئت دبیران (یک نماینده از هر واحد) رسید و آنگاه هفت عضو اصلی و شش عضو علی البدل با رای مخفی انتخاب شدند که تا اجلاس سالانه بعدی مسئولیت رهبری «کنگره جهانی آذربایجانیها» را بعهده دارند. از آن میان من بعنوان رییس، آقای مهندس ایوب سمسار بعنوان دبیر و آقای محمد فیاض بعنوان مسئول مالی بنا به آراء دبیران انتخاب گردیدیم.

لذا نقش من در نوشتن و تنظیم اساسنامه و مقبولیت ایده همسویی دو هویت ملی (ایرانی) و قومی (آذربایجانی) با هم بود که در قطعنامه نیز منعکس است که توسط دکتر کاظم علمداری از روشنفکران غیر آذربایجانی نوشته شد و به تصویب کلیه دبیران نماینده از واحدها رسیده است که به پیوست ارسال میشود. اما راجع به دعوت اعضای انجمن‌های آذربایجانیهای ایرانی مقیم آمریکا و فراهم کردن مقدمات آن من بعنوان فردی نا آشنا نمی‌توانستم دخالتی داشته باشم.

ب - جا و مقام سیاسی - اجتماعی این کنگره: اعضا، شرکت کننده در کنگره عموماً افراد تحصیل کرده، آگاه و از لحاظ مادی متکی بخود بوده و همگی از آذربایجانیهای ایرانی بودند و همگی مدافع آزادیهای فردی - مدنی و اجتماعی و بالاخره سیاسی و فرهنگی میباشند. اما هدف کنگره اجتناب از موضع گیری سیاسی برله و یا علیه هر دولت اعم از خودی: (ایرانی) یا همسایه: (جمهوری آذربایجان و ترکیه) و یا بیگانه بود.

کنگره منحصر به مسائلی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آذربایجانیهای مقیم خارج توجه داشته و از اهداف آن: تشکیل «لویی»، ایجاد رابطه اقتصادی با هم، فراهم کردن امکانات تدریس در مدارس بزیان مادری در کنار زبان دولت میزبان و بالاخره مطرح شدن و برخورداری از حقوق اقلیت در تمام کشورهایی است که آذربایجانیها در آنجا مقیم اند.

ب. ا: چه گرایشهای مهمی میان شرکت کنندگان وجود داشت و عاقبت کدامین گرایش از سوی اکثریت شرکت کنندگان در کنگره مقبولیت یافت؟ صدرالاشرفی: چون اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان و همه نمایندگان واحدها از آذربایجانیهای ایرانی مقیم آمریکا بودند لذا تمایل غالب، «در جلسه تصویب اساسنامه و قطعنامه»، تاکید بر روی هویت ملی (ایرانی) و هویت قومی (آذربایجانی) جهت ایجاد لویی و مرکز تجارت و سپس تاسیس مدارس جهت حفظ فرهنگ خودی در میان کشورهای میزبان بود. اما گرایش

ب. ا: از قرار مسموعات برخی جریانهای افراطی به کارشکنی و شایعه پراکنی علیه این کنگره پرداخته بودند. جریان آن چه بود و چگونه با آن مقابله کردید.

صدراالاشرافی: مخالفین بیرونی ما دو گروه بودند:

- یا سردمداران و تصمیم گیرندگان و پرورش یافتگان فراری رژیم پهلوی بودند و هستند و بر آنها حرجی نیست. آنان پس از گذشت هیجده سال و دیدن جنازه انقلاب بی سابقه‌ای، با اعمال و گفتار خود نشان دادند که در این مدت نه چیزی را از دگم‌های سیاسی خود فراموش کرده‌اند و نه مطلب جدیدی از تحول دنیای پرشتاب آموخته‌اند. به تصریح یکی از مسئولین تلویزیون لوس آنجلس مخارج پرهزینه تلویزیونها را دکتر گنجی از «خزانه غیبشان» می‌پرداختند و آقای فرهنگ فرهی خود را مصداق سخن سعدی ساختند که «برعکس نهند نام زنگی کافور». ضمن مارشهای ۲۱ آذری، آقای فرهنگ صراحتاً مردم را برای برهم زدن کنگره و حتی درگیری با پلیس آمریکا برای صیانت وطن دعوت فرمودند!

- یا آذربایجانیهایی بودند که بدلائیل شخصی و گاه در رابطه با تسایلات پان‌آرانیستی و پان‌فارسیتی نظام گذشته و با بهره‌گیری از امکانات فراهم آمده از «کنج شایگان» آقای دکتر گنجی به حمله علیه کل کنگره و نیز حملات شخصی به برخی از برگزار کنندگان آن پرداخته و هنوز هم میپزدازند.

برای مقابله با این «های و هوی زیاد»، من با آقای بیوک جمیلی در یک مناظره تلویزیونی شرکت کردم و سپس به‌همراه آقای جمیلی در مصاحبه رادیویی ۲۴ ساعته (آقای میبیدی) که در واقع مناظره تلویزیونی ما با سرکار خانم دکتر دلیری و شوهرشان بود، در ۲۳ ژوئن ۱۹۹۷ شرکت کردم. آقای میبیدی ضمن برشمردن چهار توطئه خارجی جهت تجزیه ایران ما دو نفر را بر کرسی طرفداران تجزیه و خانم دکتر دلیری و شوهرشان را بر صندلی طرفداران وحدت ملی نشانده بودند. من ضمن ابراز تأسف از اینکه در اینگونه مناظره‌ها معمولاً آذربایجانیها را در مقابل هم قرار میدهند، بروی علت داخلی که سیاست تک‌زبانی دوره پهلوی بود تأکید کردم و افزودم که ایران از آغاز تمدن ایلامی تا برسد به هخامنشی و اشکانی و ساسانی و بعد از اسلام تا انقراض قاجاریه در ۱۹۲۵، کشوری با سه زبان اداری بود و تنها در دوره پنجاه و سه ساله پهلوی بی‌بعد است که زبان فارسی از صورت «زبان مشترک» به عنوان «زبان جانشین» در آمد و «زبان جانشین» همواره «زبان قاتل» است، قاتل زبانها و فرهنگهای دیگر و این کار به تقلید از ترکیه بود که متأسفانه طی آن، زبان فارسی در ایران نظیر ترکی در ترکیه به وسیله و آلت اعمال سیاست خفقان فرهنگی در کشور مبدل شد بر خلاف «زبان مشترک». زبان رسمی نظیر دین رسمی باعث حاشیه‌نشینی بخشی از کشوروندان میشود و ملی‌گرایی قومی را جانشین ملی‌گرایی مدرن و صنعتی میکند. برای تأکید سخن خود از زنده‌یاد کسروی در کتاب «سرنوشت ایران چه خواهد بود» که خود آنرا مقدمه‌نویسی و تجدید چاپ کرده‌ام شاهد آوردم که او علت ظهور نارضایتی‌ها، و روی کار آمدن آذربایجانیان میلی حکومتی» را صراحتاً نتیجه رفتار و سخنان ناشایست کارگزاران دولت‌های رضاشاهی امثال مستوفی‌ها و نفیسی‌ها و دکتر احمد محسنی‌ها (عماد الملک) ... میدانند. کسروی در زمان انکار مستوفی ایست که مینویسد ۱۳۲۴: «من خودم از گواهانم» که مردم چه دل‌پرخونی از رفتار اینها داشتند و دادرسی وجود نداشت. بعد از سقوط حکومت پیشه‌وری نیز همان سیاست ضدفرهنگی (جز در برزخ حکومت دکتر محمد مصدق) اعمال میشد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بصورت برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته تعقیب گردید. در پایان سخنم به فشارهای غیرانسانی که در مدارس به نوابگان برای تکلم بزبان فارسی وارد میشد اشاره کردم که سرکار خانم دکتر دلیری خودشان نیز تصدیق کردند که ناظم مدرسه در «راه رو» و نه کلاس درس، ایشان را بخاطر تکلم بزبان مادری مورد تنبیه شدید بدنی قرار داده بود که این موجب تعجب آقای میبیدی قرار گرفت و با آرزوی موفقیت به کنگره از طرف خانم دکتر دلیری و شوهرشان مناظره ما بی‌پایان رسید.

روز بعد روز رجزخوانی مخالفان از رادیو ۲۴ ساعته بود و در فردای آن ۲۵ ژوئن خانم دکتر نیره توحیدی و آقای دکتر علمداری از استادان مقیم آمریکا هستند طی دو ساعت موضع خصمانه و غیرقابل درک محافل شناخته شده ضد آذربایجانی را مورد سؤال قرار دادند و بدفاع از اصول انسانی و اولیه بشری یعنی حق تکلم و نوشتن بزبان مادری و حق تشکل مردمان هم‌زبان پرداختند. پس از آن بلوستان گفتم کار خود را بکنیم و در جوابشان خاموشی پیش گیریم. و کنگره با شرکت ۸۱۴ نفر در سه روز با موفقیت برگزار شد.

ب. ا: چشم انداز این حرکت چه می‌باشد و برنامه کار آینده آن چیست؟ صدراالاشرافی: چشم‌انداز این حرکت متشکل کردن تمام آذربایجانیهای خارج از کشور بر حول محور زبان مادری و عدم دخالت در سیاست است تا از تفرق و اختلاف بحد ممکن جلوگیری شده و نظیر اقلیت‌های چینی، یهودی، هندی، عرب و... بتوانیم بصورت یک اقلیت اقتصادی متشکل در سطح جهانی درآئیم و امید است که وقتی «لویی» آذربایجانی را تشکیل دادیم بتوانیم در همراه با سایر اقوام ایرانی اعم از قوم (فارس، مازندرانی، ترکمن، عرب خوزستانی و...) لویی بزرگ ایرانیان را نیز بوجود آوریم.

کنگره مصمم است یک فصل نامه بنام «کنگره» در سه زبان - ترکی آذربایجانی، فارسی و زبان کشور میزبان (انگلیسی) - منتشر کند و تاسیس مدارس نیز جهت حفظ فرهنگ قومی و ملی در میان کشورهای میزبان اهداف کنگره است تا مانع تحلیل رفتن فرزندانمان در میان کشورهای میزبان شویم.

ب. ا: با آنکه کنگره از ایرانیان آذربایجانی مقیم آمریکا تشکیل شده بود چگونه بود که شما را که مقیم فرانسه هستید باین گردهمایی دعوت کردند و حتی به ریاست کنگره انتخاب نمودند:

صدراالاشرافی: با آنکه کنگره بابتکار ایرانیان آذربایجانی مقیم کالیفرنیا تشکیل شده بود اما از دانمارک آقای بویوک جمیلی شاعر توانای آذربایجانی، از سوند آقای علیرضا اردبیلی و از فرانسه مرا دعوت کرده بودند. در اجلاس سالانه بعدی که در شهر واشنگتن برگزار خواهد شد از آذربایجانیهای ایرانی مقیم آلمان، سوئد، ترکیه، پاکستان و... نیز دعوت خواهد شد. لذا نام آن بنا به اهدافش «کنگره جهانی آذربایجانیها» است و کنگره نه‌بمعنی بالاترین ارگان تصمیم‌گیری سازمان یا شرکت، بلکه در مفهوم نام حزب یا پارلمان است مانند: حزب «کنگره هند» و کنگره افریقا و...

چون مساله همسویی هویت ملی (ایرانی) با هویت قومی (آذربایجانی) حرف دل تقریباً همه دبیران شرکت‌کننده انجمن‌های کنگره بود و سخنرانی من نیز درباره «دین و زبان در تاریخ ایران» مورد توجه همه شرکت‌کنندگان محترم قرار گرفت باتفاق آراء همگی مرا بریاست اولین اجلاس «کنگره» انتخاب کردند.

توضیح و پوشش سردبیر

در رابطه با مقاله خانم شیرین فامیلی درباره کنفرانس فمینیسم و جنبش زنان ایران در شماره ۵۳ چند تن از خوانندگان به توضیح تحریریه در ابتدای مقاله و اشاره به اینکه مقاله مورد بحث نظر شخصی نویسنده است اعتراض کرده‌اند. خوانندگان ما با توجه به مطلبی که در صفحه دوم پیرامون سیاست کلی نشریه بطور منظم تکرار میشود درج این توضیح را غیرضروری و ستوال برانگیز قلمداد کرده‌اند.

در پاسخ این انتقادات اشاره به یک نکته که در حقیقت تنها علت این توضیح بوده است ضروری است.

کنفرانس زنان در پاریس بویژه بخاطر کیفیت بحث‌های طرح شده و نیز حوادثی که در جریان برگزاری آن گذشت، موضوع صحبت‌ها و انتقادات فراوانی بود و هیئت تحریریه در جستجوی امکان برای پرداختن همه‌جانبه به این مسائل بود. مقاله خانم شیرین فامیلی در این فاصله بدست ما رسید. از آنجا که بعلت به موقع حاضر نشدن مطالب تحریریه حتی قادر به برخورد در حد خبری به این حادثه نشد، با درج این توضیح کوتاه بیشتر قصد داشت واقعیت حادثه - یعنی رسیدن یک مقاله بدون تدارک هیئت تحریریه - را منعکس کند.

به نظر من انتقادات دوستان و خوانندگان ما به توضیح کوتاه تحریریه و غیرضروری بودن آن کاملاً بجا و درست است و در حقیقت ما نتوانستیم حق مطلب را ادا کنیم. از این رو ما بیشتر از همه از نویسنده مقاله بخاطر این پیش‌آمد پوشش می‌طلبیم.

روایت دو قرن رابطه پرچالش غرب و ایران: ناسازگاری ها و همسازی ها

در شماره پیش نخستین بخش دفتر ویژه ما از نظر شما گذشت. در این شماره به گره گاه اصلی بحث ما در زمینه نظام حقوقی، نهاد سیاسی، نهاد آموزشی و نیز رابطه جهانی شدن ششون فرهنگی، اقتصادی جوامع بشری و رابطه آن با فرهنگ بومی خواهیم پرداخت و سرانجام اشاره ای به بازتاب این اندیشه ها در ادبیات آغاز قرن کشور خودمان خواهیم داشت.

مدرسه جدید راه مدرنیته را هموار کرد!

(۲)

سعید پیوندی

گرفت و بتدریج نظام واحد و متمرکز آموزش کشور شکل گرفت.

مدرسه جدید در ایران و سازماندهی نوین آموزشی چه از نظر محتوی درسی و چه رابطه تربیتی نوع کلاسی فرنگی بودند. یعنی هم شکل مدرسه فرنگی بود و هم محتوی آن. از همین رو هم تأثیر آن بر روند نوگرایی در جامعه عقب مانده و سنتی ایران بسیار اساسی بود. در حقیقت در طول دهه ها، چشمان نسل جوان ایران از طریق مدرسه و کتب درسی به دنیای مدرن باز شد. تحول نقش و تصویر زنان در جامعه ایران تا حدود زیادی تحت تأثیر عملکرد مدارس جدید و باز شدن پای دختران به این موسسات صورت گرفت.

مدرسه جدید ایران در شکل و محتوی خود فرنگی بود چرا که ما فاقد تجربه و تداوم تاریخی در امر آموزش بودیم. مدارس سنتی غیر مذهبی ما همگی برپسیده شده بودند و ما نتوانستیم از تجربه و فرهنگ درخشان قرن های گذشته بهره چندانی ببریم و مدرسه جدید خود را ابداع کنیم. بر بستر این فقر فرهنگی و فقدان تجربه عملی هیچ جریان فکری تربیتی (پداگوژیک)، فلسفی یا اجتماعی آموزشی در جامعه ما بوجود نیامد و ما همانگونه که اتومبیل و قطار و چراغ برق از فرنگ آوردیم، فکر مدرسه و فرهنگ مدرسه را هم وارد کردیم. روحانیت ما که اداره مدارس مذهبی را در دست داشت، حاضر به مشارکت در این روند نشد و از سنگ اندازی در راه آن کوتاهی نرزید و حتی در جریان تدوین قانون اساسی روحانیت با اصل ۱۹ که اشاره به اجباری بودن تعلیمات عمومی داشت به بهانه اینکه اجباری بودن آموزش مخالفت با شریعت است به مخالفت با آن پرداخت.

نکته آخر اینکه فقدان دمکراسی در جامعه ما در طول یک قرن گذشته و حضور مداوم استبداد سبب شده است که مدرسه در مفهوم وسیع آن (از جمله دانشگاه) نتواند به خود بازگردد، اندیشه های راهبر در نظام آموزشی را به نقد گذارد و در بحث و گفتگوی سازنده جامعه پیرامون مسائل اساسی از جمله نوع برخورد با فضای غرب و دنیای مدرن بطور موثر مشارکت نماید.

منابع

- آریانپوری (۱۳۵۷) از صبا تا نیما - تهران - جیبی
- آدمیت ن (۱۳۶۴). امیرکبیر و ایران. تهران - خوارزمی
- الماسی م.ع (۱۳۷۴). تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران. تهران - نشر دانش امروز
- بهنام ج (۱۳۷۵). ایرانیان و اندیشه تجدد. تهران - فرزانه
- ضمیری م.ع (۱۳۷۴). تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام. تهران - راهگشا
- کسروی ا (۱۳۵۰). تاریخ مشروطیت ایران. تهران - امیرکبیر
- محبوبی اردکانی ح (۱۳۵۴). تاریخ موسسات تمدن جدید در ایران - تهران - انتشارات دانشگاه تهران
- NARAGHI E. (1992) # Enseignement et changements Sociaux en IRAN. PARIS: MSH

- تأسیس دارالفنون
دارالفنون اولین آموزشگاه ایرانی به سبک مدارس جدید اروپایی است که ۲۰ سال پیش از تأسیس دانشگاه توکیو به همت امیرکبیر بوجود آمد. از نظر سطح و رتبه آموزشی، دارالفنون چیزی میان موسسات آموزش عالی و متوسط فرنگی بود. برای امیرکبیر راه انداختن آنچه که خود در ابتدا «مدرسه جدید» می نامید به آن اندازه اهمیت داشت که وی بطور مرتب به ساختمان در دست احداث سرکشی می کرد و لحظه ای از فکر براه انداختن آن غافل نشد. پیش از آنکه ساختمان مدرسه پایان یابد، امیرکبیر نماینده خود امیرزبان داودخان را برای استخدام معلم به اتریش و آلمان فرستاد. دکتر پلاک اتریشی درباره برخورد امیرکبیر با مسئله استخدام معلم خارجی می نویسد: «امیر با وجود تجربه های تلخ و مخالفت سختی که نسبت به نفوذ بیگانگان داشت، یقین می دانست که بدون جلب معلمان خارجی مقصودش حاصل نخواهد شد... نظر امیر این بود که معلمان خارجی باید از مداخله در امور سیاسی مملکت خودداری نمایند و تنها به کار تدریس پردازند. به همین ملاحظه از استخدام معلم روسی، انگلیسی و فرانسوی صرف نظر کرد.» (به نقل از فریدون آدمیت، ۱۳۶۱). هفت معلم اتریشی دارالفنون از نوامبر سال ۱۸۵۱ یعنی دو روز پس از عزت امیر وارد تهران شدند. دارالفنون در دسامبر ۱۸۵۱ یعنی چند روز پیش از مرگ امیرکبیر با حضور ۳۰ شاگرد ۱۴ تا ۱۶ ساله افتتاح شد. اما شمار دانشجویان اولین مدرسه مدرن آموزشی ایران با شتاب افزایش یافت، بطوریکه در سال ۱۸۸۹ بیش از ۲۸۵ نفر در آن درس میخواندند. بنای دارالفنون بر اساس الگوی مدارس اروپایی ساخته شده بود و دارای سالن تئاتر، کتابخانه و آزمایشگاه فیزیک و شیمی بود.

دارالفنون طی دهه ها سال نقش بسیار اساسی در تربیت نسلی از روشنفکران و افراد کارآمد و سرآمدان جامعه ایران ایفا کرد. ده ها جلد کتاب علمی و ارزشمند تألیف و ترجمه شدند و اندیشه علمی و نو توانست از این طریق بتدریج به درون جامعه ایران رسوخ کند. در یک کلام دارالفنون با همه سنگ اندازیهایی و بی اعتنائی های دولت و روحانیت توانست از عهده رسالتی که امیرکبیر در نظر داشت برآید و مقدمات فکری و عملی گسترش موسسات تمدنی جدید و انقلاب مشروطیت را فراهم آورد. مرحوم کسروی بارها در روایت خود از انقلاب مشروطیت از مشارکت فعال نیروی جوانی سخن به میان می آورد که در مدارس جدید بویژه در دارالفنون درس خوانده بودند. در اوایلین دهه های قرن نوزدهم، مدارس جدید ایرانی یکی پس از دیگری بوجود آمدند و بقول مرحوم کسروی کمتر شهری را می شد یافت که در آن یکی دو مدرسه برقرار نباشد. همانگونه پیشتر نیز اشاره شد در جریان پاکبازی آموزش نوین نقش دولت و روحانیت گناه بسیار منفی بود و بخش بزرگی از مدارس به همت روشنفکران و اهل فرهنگ و گروه هایی مانند انجمن معارف بوجود آمدند. دولت در سالهای پس از ۱۳۰۴ رشته امور آموزشی را بطور قطعی در دست

در بخش نخست مقاله ضمن اشاره به ویژگیها (۱) شکل گیری نهاد جدید آموزشی در ایران، از سفر جوانان ایرانی به فرنگ برای تحصیل سخن به میان آمد.

- مدارس میسیونرها

اولین مدارس به سبک جدید را میسیونرهای مذهبی در ایران بوجود آوردند. میسیونرهای مذهبی که بیشتر درسی تبلیغاتی مذهبی بودند و به فعالیت در میان اقلیت های مذهبی دست میزدند، گاه در امور آموزشی و درمانی هم دخالت میکردند. در زمان محمد شاه برای نخستین بار به این میسیونرها اجازه داده شد مدارس را بوجود آورند. هدف دولتمردان ایران در آن زمان بویژه گسترش امکانات یادگیری زبانهای اروپایی بود.

در میان میسیونرهای مسیحی ساکن ایران، آمریکاییها، فرانسویها و انگلیسی ها در فعالیت های آموزشی شرکت میکردند. اولین مدرسه میسیونری را یک روحانی بنام پرکینز در سال ۱۸۳۲ (۱۲۱۳) در شهر تبریز پایه گذاری کرد. پسر روحانی از جمله به اعضای دربار قاجار درس انگلیسی می داد و از طریق نفوذ خود توانست کتابخانه و مدرسه ای (۷ شاگرد برای سال اول و ۳۰ شاگرد در سال دوم) در ارومیه ایجاد کند و در مدارس خود به تدریس مهارت های فنی هم پردازد. میسیونرهای دیگر آمریکایی طی سالهای بعد مدارس متعددی در تهران و چند شهر بزرگ تأسیس کردند.

پسر روحانی بوره که از سوی وزیر خارجه فرانسه به ایران فرستاده شده بود، در سال ۱۸۳۹ مدرسه ای را در تبریز براه انداخت که در آن مهارت های فنی تدریس می شد و مورد استقبال وسیع مردم محل قرار گرفت. این فرد در تربیت و آموزش ناصرالدین شاه به سفارش مادر وی فعالانه شرکت کرد. بوره بعدها توانست مدرسه مشابهی هم در اصفهان برای ارمنی ها و مسلمانان بوجود آورد. در سال ۱۸۴۰ برادران لازاریست ها مدرسه فرانسوی دیگری در ارومیه برپا کردند و توانستند شبکه مدارس خود را تا تبریز و اصفهان گسترش دهند. در مجموع در دوران حکومت محمد شاه حدود ۲۴ مدرسه خارجی با ۵۳۰ شاگرد وجود داشت و این تعداد در دوران ناصرالدین شاه به ۵۰ مدرسه و حدود ۹۵۰ شاگرد رسید. در سال ۱۸۹۵ یعنی ۱۱ سال پیش از انقلاب مشروطیت ۱۱۷۰ مدرسه خارجی با ۲۴۱۰ شاگرد فعالیت میکردند.

مدارس میسیونر با آنکه به نیت توسعه آموزش و نیز گسترش اندیشه های مذهبی ایجاد شده بودند، اما به سرعت مورد توجه وسیع خانواده های غیرمسیحی قرار گرفتند. بطوریکه در بسیاری از مدارس میسیونرها گاه بیش از نیمی از شاگردان از خانواده های مسلمان می آمدند و بخش مهمی از هزینه های این موسسات آموزشی از طریق شهریه دانش آموزان تأمین می شد.

مدارس میسیونرها هر چند بطور کامل ساختار و برنامه مدارس جدید اروپایی را نداشتند، ولی توانستند نقش بسیار مهمی در گسترش فرهنگ جدید علمی و معرفی آموزش جدید ایفا کنند.

مدرنیته و سیاست در ایران

محسن حیدریان

اساس سیاست غرب در ایران قبل از آنکه معطوف به دمکراتیزه شدن نهاد سیاسی ایران باشد در پی تامین اهداف استراتژیک و «منافع ملی» خود بود. سیاست غرب در ایران کارکردی دوگانه داشت. این سیاست در رشد روشهای کشورداری و سیستم سیاسی ایران تأثیر داشت، اما به دوره سنتی تاریخ استناد در سیاست ایران پایان نداد. بنابراین نظریه «اعمال یکسویه منافع امپریالیستی» واقعیت کارکرد سیاست غرب در ایران را بازنمی‌تاباند. سیاست غرب در ایران برآیندی از منافع جهانی، منطقه‌ای و ملی اجزا گوناگون تشکیل دهنده او بود. این سیاست بر همکاری با ایران در چهارچوب احترام به حاکمیت و تمامیت کشور از یکسو و نیز اعمال قدرت و مداخله گاهی دیپلماتیک و گاهی خشن از سوی دیگر مبتنی بوده است. در پیشبرد این سیاست شخصیت بازیگران غربی و ایرانی نقش جدی بازی کرده است. بطور کلی باید گفت که مدرنیزاسیون پهلوی یک تلاش شبه مدرنیستی، سر و دم بریده و فاقد روحیه مدارا بود که علیرغم رشد صنعتی، اقتصادی و اجتماعی کشور در دو محور بنیادی یعنی جامعه مدنی مستقل از دولت و مشارکت ملی بشدت ناقص باقی ماند. فقدان جامعه مدنی که ملت را به یک توده عریان، بی شکل، بدون هویت و بدون حامی مبدل ساخته بود، زمینه ساز انقلاب سال ۵۷ بود.

نقش نوگرایان نهضت مشروطه

اولین برخورد ایرانیان با مدرنیسم غرب و در پی آن اندیشه شکل گیری حکومت قانون در ایران برای اولین بار پیش از نهضت مشروطه و تحت تأثیر اندیشه های روشنفکران اروپای سده هیجدهم به ایران رسید. اما اندیشه های تازه، خردیاری و خواستهایی چون ایجاد مجلس، آزادی بیسان و عقیده، آزادی مطبوعات، اصلاحات اداری و عدالت عرفی جرقه هایی بودند که با شعله ور شدن آتش مشروطه در فضای تاریک و قرون وسطایی سیاست ایران آغاز به درخشش کردند. اندیشمندان نوگرای مشروطه با الهام از دستاوردهای مادی و معنوی غرب و نیازهای نوسازی کشور به اندیشه مدرن روی آوردند و حاکمیت عقل و آزادی را طلبیدند. اما بسیاری از خواستهای روشنفکران مشروطه در دوران رضا شاه میوه داد. تشکیل دولت، مجلس و عدلیه و انجمنهای شهر و قانونگذاری از مهمترین عناصر کشورداری به شیوه جدید بودند که همگی در این دوران شکل گرفت. براندازی ملوک الطوائفی در بسیاری از نقاط کشور، ایجاد تمرکز، تشکیل دادگستری و ارتش که همه درواقع دنباله انقلاب مشروطه و از اهداف آن بود، از نشانه های شکل گیری سیستم کشورداری جدید در دوران رضا شاه بودند. اما در زمینه جامعه مدنی سیاست پهلوی اساساً اداره مستقیم و مستبدانه همه نهاد های موجود بود.

استبداد پهلوی بر قانون هم حاکم بود. اما نفس پیدایش و وجود قانون از نظر تاریخی در جامعه ایران یک تحول بحساب میآید. بحث قانون بسیاری از ارزشهای علمی را وارد سیاست ایران کرد. قانون اساسی ایران تا همین دوران جمهوری اسلامی علیرغم کمبودهایش تحت تأثیر آرمانهای پدران مشروطه و قانون اساسی فرانسه، رگه های دمکراتیک خود را حفظ کرده است. مبنای بودن

حتی در سیستم سیاسی یک حکومت خودکامه هم بازیگران مستقلی میتوانند نقش بازی کنند. یکی دیگر از نشانه های مهم نهاد سیاسی مدرن تفکیک قوای اجرایی، قضایی و قانونگذاری از یکدیگر است که البته روجات متفاوتی در کشورهای گوناگون دارد.

بهای نهاد سیاسی شبه مدرن در ایران

ایجاد نهاد سیاسی مدرن در ایران یک ضرورت ملی بود که از دو عامل اساسی تأثیر گرفت: نهضت مشروطه با امواج سیاسی نوگرایانه نقش تعیین کننده در آن را داشت. اما سیاست بین المللی غرب بر زمینه شرایط جهانی هم در آن موثر بود. این نوشته تنها اشاره ای تحلیلی به این دو عامل دارد و وارد رویداد های تاریخی نمیشود. در ایران قانون و نهاد سیاسی مدرن نه به مفهوم عقلایی آن بلکه حتی چینه سنتی و ظاهری آنها تا قبل از دوران رضا شاه وجود نداشت. از ویژگیهای نظام حکومت مطلقه با حق انحصاری حکومت بر مالکیت و قدرت در ایران وجود جامعه ماقبل سیاست و ماقبل قانون بود که رابطه «حکومت با رعیت» بجای دولت - ملت نماد آن بود. دولت واحد به معنای عادی این کلمه که شامل دفاع از مرزهای بین المللی، قانون سراسری، پارلمان و ارگانهای دولتی جدید و امنیت عمومی است برای نخستین بار در زمان رضا شاه در ایران شکل گرفت. این تحول قبل از هر چیز محصول بذرافشانی جنبش مشروطه و نیز یک نیاز ملی در آن مرحله از رشد کشور بود. اما کودتای ۱۲۹۹ که به آمدن رضا شاه منجر شد یک چرخش اساسی در این سمت بود. با تحکیم حکومت رضا شاه دولت بمفهوم امروزی آن در ایران پایه ریزی شد. سیستم خان خانی و هرج و مرج پراقتاد و یک دولت سراسری رهبری کشور را بدست گرفت. ایجاد تمرکز، دستیابی به علوم جدید، تشکیل پارلمان و پیدایش امنیت از مهمترین نشانه های پیدایش و تحکیم نهاد سیاسی مدرن در ایران است. نباید فراموش کرد که شخصیت قدرتمند و سرشار از اعتماد بنفس رضا شاه - که فرزندش بکلی از آنها بی بهره بود - در اجرای این رفرم نقش جدی داشت. اما سیاست دولت بریتانیا هم که از آن زمان پرتفوذترین کشور غربی در منطقه و ایران بود، در استقرار رضا شاه بسیار موثر بود. با پایان جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر سیاست غرب ایجاد حکومتهای مرکزی نیرومند در اطراف شوروی برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بود. موقعیت استراتژیک و جغرافیای سیاسی ایران و بخصوص خطر واقعی تهدید و نفوذ شوروی برای سیاست غرب نسبت به ایران اهمیتی کلیدی داشت. یکی از نتایج فضای استبداد طولانی در ایران این است که ریشه همه ناکامی های ایران را در «توطئه غرب» جستجو می کنند. این احساسات نتیجه هجوم های مکرر بیگانگان به خاک ایران و نیز محروم بودن جامعه از مشارکت در سیاست و رهبری کشور است. با وجود تعهدات حقیرانه و موارد متعدد مغایر با منافع ملی ایران در برابر کشورهای غربی نمیتوان رضا شاه و فرزندش محمد رضا را عوامل مزدرور غرب در ایران دانست. اینان کوشش کردند از قدرتهای غربی به شکل خفت باری به نفع خویش بهره گیری کنند. علت مداخله غربی ها در سیاست ایران قبل از هر چیز کارکرد نظام سیاسی فاسد و ضد مردمی پهلوی بوده است.

در بازیابی تأثیر غرب بر سیاست ایران نباید افراط و تفریط کرد. برای پرهیز از یکسویگری هایی که به گونه پاک باختگی تا حد تحقیر خود در برابر غرب و یا عکس برگردان آن یعنی نفرت «ضدامپریالیستی» رواج دارد، باید با منطق تفکر عینی گرا و چندسونگر به این موضوع نگریست. گو اینکه خود سیستم سیاسی غرب نیز از پارادوکس های واقعی - که شامل عمیق ترین تعقل های سیاسی مثل دو جنگ جهانی است - فارغ نیست.

اشاره

بزرگترین دستاورد مدرنیته در غرب پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی مذهبی و اسطوره ای بود. خردگرایی از فرد انسان سرچشمه میگیرد که میاندیشد و برای دستیابی به هدفش به انتخاب عقلایی وسیله دست میزند. اما خردگرایی در عرصه سیاست به مفهوم افزایش اهمیت بنیادی حاکمیت واحد و نیز منافع ملی در سیستم سیاسی غرب بود. زیرا تحکیم حاکمیت و قانونیت پیش شرط رشد موزون اقتصاد، فرهنگ و صنعت بود. توسعه قانونگذاری به رشد جامعه مدنی انجامید. پارلمنتاریسم و کثرت گرایی محصول جامعه مدنی بود. لذا در فرهنگ سیاسی غرب نه به معیارهای فزاینده که بر عقل استوار است. عقل نیز نه در انحصار نخبگان بلکه از آن فرد انسانی است. همه انسانها حق و استعداد برابر برای شرکت در رهبری جامعه و سیاست را دارند. اجرای اصل «یک فرد، یک رأی» بر اساس خودگرایی میانی نظری قدرت سیاسی است. چگونگی توزیع قدرت سیاسی مرکزی ترین موضوع سیاست در غرب است. پنج مولفه دمکراسی یعنی حاکمیت قانون، سیستم چند حزبی، انتخابات دمکراتیک، میثاق جهانی حقوق بشر و حقوق سیاسی و مدنی شهروندان از نتایج عقلایی توزیع قدرت سیاسی است. شکل گیری و تکامل نهاد سیاسی مدرن در غرب نه محصول آیین و ایدئولوژی معینی است و نه اراده و خواست یک گروه سیاسی. بطور کلی مدرن شدن و یا با روزگار خود بمعنای واقعی همدوران گشتن نه حادثه ای ناگهانی بلکه روندی تدریجی و درزانی است طولانی از آموزش ضرورت بخردانه زیستن و هم بسته با آن برای آزادی اجتماعی و سیاسی پیکار کردن.

در نگاه به نهاد سیاسی مدرن میان سه واژه: حاکمیت، قدرت سیاسی و سیستم سیاسی باید از نظر کارکرد و معنا تفاوت جدی قایل بود. حاکمیت بمعنای وحدت ملی و سراسری، تمامیت ارضی و حکومت قانون است. حاکمیت و منافع ملی هم از نظر تقدم تاریخی و هم در ساختار قوانین اساسی و هم در عرف سیاسی کشورهای غربی نسبت به مفاهیمی مانند دمکراسی، عدالت و رفاه از اولویت برخوردار است. واژه قدرت سیاسی اما مربوط به نفوذ جناح ها و گرایشهای متمایز طبقاتی و اجتماعی در حکومت است و رابطه قدرت میان طبقات، اقوام، زن و مرد و احزاب سیاسی را در حکومت و یا رهبری سیاسی میرساند. در حالیکه منظور از سیستم سیاسی اثرگذاری عوامل گوناگون مثل نوع نظام سیاسی، قانون اساسی، سیستم انتخاباتی، جغرافیای سیاسی و نقش سنن در حیات سیاسی است. با توجه به این مفاهیم سه گانه میتوان فرض کرد که مثلاً

اصل «یک فرد، یک رأی» در انتخاب برخی از ارگانهای کلیدی و تاکید بر نقش و حقوق انتخاب کنندگان و نیز نهاد های جامعه مدنی چون انجمنهای شهری و ولایتی و غیره از موارد آن است. یکی از نتایج حفظ استبداد دیرین در کنار دستاوردهای جدید در دوران رضا شاه از جمله این بود که در عرصه فرهنگ یک شکوفایی همه جانبه با ظهور چهره های بزرگ در ادبیات، موسیقی، هنر و زبان رخ داد. اما در عرصه سیاست با بسته بودن فضای سیاسی، نه تنها چهره برجسته ای ظاهر نشد بلکه تجربه ملی در تفکر سیاسی بکلی از هم گسیخت. تا همین امروز هم هیچ یک از آثار برجسته کلاسیک سیاسی غرب در ایران ترجمه نشده است. به همین دلیل ما همواره از تفکر و فلسفه سیاسی بمفهوم عمیق آن محروم بوده و بجای اندیشه پرداز سیاسی، تنها فعال سیاسی داشته ایم. اما هر چه که بود علیرغم تمرکز انحصاری قدرت و اجرای خودکامه آن در دست رضا شاه، اصلاحات سیستم سیاسی تاب پذیرش و حضور بازیگران مستقل و ملی را یافت. افزایش نقش زنان و جامعه شهری در مجلس و رسانه های گروهی از نتایج شکل گیری نهاد سیاسی مدرن در ایران بود. مصدق و تنی چند از چهره های مستقل سیاسی از جمله بازیگران سیاسی کشور بودند که شانس حضور فعال در مجلس و صحنه سیاست ایران را در همان دوران رضا شاه یافتند. این مکان پیش شرط تبدیل مصدق به رهبر نهضت ملی در سالهای سرنوشت ساز نهضت ملی ایران در دو دهه بعد بود.

تلقی های متفاوت از مدرنیته در سیاست ایران

محافظه کاری، اصلاح طلبی و رادیکالیسم صرف نظر از تمایزات دورنی هر یک، سه گرایش محوری سیاست ایران در یک قرن گذشته بوده اند که از جنبش مشروطه سرچشمه گرفته اند. جنبش بزرگی که اندیشه پردازان جسور مشروطه در بیشه اندیشه روشنفکران ایرانی برانگیختند. علاوه بر گرایشی که بسرعت به اردوگاه محافظه کاران پیوست، به دو تلقی اصلاح طلبانه و رادیکال منجر گشت. همین سه محور با تحولات بسیار در درون هر یک هنوز هم اصلی ترین خطوط سیاست ایران را تشکیل میدهند. چگونگی تلقی از جامعه ایرانی و نوع رابطه آن با جامعه جهانی و در بحث مهم کنونی چگونگی درک یک رشته مفاهیم کلیدی جهانشمول و مهمتر از آن نحوه انطباق این مفاهیم در جامعه ایرانی بدون تردید یکی از ریشه های جدلهای سیاسی صد سال اخیر میان گرایشهای سه گانه فوق بوده است. اما این موضوع امروزه بدلیل نه تنها ذهنی بلکه کاملاً عینی و عملی به یکی از مهمترین مسائل سیاست ایران تبدیل شده است. بنظر من در این مسئله بنیادی چهار تلقی متفاوت یعنی مدرن سستی، شبه مدرنیستی (دوخله مهم محافظه کاری ایرانی)، خودگرایی (اصلاح طلبی) و کپی برداری (رادیکالیسم) را میتوان شناخت.

۱ - محافظه کاری ریشه دار ایرانی باز تولید استبداد کهن ایرانی را برعهده داشته و منشا اصلی کارکرد استبدادی قدرت سیاسی تمرکزگرا و خودکامه (لانییک و مذهبی) در نهاد سیاسی ایران است. حکومت لانییک و شبه مدرنیست پهلوی و جناح راست قشری گرای مذهبی کنونی در جمهوری اسلامی دو ستون اصلی محافظه کاری در سیاست ایران را تشکیل میدهند. محافظه کاری ایرانی منشا تبدیل دولت به «قوه همه کاره و جامعه هیچ کاره» در ایران است. سیاست محافظه کاری ایرانی در برابر غرب به دو شکل تعلق و ستیز تبلور داشته که مبنای هیچکدام نه منافع ملی

ایران و توسعه سیاسی و اقتصادی کشور که تحکیم و توجیه خود بوده است. روایت حکومت پهلوی از غرب در واقع تهی کردن مدرنیته از جوهر خودگرایی آن یعنی دمکراسی همچون متعادل ترین و تفاهم آمیز ترین راه حل انسانی در موضوع سیاست بود. این یک برداشت شبه مدرنیستی از غرب بود که بیش از هر چیز به گسترش غرب سستی و خودگرایی در ایران خدمت کرد.

۲ - رادیکالیسم ایرانی همچون عکس برگردان محافظه کاری خشن و نرمش ناپذیر ایرانی ولی با پرورشهای ایدئولوژیک گوناگون بوده است. رادیکالیسم ایرانی علاوه بر چپ سنتی، همواره در گرایشهای اسلامی و ملی هم نمایندگانی داشته است. پاره ای از رادیکال های مشروطه از «سیویلیزاسیون» تبدیل یک شبه ایران به فرانسه و آلمان بدون توجه به فرهنگ، تاریخ و نیازهای ملی ایران را می فهمیدند. این گرایش هم عناصر فرهنگ ایرانی را مایه شرم دانسته و در اساس مذهب اسلام و اعراب را عامل انحطاط ایران میدانستند و برای جایگزینی یک الگوی غربی در جامعه ایران می کوشیدند. برخی از این متفکران که پس از پایان تحصیلات در غرب به ایران بازگشتند همچون تقی زاده می گفتند: «ما از سر تا پا باید غربی شویم». میدانیم که تقریباً در همان دوران تحولات مدرنی در ژاپن رویداد که زیربنای تحول بعدی این کشور به پویاترین و رشد یافته ترین قدرت آسیایی و رقیب نیرومند غرب گردید. تحصیل کردگان ژاپنی علوم نظامی را از آلمان، پارلمنتاریسم و علوم سیاسی و کشورداری را از انگلیس، قانونمداری را از فرانسه و تکنیک و آموزش عالی را از آمریکا به ژاپن آوردند. اما نه بطور دم بریده و آمرانه بلکه بطور ارگانیک از آن خود ساخته و با اولویت قرار دادن هويت و منافع ملی خود همزمان بر گسترش روابط با غرب تاکید داشتند. هر چه که بود در سالهای بعد فضای بسته و استبدادی ایران امکان بال و پر گشودن و آزمودن اندیشه و تجربه سیاسی را که مایه رشد و تعادل است از رادیکال های ایرانی سلب کرد. بخشی از آنها برای تسکین روانی و یا کسب الهام به گذشته پرشکوه ایران باستان پناه بردند. کسانی به ملی گرایی افراطی و گروهی به پاک باختگی در برابر غرب تمایل یافتند. سخنگویان مدرنیست توجه نداشتند که فرهنگ اسلامی در ایران ریشه های نیرومندی است. بجای حملات تند اما کم مایه به مظاهر آن بایستی در راه زایش یک فرهنگ سیاسی شکلیا کوشید که به مسائلی مثل عرفی کردن اسلام، رشد بنیه های فرهنگ و نهاد های دمکراتیک در کشور و ایجاد جامعه مدنی و بالتیجه لانیسته پایدار منجر شود. هر چه که بود بخش مهمی از رادیکالهای ایرانی در اثر تحولات داخلی و جهانی و بخصوص انقلاب اکتبر به مارکسیسم لنینیسم روی آورده و «ضد امپریالیسم» شدند. این بار بجای غرب با الگو قراردادن شوروی و سوسیالیسم خواهان تبدیل یک شبه ایران به اتحاد شوروی و یا تحقق انقلاب سوسیالیستی بودند. در چند دهه بعد جنبش های فدایی و مجاهدین نوزاد های شش ماهه ای بودند که از رادیکالیسم نارس ایرانی زاده شدند. همین امروز نیز رادیکالهای ایرانی بدون اینکه به تفاوت های بنیادی مبنای فرهنگ ایران با فرهنگ غربی عنایت کنند و به تحلیل هوشمندانه شرایط و نیازهای ملی ایران بپردازند به فرمولهایی دلخوش کرده اند که هر نوآموزی میتواند در هر دائره المعارف کلاسیک سیاسی غرب بجوید. سازادوکس های رادیکالیسم ایرانی را در دورانهای گوناگون این صد سال گذشته میتوان در چهره های متفاوتی دید که علیرغم تمایزات جدی سیاسی در

بی توجهی به منافع و فرهنگ ملی ایران و اراده گرایشی مخرج مشترک واحدی داشته اند. در هر حال در جناح چپ عکسبرگردان غرب محوری را میتوان در غرب سستی دید. کیانوری تز دکترای خود را در دفاع از فاشیسم هیتلری در آلمان نوشت. چند سال بعد خواهان تجزیه ایران و یا واگذاری نفت شمال به شوروی کمونیستی شد. پس از انقلاب هر هفته یک «توطئه غرب امپریالیستی» را به دروغ «افشا» می کرد تا جو سیاسی رادیکال تر و انقلابی تر شود.

۳ - نیروی سوم مدافع فرهنگ سیاسی اصلاح طلبانه یا مسالمت جویانه در دوره های متفاوت و برداشتهای گوناگون بوده و در سه جناح ملی، چپ و اسلامی ایران همواره نمایندگانی داشته است. اصلاح طلبان ایرانی از همان دوران صدر مشروطه با نگاهی آزموده تر و خردمندانه تر به بازکردن راه مدرنیته، روشنگری و قانونگرایی در سیاست ایران می نگریستند. این پیکارجویان با تجربه با تاکید اساسی بر هويت ایرانی بر این عقیده بودند که نوسازی و دمکراتیزه کردن ایران باید بتدریج و انطباق با شرایط، آرایش قوای سیاسی مملکت و آمادگی مردم صورت گیرد. این نوگرایان هوشمند براندازی بی درنگ بنیاد شیوه های کهن و جایگزینی آن با اندیشه ها، نهاد ها و الگوی غرب را تلاشی اراده گرایانه و ناموزون میدانستند. اصلاح طلبان معتدل بعد ها نیز در جریان نهضت ملی کردن نفت برهمزیستی و مدارا با دگراندیشان بعنوان یک نیاز ملی در راه مردم سالاری می نگریستند. تعادل و هارمونی از ستونهای استوار این عقل گرایان ایرانی بوده است. از دیدگاه آنان تحول ایران بایستی با اجتناب از نسخه های خیالی و بر اساس تاریخ و فرهنگ ایران بدون وابستگی به شرق و غرب بر اساس سیاست عدم تعهد پیش رود. چهره هایی نظیر صور اسرافیل، ستارخان، خیابانی، دهخدا، مصدق، فاطمی، خلیل ملکی، ایرج اسکندری، آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سروش و دکتر خاتمی به طرق متفاوت و درجات گوناگون به این گرایش تعلق داشته اند. سیاست اصلی نیروی سوم «موازنه منفی» و «عدم تعهد» در برابر در ابر قدرت شرق و غرب و قراردادن منافع ملی ایران همچون مبنای گسترش رابطه با غرب بوده است. اما در مواردی اسیر ترس از چماق غرب زدگی شدند. هر چه که بود صد سال طول کشید تا ایده های خردگرایانه و دمکراتیک نخبگان صدر مشروطه به افکار عمومی ایران تبدیل شود و اهمیت و ضرورت آنها در سرنوشت کشور لمس شود. امروزه مفاهیمی چون حکومت قانون، جامعه مدنی و تجزیه به اعماق جامعه ایرانی راه یافته است. تجربه صد سال گذشته ایران جای تردیدی نمی گذارد که روش نیروی سوم سازگارترین الگوی توسعه سیاسی و اقتصادی ایران بر مبنای مردم سالاری است. اصلاح طلبان ایرانی در سه جناح اسلامی، ملی و چپ با حفظ تمایزات و نیز همگرایی باید شایستگی نیروی سوم ایران را برای تحقق آرمانهای مردمی نشان دهند که یک صد سال برای حقوق شهروندی کوشیده اند و آرزوی بزرگ شان ترفیع مقام ایران در جهان بوده است.

کمک های مالی رسیده

بهمن - ن سونڈ ۵۰۰ کرون
میمنت کلن ۵۰۰ مارک

نظم جهانی، دمکراسی و فرهنگ خودی*

هومن

اصطلاح «جامعه سرمایه داری» نامگذاری مارکس است. آیا این نامگذاری در زمان حاضر صحیح است؟ حتی آیا در زمان خود او صحیح بود؟ یعنی آیا کلیت یک جامعه از دیدگاه سرمایه و کار قابل تجزیه و تحلیل است؟ آیا کلیت جامعه در دمکراسی، ارتباطات، اطلاعات، علم و غیر خلاصه میشود؟ جواب ما به این سؤال منفی است.

مسئله نامگذاری مسئله هویت است. امروزه در نتیجه ارتباطات همه جانبه جهانی موضوع هویت جوامع پیچیده گردیده است. یک شکل عقلانی از هویت جامعه بدست می‌دهیم، اگر ابعاد مختلف جامعه را، مثلاً افراد، نظام‌های کوچک و سیستم‌های بزرگ و رابطه آنها را بتوانیم توضیح دهیم. اصطلاح جامعه مدرن ابتدا یک اصطلاح از محتوی خالی است. او فقط یک نظرگاه تاریخی را به ما میدهد که مابین ابعاد زمانی گذشته، حال و آینده تمایز دهیم. زادگاه جغرافیایی جامعه مدرن اروپا است. یک مشخصه اساسی جامعه مدرن که آن را از جامعه ماقبل مدرن جدا میکند، دینامیک یا تحولات سریع و خودجوش این جامعه است. یک نگاه کوتاه به کتاب‌های جامعه شناسی نشان میدهد که موضوع تحول اجتماعی یکی از مهمترین موضوعات تحقیقی این شاخه علمی است. برخی از جامعه‌شناسان حتی براین عقیده‌اند که نامگذاری جامعه مدرن به این علت ناممکن است که با تحولات سریع و همه جانبه جامعه مدرن موضوع نامگذاری پس از چندی ازین می‌رود و یا اینکه حداقل تطابق خود را با نامگذاری از دست میدهد. تعیین هویت و نامگذاری جوامع جدید باید این تحولات را دربرگیرد. بدین خاطر مفهومی که ما از مدرنیته داریم، مفهومی پروسه‌ای میباشد. این مفهوم شکل توضیحی - تشریحی دارد و هیچگونه عنصر جوهری را دربرنمیگیرد. مدرنیته یک شکل مشخص هستی اجتماعی نیست. مدرنیته دربرگیرنده پروسه‌هایی در زمینه‌های مختلف اجتماعی است که بوسیله آنها خود را از جامعه ماقبل دور میکند. یک تفاوت اصلی بین کشورهای اروپایی و غیر اروپایی اینست که علیت مدرنیته کردن در اروپا داخلی و در دیگر کشورها خارجی است و این خود زمینه مشکلات و نزاع‌های فراوان شده است. به این موضوع بعداً خواهیم پرداخت.

هر جامعه‌ای یک حیات مادی و یک حیات فرهنگی دارد که با یکدیگر رابطه مستقیم دارند. هر دوی آنها در پروسه بازسازی جامعه نقش دارند. منظور ما از حیات مادی در اصل زندگی اقتصادی است و حیات فرهنگی دربرگیرنده تمامی ظواهر تمدنی است. «جامعه صنعتی» و «جامعه سرمایه داری» دو نامگذاری در آغاز پیدایش جامعه مدرن در قرن هیجده میباشد. این نامگذاریها رابطه مستقیم با تحولات اقتصادی جامعه اروپایی داشتند. پیدایش صنعت و تحول آن به شکل یک نظام اقتصادی موتور این پروسه اجتماعی بود. اصطلاح «انقلاب صنعتی» از دیدگاه معنی‌شناسی یک نقش

مسائل آن مناسب میباشد. این نظریه را «تئوری همیاری جهانی» می‌نامم.

جامعه مدنی و جامعه جهانی

بحث‌های نظری و علمی در اصل تجزیه و تحلیل‌های زبانی‌اند. زبان نه تنها نهادی است برای ارتباطات مابین انسانی، بلکه همچنین نهادی برای درک و فهم جهان بطور کلی و نظام اجتماعی بطور اخص. آنچه تا چندی پیش در فلسفه هستی و هستی اجتماعی نامیده میشد امروزه عنوان پدیده‌های معنایی و زبانی یافته‌اند. در سنت فلسفی موضوع فلسفه همیشه «هستی» بود. ولی از هنگامی که ویتگنشتاین فلسفه زبان را تدوین کرد و علم تفسیر (Hermeneutik) نقش کلیدی در علوم انسانی یافت، موضوع فلسفه مورد اختلاف قرار گرفت. یورگن هابرماس فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی و آخرین نماینده مکتب فرانکفورت، در تئوری ارتباطات اجتماعی خود موضوع فلسفه را «عقل» می‌نامد (۱). این تغییرات تغییراتی صوری نیستند بلکه تحولاتی هستند در ساختارهای معنایی جوامع، که تأثیرات ژرفی در تئوری‌سازی‌های علمی این جوامع داشته‌اند. یکی از موارد اختلاف مثلاً «نامگذاری» جوامع مدرن است و حتی تفسیر معنایی اصطلاح «مدرن» در تئوری‌های مدرنیته متفاوت و نزاع برانگیز شده است. مثلاً یکی از این تفسیرات در تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت است که بابک احمدی به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازد (۲). چند نمونه از این نامگذاریها را نام می‌بریم: جامعه سرمایه داری، جامعه دمکراتیک، جامعه ارتباطات، جامعه اطلاعات، جامعه علمی و...

مدرن و مدرنیته یعنی چه؟ و جامعه مدرن کدام است؟ اگر مدرن را با «نو بودن» تعریف کنیم، مدرن در مقابل «کهنه» و یا «قدیمی» قرار می‌گیرد و مدرنیته معنی «نوگرایی» می‌یابد. جامعه‌شناسی معنایی این اصطلاحات ابتدا تقابل معنایی «سنت» و «تجدد» را آشکار می‌کند. این تقابل و اصل راهنمای تئوری‌هایی گردید که در رابطه با نوشتارهای جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر به تجزیه و تحلیل مدرنیته پرداختند. بدین ترتیب تقابل و ستیزه با سنت تبدیل به انگیزه مدرنیته گردید، نه تنها در جوامع اروپایی، بلکه همچنین در جوامع غیراروپایی، که اروپا را بعنوان نمونه مدرنیته پذیرفتند. ولی همین جامعه‌شناسی معنایی است که «نامگذاری» جوامع مدرن را دشوار میکند. جامعه مدرن ابتدا در تقابل با جامعه سنتی معنی می‌یابد ولی آیا جامعه مدرن از سنت خالی است؟ آیا ستیزه با سنت موتور انتقال جامعه سنتی به مدرن است؟ آیا شکل جامعه مدرن یک شکل معین و مشخص است و یا اینکه در جوامع مختلف میتواند اشکال متفاوت بیابد؟ جامعه‌شناسان سعی میکنند با نشان دادن ویژگی‌های جامعه مدرن، آنها را از جوامع سنتی تمیز دهند. از آنجا که دانشمندان جامعه را از یک «دیدگاه» مشخص مطالعه میکنند، این سؤال بوجود می‌آید که آیا یک نام میتواند کلیت یک جامعه را بازتاب دهد. مثلاً

نظام سیاست جهانی در حال تحولات ساختاری ژرفی است که در ابعاد متفاوتی انجام می‌گیرند. پروسه‌های این تحولات در بعد زمانی سریع و در بعد محتوایی پیچیده‌اند. با فروپاشی بلوک شرق دوران نظام «دو قطبی» سیاست جهانی به آخر رسید. یک نظم جهانی جدید در حال شکل گرفتن است که سرانجامش فعلاً ناپیدا است. ولی آنچه مسلم است این که هر نظامی احتیاج به یک «اصل هماهنگ کننده» دارد. این اصل تا به حال طرح «حکومت ملی» بود که بر ایده «حق تعیین سرنوشت ملی» استوار بود. از هنگام پیدایش سرمایه داری و گسترش جهانی‌اش طرح حکومت ملی هم شکل جهانی یافت. بدین ترتیب «حقوق ملل» به مفهوم قراردادی آن عملکرد هماهنگی روابط بین ملیت‌ها را بعهدہ گرفت. این شکل تنظیم روابط بین الملل دمکراسی در بعد جهانی است. سرمایه داری و نظام حقوق قراردادی در اصل مکمل یکدیگرند. تجانس این دو نظام در شکل عقلانیت آنهاست. این نکته کلیدی است که علت اختلافات فراوانی مابین تئوری‌های مدرنیته واقع شده است.

نظام سرمایه داری و فرهنگ غربی تنها تمدن بشری است که در طول تاریخ انسانی نقش جهانشمول یافته و این جهانشمولی ظاهراً با ازبین رفتن نظام دو قطبی سیاست جهانی به نقطه اوج خود رسیده است. از این تاریخ به بعد سه اصطلاح در ادبیات علمی - سیاسی غرب نقش کلیدی یافته‌اند: «جهانی شدن جهان»، «اتحادیه‌های منطقه‌ای» و «شکاف‌های سیستمی». دگرگونی‌های اخیر جهانی بنیان نظری آن تئوری‌های سیاسی و جامعه‌شناسی را برهم ریخته‌اند که تا بحال در شمای دو قطبی بودن جهان مسائل جهانشمول را تجزیه و تحلیل می‌کردند. نظریه پردازان در دنیایی که بنیان‌های مادی‌اش تغییر کرده است نیازی به تئوری‌های جدید ندارد. سه اصطلاح نامبرده می‌توانند در این جهت بعنوان ابزارهای نظری مفید واقع شوند. آنچه که در این مورد در این نوشتار مختصر می‌آید فقط اشاراتی کلی میباشد که در سطح شرح مفاهیم و رابطه آنها محدود خواهند ماند. سرمایه داری بمثابة نظام اقتصادی که با آن جامعه مدرن حیات مادی خود را بازسازی می‌کند و دمکراسی بعنوان شکل حاکمیت سیاسی که با آن جامعه مدرن حیات اجتماعی خود را نظم می‌بخشد، هر دو از دیدگاه تاریخی مظاهر تمدن اروپایی‌اند و عنوان «طرح جامعه مدنی» یافته‌اند. از هنگام گسترش جهانی این طرح جوامع غیراروپایی از طرفی شکل اروپایی به خود گرفته‌اند و از طرف دیگر مسائل و مشکلات ملل بتدریج وجه ملی و منطقه‌ای خود را از دست دادند و تبدیل به مسائل جهانی شدند. به احتمال قوی همین زمینه عینی و مادی جامعه جهانی است که برای بازسازی یک نظم جهانی تعیین کننده خواهد بود. پس از شرح این زمینه اجتماعی سعی می‌کنم در پایان مفاهیم کلیدی یک طرح سیاسی را معرفی کنم که به نظم جهانی جدید و درک و حل

اساسی در توضیح این پروسه اجتماعی دارد. مفهوم انقلاب در ادبیات و در اذهان افراد تداعی دگرگونی‌های عمیق و همه‌جانبه را دارد. پیدایش و پیشرفت صنعت دقیقاً این چنین دگرگونیها را باعث شد. از دیدگاه فرهنگی این پیشرفت با یک نوع نگرش جدید پیوسته است که در زبان فارسی آنرا «جهان بینی علمی» می‌نامند. این نگرش عقلانی است و بعبارت دیگر انسانی است. نگرش علمی ابتدا خود را از «نگرش اعتقادی» جدا میکنند و همزمان انسان را سربره این نگرش میسازد. بهمان اندازه که انسان خود را از نگرش اعتقادی جدا کرد و نگرش عقلانی و چون و چرا کننده را پذیرفت، دین نقش اجتماعی خود را بتدریج از دست داد. در بعد فرهنگی این اولین پروسه‌ای است که در پیدایش جامعه مدرن موثر است. این دوری جامعه از دین به معنی از بین رفتن دین نیست، همانگونه که حتی امروز هم در جوامع غربی دین و اعتقادات دینی وجود دارد. این پروسه از دیدگاه جامعه‌شناسی اهمیت دارد، به این معنی که دین نقش اجتماعی خود را از دست میدهد و تبدیل به موضوع «شخصی» میشود. افراد میتوانند، یعنی آزادند، به، دین «اعتقاد» داشته باشند و یا آنرا رد کنند. ولی این اعتقاد در زندگی اجتماعی نقشی بازی نمیکند، حتی در زندگی افراد هم نقشی ندارد، همانگونه که در جامعه غربی مشاهده میکنیم.

تحول فرهنگی نامبرده پیش فرضی است برای نهادی شدن یک نظام اجتماعی سکولریته. هر جامعه‌ای احتیاج به یک اصل «همپیوندی» (Integration) دارد. در جوامع ماقبل مدرن این عملکرد را دین بهعهده دارد. دین مجموعه‌ای از ارزشها و هنجارها را در اختیار جامعه میگذارد که افراد را به هم پیوند میدهد، رفتار آنها، همچنین پاداش و مجازات را تعیین میکند. اینجا حرف از «حقوق» نیست. حقوق یک پدیده مدرن است. این وضعیت را از تاریخ کشورهای اسلامی هم میشناسیم. بسام تیبی دانشمند علوم سیاسی و علوم اسلامی در آلمان بر این نظر است که در اسلام «حق فردی» اصلاً وجود ندارد، آنچه هست، «وظایف مسلمین» نامیده میشود، مکاتب حقوقی - فقهی هستند که فقط برای «امت اسلامی» معتبرند (۴). حتی اصل تساهل (toleranz) مختص به اهل کتاب است (۵). اصطلاح سکولریته از دیدگاه فرهنگی تقابل وجدانی «ماورایی» و «دنایی» را بیان میکند. یا از بین رفتن نقش دین در جامعه مجموعه ارزشها و هنجارها عنصر ماورایی و تقدیسی خود را از دست میدهند و صرفاً دنیایی میشوند. جهان بینی دینی یک نگرش وحدت‌گرا است. این نگرش کثرت‌ظواهر هستی طبیعی و اجتماعی را بوسیله یک اصل ماورایی وحدت می‌بخشد و نیاز عقلی برای مستدل کردن این وحدت را جزم‌گرایانه توجیح میکند. ولی جهان بینی علمی یک نگرش کثرت‌گرا است که اجباری به ایجاد یک وحدت ندارد و نیاز عقلی نامبرده را از طریق ارتباطات علمی - اجتماعی تولید میکند. جهان بینی دینی را میتوانیم «تک مرکزی» بنامیم. چرا که این نگرش فقط یک مرکز برای حقیقت و خطا میشناسد و آن «اصل ماورایی» است، در حالی که جهان بینی علمی «چند مرکزی» است، چون که نظریه‌های علمی با یکدیگر برای توضیح موضوع‌های خود رقابت میکنند و در مفهوم عقلانی خود متفاوتند و هیچ تئوری علمی نمیتواند دیگر نظریه‌ها را باطل کند. بعبارت دیگر اصل حقیقت در اینجا «همگانی» است.

چند مرکزی نظری و کثرت اشکال زندگی اجتماعی که یکی از علت‌های پیدایش آن پیشرفت‌های اقتصادی و پلورالیسم فرهنگی است، نیاز به یک اصل همپیوندی

اجتماعی جدیدی را بوجود می‌آورند. این موضوع دو دلیل دارد: الف. هر جامعه‌ای احتیاج به تنظیم روابط افراد دارد (۶)، لا اقل آنجایی که روابط افراد اختلافات و نزاع‌های اجتماعی بوجود می‌آورند. ب. هیچ جامعه‌ای نمیتواند بدون یک حد معینی از «همبستگی» (Solidarität) زندگی کند. این «حداقل» میتواند در جوامع مدرن از طریق مقبولیت «اصل حقوقی» ایجاد گردد. در واقع در جامعه مدرن همپیوندی نه بوسیله اصل اخلاقی، بلکه با اصل حقوقی ایجاد میگردد. این اصل در نظام سیاسی شکل دموکراسی می‌یابد و سکولریته فقط در بحث سیاسی - اجتماعی است که معنی جدایی دین و دولت می‌یابد. بدینگونه مشاهده میشود که تغییرات ساختارهای معنایی نتیجه ساختارهای اجتماعی است. سرمایه‌داری نامگذاری است که نظام اقتصادی را در نظر دارد و حکومت ملی و دموکراتیک نظام سیاسی را. این دو فقط دو نظام در داخل یک جامعه‌اند و نه کلیت جامعه. این نظام‌ها در جامعه مدرن از هم جدا و تا حدودی استقلال دارند. اصل «جدایی نظام‌ها» اصل تکامل اجتماعی در تئوری سیستم‌ها است که ما آنرا تا حدودی و نه کاملاً می‌پذیریم. جدایی نسبی نظام‌های اجتماعی در داخل یک جامعه در اصل پیش فرض عملکردی آنهاست. این جدایی به این معنی نیست که هر نظامی تنها بر اساس منطق خود عمل میکند. پیچیدگی دنیای امروز و مسائل جهانشمول آن «نیاز به دیالوگ مابین سیستمی» بوجود می‌آورند. مثلاً حل مسئله حفظ محیط زیست دیگر فقط وظیفه نظام سیاسی نیست، بلکه بازیگران نظام اقتصادی، اعضای نظام کوچک خانواده، سیستم علمی و غیره باید در «همکاری» و «همه‌گویی» این معضل را برطرف کنند. به نظر ما نامگذاری مناسب برای جامعه جدید اصطلاح «جامعه مدنی» میباشد.

جامعه مدنی دارای چهار بعد است که جدا کردن آنها از یکدیگر فقط از جنبه تحلیلی ممکن است و نه از نظر تجربی:

الف. بعد اقتصادی: حیات مادی و بازسازی این حیات در یک جامعه وظیفه نظام اقتصادی آن است. این نظام در جامعه مدنی نظام سرمایه‌داری است. از آنجا که این بعد در جامعه مدرن تبدیل به فاکتور تعیین‌کننده شده است، فرم‌اسیون اجتماعی این جامعه اقتصادی است. تجربیات جوامع غربی نشان میدهند که این فرم‌اسیون هم حیاتی‌اندی ندارد، بلکه بوسیله تکامل اجتماعی تحول‌پذیر است.

ب. بعد سیاسی: وظیفه نظام سیاسی در جامعه سنتی «رهبری» و «هدایت» جامعه است. وظیفه یا عملکرد نظام سیاسی مدرن «مدیریت» و «حل مسئله» است. یکی از ویژگیهای جامعه مدنی پیچیدگی روابط اجتماعی است. این موضوع نقش مدیریت را کلیدی میکند.

پ. بعد فرهنگی: فرهنگ یک جامعه مجموعه تجربیات حفظ شده اجتماعی است. از آنجا که این مجموعه شکل معنایی دارد و حفظ آن بیش از همه به شیوه نوشتاری ممکن است، ادبیات یک جامعه حافظه آن جامعه را می‌سازد. عناصر مجموعه معنایی که در حافظه اجتماعی محفوظند، از بین رفتنی نیستند. آنها در شرایط جدید اجتماعی از طریق تفسیر و بازتعریف میتوانند دوباره مورد استفاده قرار گیرند. این روند معناسازی پیش فرض بازسازی حیات فرهنگی یک جامعه است.

ت. بعد همبستگی: در ادبیات سنتی تا به حال اصطلاحات «اخلاق» و «وجدان اجتماعی» مورد استعمال بودند. ما اصطلاح اخلاق را به کار نمی‌بریم،

چرا که معتقدیم، جامعه مدرن بر یک اصل اخلاقی بنا نشده است. در جامعه‌شناسی جوامع غربی این بحث وجود دارد که «حقوق» میتواند جانشین اخلاق شود. اصطلاح وجدان اجتماعی هم یک اصطلاح روانشناختی است که استعمال جامعه‌شناختی آن خالی از اشکال نیست. فرضیه ما این است که هر جامعه‌ای احتیاج به یک حد اقلی از همبستگی دارد. این همبستگی وجود اتموئاتیک ندارد، بلکه باید ایجاد گردد. ایجاد همبستگی در جامعه «ایجابی» است ولی «اجباری» ممکن نیست، بلکه باید در پروسه‌های معناسازی ارتباطی ایجاد و در وضعیت‌های متفاوت اجتماعی بازسازی گردد. به بیان دیگر همبستگی اجتماعی در جامعه مدنی از طریق ایجاد «اجماع» ممکن است.

جهانی شدن جهان

گفتیم که اصطلاح مدرن یک دیدگاه تاریخی است که بین ابعاد زمانی تمایز میدهد. در زمان حال مفاهیم «دنیا» و «جهان» تبدیل به ابزارهای نظری مهمی در علوم انسانی شده‌اند. امروز هیچ تئوری جامعه‌شناسی نمیتواند بدون داشتن یک مفهومی از دنیا یا جهان نظریه‌پردازی کند. این کیفیت جدید زاده مقولات اجتماعی است. تا قبل از پیدایش تکنولوژی روابط انسانی بسیار محدود و خیلی مشکل بود. گسترش تکنولوژی روابط انسانها و ملل را بتدریج افزایش داد بگونه‌ای که امروزه با پیدایش صنعت الکترونیک اصطلاح «عصر ارتباطات» معمول شده است. بوسیله این صنعت حتی کوچکترین و دورافتاده‌ترین نقاط جهان با دیگر نقاط پیوند پیدا کرده‌اند. ارتباطات انسانی امروزه دو ویژگی اصلی پیدا کرده‌اند: یکی جهانی بودن و دیگری سرعت آنهاست. انتقال اطلاعات از وقایع جهانی امروزه تقریباً انتقالی «همزمان» است، یعنی انتقال خبری یک واقعه تقریباً همزمان با وقوع آن شده است. بخاطر همین دو مشخصه است که در ادبیات سیاسی جدید «دهکده جهانی» نام گرفته است. در این رابطه میخواهیم در پایین توضیح دهیم:

علم انسان‌شناسی (Anthropologie) به ما می‌آموزد که انسان چیست و نیازهای حیاتی و اجتماعی او کدامند. یک آموزه اساسی این علم می‌گوید که انسان بدون وجود ساختارهای معنایی نمیتواند به حیات خود ادامه دهد. تولید ساختارها و پدیده‌های معنایی از دیدگاه تاریخی نقطه شروع تمدن انسانی‌اند. ما همین آموزه انسان‌شناسی را میخواهیم با یک تفسیر جامعه‌شناختی به کارگیریم. اصطلاح رایج در جامعه‌شناسی برای این موضوع فرهنگ است. ما فرهنگ را مجموعه‌ای معنایی تعریف میکنیم که شامل ایده‌ها، تئوریها، ابزار و وسایل تکنیکی، طرح‌های نهادی، بطور کلی شامل تمامی تجربیات انسانی میشود که شکل مادی و غیرمادی دارند. حتی اشیای مادی، پدیده‌های معنایی هستند. هانتینگتون (Huntingtin) به حق، جدایی بین فرهنگ و تمدن را بعنوان پدیده‌های معنوی و مادی اشتباه میدانند. فرهنگ مجموعه هر دوی آنهاست (۷). چرا که حتی پدیده‌های مادی هم شکل معنایی دارند. رابطه‌شناسنده با موضوع فقط از طریق داده‌های معنایی ممکن است. آن دوئیت کانتی بین شناسنده و موضوع به معنی هستی‌شناسانه (ontologisch) دوئیتی باطل است. دوئیت مذکور دوئیت معنایی است که وحدت خود را در شناسنده مینماید. در نتیجه آنچه که ما تمدن مینامیم جزئی از فرهنگ به معنی عام آن است. حال ما فرض را بر آن می‌گیریم که عناصر مجموعه فرهنگی با

یکدیگر رابطه‌ای ارگانیک دارند. آنها عناصر مجزا نیستند که در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند. اسپین فیلسوف آلمانی می‌گوید، که عناصر فرهنگی یکدیگر را تداعی میکنند، اشیاء، اشیاء دیگر را، اعمال اعمال دیگر را و ایده‌ها ایده‌های دیگر را. به همین شکل یک «دنیا» بوجود می‌آید (۸). آنچه که اینجا و آنجا نامیده میشود، در اصل دنیای معنایی است. انسانها در روند اجتماعی یک مجموعه معنایی بوجود می‌آورند. این مجموعه زندگی اجتماعی را ممکن می‌سازد، در واقع جامعه را ممکن میکند. حتی خود مفهوم جامعه هم یک «ساختار معنایی» است. این مجموعه دنیای معنایی و به همین جهت دنیای انسانی است. بدون این مجموعه، انسان توانایی زندگی اجتماعی را ندارد و در این دنیای معنایی است که عمل انسانی نظم و جهت می‌یابد. اصطلاحات «بحران اخلاقی»، «بحران ارزشها» و «بحران معنایی» در واقع بحرانهای معنایی به معنی بحران جهت گیری اجتماعی هستند. این بحرانها هنگامی بوجود می‌آیند که تحولات سریع اجتماعی مقبولیت برخی ساختارهای معنایی موجود را از بین می‌برند. آنچه که هاینریش گونتر تحت عنوان «هویت فرهنگی» در دنیای پس از جنگ‌های سرد بحث میکند، چیزی نیست مگر سعی جوامع اروپای شرقی و دیگر جوامع بحران زده برای کسب یک هویت جدید. با از بین رفتن کمونیسم این جوامع در مقابل مسئله هویت قرار گرفتند. این هویت جویی را ما بدینجهت ساختاری می‌نامیم که جامعه (= ساختار معنایی) به یک نامگذاری جدیدی احتیاج دارد. این نامگذاریها را انسان شناسی «افق‌های نهایی» می‌نامد و سه نوع افق نهایی را از هم تمیز میدهد: دین، طبیعت و فرهنگ (۹). هر سه این افقها میتوانند به انسان و جامعه هویت بدهند. ولی تحولات کشور های نامبرده نشان میدهند که آنها هویت جدید خود را از فرهنگ جهانی کسب میکنند و خواهان جامعه مدنی اند.

فرضیه دیگر ما این است که هر جامعه‌ای دارای تحول اجتماعی است و بدین معنی دارای یک تاریخ و تکامل اجتماعی میباشد. تحول اجتماعی در جامعه سنتی محدود و آرام است، در حالی که در جامعه مدرن امروزی تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی را دربرمیگیرد و از سرعتی برخوردار است که با جامعه سنتی غیرقابل مقایسه است. جامعه سنتی از دیدگاه تکامل اجتماعی جامعه پسا ابتدایی است. تفاوت دین در جامعه سنتی با جامعه ابتدایی در عقلانی بودن آن است، چرا که در جامعه سنتی دین توجیح عقلانی خود را از طبیعت نمیگیرد، بل نظام‌های متافیزیکی و ایدئولوژیک بوجود می‌آورد. دین در اینجا تبدیل به یک مجموعه معنایی «تک مرکزی» میشود. این مرکز «اصل ماورائی» (Transzendenz) است. اصل ماورائی حقیقت و خطا بودن افکار را و همچنین درست و غلط بودن ارزشها و رفتارها را معین میکند. در این دنیای معنایی رفتار انسانها، روابط آنها با یکدیگر، وظایف آنها در جامعه و در مقابل دولت و غیره معنی و نظم می‌یابند. دین اصل همپوندی در جامعه سنتی است. بدون آن اصل ماورائی عناصر دنیای معنایی رابطه ارگانیک خود را از دست میدهند. این امر در انتقال تکامل جامعه سنتی به مدرن اتفاق می‌افتد.

اولین پیش فرض انتقال جامعه سنتی به مدرن روند سکولاریسم است. همانطور که گفتیم، روند سکولاریسم تقابل «ماورائی» است. برای این روند ما اصطلاح «دنیایی شدن دنیا را پیشنهاد میکنیم. در اصطلاح غربی سکولاریسم تقابل معنایی «ماورائی» و «دنیایی» نهفته است. جامعه شناسی معنایی این اصطلاح تقابل آسمانی - زمینی، الهی - انسانی را

نشان میدهد. به همین معانی هم در سنت روشنگری غرب به کار رفته است. در ادبیات فارسی معمولاً با سکوریتته جدایی دین و دولت تداعی میشود. ولی این معنی فقط در بعد سیاسی موضوع است. معنای وسیعتر این اصطلاح فقط در دیدگاه فرهنگی قابل درک است. مدرنیته فرهنگی کشف اصل «خوداندیشی» (۱۰) است. در واقع انسان در مجموعه معنایی خود را کشف میکند و مجموعه معنایی را مجموعه انسانی می‌یابد. بدینوسیله اصل ماورائی بعنوان توجیح کننده حقیقت و خطا از بین می‌رود. دقیقاً به همین معنی است ادعای نیچه، که «خداوند مرده است». انسان معیار حقیقت و خطا، درستی و غلط میشود. این جریان فکری در یونان قدیم هم وجود داشت ولی تفاوت در این است که در دوران جدید این اصل اصل فرهنگی حاکم میشود، یعنی «دنیا دنیایی» میشود. زادگاه جغرافیایی مدرنیته فرهنگی اروپا است، چرا که همه در پروسه جهانی شدن فرهنگ قرار گرفته‌اند. در واقع میتوان گفت که دنیایی شدن دنیا اصلی جهانی است!

اصطلاح دیگر ما «جهانی شدن جهان» است. اصطلاح دنیا را صرفاً در زمینه فرهنگی به کار بردیم. مفهوم جهان را میخواهیم به یک معنی وسیع تری بکار بریم. اصطلاح جهان در استعمال جامعه شناختی در برگزیده تمامی جوامع است. ولی کاربرد این اصطلاح با پیدایش تکنولوژی کاربردی واقعی شده است. تا قبل از پیدایش تکنولوژی و گسترش جهانی سرمایه داری استعمال اصطلاح جهان به این معنی دارای اشکال بود. جوامع کره زمین از هم گسیخته بودند و وجودی برای خود داشتند. پیدایش تکنولوژی فاصله‌ها را از بین برد و وجود برای خود را تبدیل به وجود با دیگران کرد. از دیدگاه معنی شناسی و معرفت شناسی فاصله و مرز امری واقعی بود. محقق اجتماعی و مشاهده گران معمولی میتوانستند دوگانه بودن در نظام اجتماعی را تشخیص و توضیح دهند. با گسترش روابط انسانی در بعد جهانی («مرز معنایی») بین جوامع را مشخص کردن امری بسیار مشکل شده است. جوامع جهان از طریق ارتباطات بین المللی با هم پیوند پیدا کرده‌اند و به مجموعه‌ای متصل و واقعی تبدیل شده‌اند. گسترش صنعت و نظام سرمایه داری سرنوشت آنها را به هم پیوند داده است. این روند را ما «جهانی شدن جهان» می‌نامیم، چرا که جهان مفهومی واقعی شده است.

ما در عصر ارتباطات جهانشمول زندگی میکنیم. ارتباطات جهانشمول مرزهای فرهنگی را از بین می‌برند و عناصر فرهنگ خودی را از محتوی خالی میکنند و یک مجموعه معنایی جهانی بوجود می‌آورند که آنرا «فرهنگ جهانی» می‌نامیم. فرهنگ جهانی کلیت عناصر معنایی را دربرمیگیرد که در پروسه‌های ارتباط جهانی گفته و بازگفته میشوند. پروسه بازگویی، روند معنا سازی است. گویش به تنهایی معنی سازی نمیکند. خیلی عناصر فرهنگی هستند که در فرهنگ جهانی گویش می‌یابند و بوسیله دیگر عناصر جدید به فراموشی سپرده میشوند، یعنی در یک جایی در مجموعه معنایی حفظ میشود. ولی این بازگویی است که معنی سازی به شکل عام را ممکن میکند. بازگویی یعنی مکالمه تقریباً مداوم. در این مکالمه مداوم امکان بوجود آمدن معانی عام از معانی جزئی نهفته است. در این پروسه است که عناصر فرهنگ خودی از محتوی خالی میشوند. در روند معنا سازی این مکانیزم‌های تولید معنی و ساختارهای معنایی هستند که اهمیت دارند، مثلاً مکانیزم‌های استدلال، انتقاد، نفی و پذیرش، اجماع و غیره. از بین رفتن مرزهای فرهنگی مسئله هویت را پیچیده میکند. نامگذاری جوامع مسئله مشکلی میشود. با از بین رفتن این

مرزها بی‌وطنی و جهان‌وطنی بوجود می‌آید. جهان‌وطنی خود یک هویت جدید است. چون این هویت انسانی است، یعنی همه انسانها را دربرمیگیرد. محلی‌ترین و بالاترین شکل هویت است. پیدایش یک مجموعه معنایی در بُعد جهانی است که استعمال مفهوم «جامعه جهانی» را ممکن میکند. به این شکل جهان جهانی میشود. جهانی شدن جهان نهاد های اجتماعی را هم دربرمیگیرد. این موضوع را در پایین در رابطه فرهنگ جهانی و فرهنگ خودی توضیح میدهم. *کلیه منابع در پایان ذکر خواهند شد.

بزرگداشت

سالگرد «ده شب» کانون نویسندگان

به مناسبت سی امین سالگرد تأسیس «کانون نویسندگان ایران» (۱۳۴۶) و بیستمین سالگرد برگزاری «ده شب» در مهرماه سال ۱۳۵۶ در باغ «انجمن ایران و آلمان»، که به یکی از سرفصل‌های مهم انقلاب ایران بدل شد، مراسمی در دو شهر آلمان برگزار شد.

نخست روز هفتم نوامبر گردهمایی بزرگی در سالن دانشکده علوم تربیتی دانشگاه کلن انجام گرفت، که در آن عده زیادی از هم میهنان و فرهنگ دوستان شرکت جستند. روز هشتم نوامبر برنامه دیگری در سالن شهرداری ماینز برگزار شد که در آن علاوه بر هم میهنان، عده قابل توجهی از آلمانی‌های علاقه مند به فرهنگ ایران حضور داشتند. در این دو مراسم عده‌ای از شاعران و نویسندگان تبعیدی ایران شرکت داشتند که برای جمعیت شعر خواندند و سخن گفتند، از جمله: ناصر پاکدامن، هوشنگ گلشیری، رضا مرزبان، جلال سرفراز، علی امینی، ناصر مؤذن، عباس معروفی، اسماعیل خوتی و...

روز نهم نوامبر چند تن از نویسندگان در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت جستند و به پرسشهای حضار پاسخ گفتند. در این جلسه بسیاری از روزنامه نگاران ایرانی و خارجی (از جمله خبرنگار «راه آزادی») حضور داشتند. اداره این جلسه را بهمن نیرومند به عهده داشت. نویسندگان ایران بر ادامه مبارزات خود در راه آزادی بیان و اندیشه، پیکار با اختناق و سانسور تأکید ورزیدند. آنها اظهار داشتند که باوجود انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و جوانه زدن امید در دل مردم، هنوز تحولات جدی و چشمگیری در عرصه آزادی چاپ و نشر و نمایش دیده نشده است، در زمینه‌های حتی خودسری و آشفتگی بیشتر شده است.

نویسندگان تبعیدی ایران بار دیگر همبستگی خود را با همه نویسندگان دریند جهان، روزنامه نگاران مبارزی مانند فرج سرکوهی، و همچنین قربانیان خشک اندیشی و تعصب مذهبی، از سلمان رشدی تا تسلیمه نسرین اعلام داشتند.

جعفر خان از فرنگ آمده!

از میان اولین آثار ادبی موفق که به برخورد دو فضای فرهنگی ایران و اروپا پرداخته‌اند باید از نمایشنامه معروف «جعفر خان از فرنگ آمده» اثر بیاد ماندنی حسن مقدم یاد کرد. این نمایشنامه شیرین که در زمان خود شهرت بسیاری کسب کرده بود، ناسازگاری‌ها، هنجارها و رفتار و خلق و خوی سنتی ایران را در برابر فرنگی‌سای آن روزها که بتدریج در جامعه پذیرفته می‌شد، به تصویر می‌کشد.

حسن مقدم در سال ۱۸۹۸ در تهران دنیا آمد و یازده سال از دوره تحصیل خود را در سونیس انجام داد و در رشته علوم اجتماعی لیسانس گرفت. وی سپس به استانبول رفت و در دبستان احمدیه ایرانیان که زیر نظر ابوالقاسم لاهوتی اداره می‌شد به تدریس پرداخت. حسن مقدم در همین دوره به سمت وابسته افتخاری سفارت ایران در ترکیه منصوب شد. از جمله فعالیت‌های ادبی مهم حسن مقدم در استانبول اداره بخش فرانسوی زبان مجله ادبی پارس بود که در استانبول به چاپ می‌رسید.

انجمن ایران جوان

حسن مقدم با ادبیات ایران و اروپا بخوبی آشنا بود و بسیاری از هنرمندان و نویسندگان بزرگ هم‌دوره خود مانند استراوینسکی، راسوز، آندره ژید، ریور، ژرژ پیتویف آشنا و همکار بود. او به نمایشنامه نویسی و تئاتر علاقه ویژه‌ای داشت و بیشتر آثار خود را به فرانسه و فارسی می‌نوشت. حسن مقدم در سال ۱۹۲۰ به همراه چروهی دیگر از جوانان ایرانی به اروپا رفته، نخست انجمن سرورش دانش و سپس انجمن ایران جوان را بوجود آورد. در مرامنامه این جمعیت از جمله به ضرورت استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی، الغاء کاپیتولاسیون، احداث راه آهن، توجه به معارف، ترویج تعلیمات ابتدایی و اجباری، تأسیس مدارس متوسطه، توجه به تحصیلات فنی و صنعتی، تغییر خط فارسی، رفع موانع ترقی و آزادی زنان، اقتباس و ترویج قسمت خوب تمدن غرب، تجدیدنظر در قوانین مالیاتی و وضع مالیات تصاعدی و... اشاره شده است. ایران جوان در آن دوره مبتکر برنامه‌های فرهنگی و هنری مهمی در تهران بود و اولین شماره روزنامه آن در سال ۱۹۳۶ انتشار یافت. حسن مقدم در چهارچوب فعالیت‌های انجمن چندین سخنرانی در تالار دارالفنون درباره تئاتر و تاریخ تئاتر انجام داد.

شهرت جهان

حسن مقدم بسیار زود و در سن ۲۷ سالگی بر اثر بیماری درگذشت. او در محافل ادبی جهان بسیار بیشتر از کشور خود شهرت داشت و از دوستان آندره ژید، رومن رولان، هانری ماسه و ماسینیون به شمار می‌رفت. نام او در بسیاری از مطبوعات ادبی مهم اروپا در شمار بزرگان ادب درج شده است. در کنگره جشن شصتین سال تولد رومن رولان، حسن مقدم در سخنرانی خود مسئله‌ای را پیش کشید که آن روز در محافل ادبی و فرهنگی جهان سر و صدای فراوان پیاورد. وی گفت نویسنده و هنرمند به کشور و قاره خود تعلق ندارد و باید رومن رولان را شهروند جهانی (Citoyen du monde) نامید.

نمایشنامه «جعفر خان از فرنگ آمده» که نویسنده آنرا به مادام و اروطوریان تقدیم کرده است، برای نخستین بار در روز هشتم فروردین ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) در تالار گراند هتل تهران به نمایش در آمد و خود حسن مقدم در اولین اجرای آن بازی کرد.

این نمایشنامه با اقتباس فراوان اهل فرهنگ و قلم روبرو شد و از جمله روزنامه اقدام درباره آن نوشت که «نمایش روح جوانی را در پیکر سالخورده ایران گنجانید.» و یا روزنامه ستاره همان روز نوشت: «در این نمایشنامه دنیای کهن و نو با یکدیگر متقابل گشته بودند و از مشاهده آن جوانان و پیران با استادی‌پسی به معایب و نواقص خود می‌بروند.»

جعفر خان از فرنگ آمده

جعفر خان قهرمان اصلی نمایشنامه یک پرده‌ای فرزند ۲۲ ساله یک خانواده مرفه تهران است که ۸ سال در اروپا به تحصیل اشتغال داشته است و اینک به کشور خود باز می‌گردد. مادر جعفر خان بر آن است که زینت دختر عمویش را به زنی به او بدهد. پیرزن می‌خواهد دور و برش هفت، هشت بچه وول بخورند و برای او زینت زنی است که «توی خونه کسک بکنه، سبزی پاک کنه، چیزمیز وصله کنه، اطو بکنه، قرآن بخونه، وسمه بکنه، حلوا بپزه، فال بگیره، جارو بکنه و...».

جعفر خان با نیمتنه و شلوار آخرین مد پاریس - البته با فرستادن کسرت ویزیت خود و اطمینان از اینکه مادرش آزاد است - به خانه پدری قدم می‌گذارد. فلاحه توله سگ خود کاروت ۱ (هویج) را در دست دارد. فارسی را به اشکال حرف می‌زند و نیمه از گفتار آشمیخته به کلمات فرانسوی است. این بچه سنگلج خودمان که چند سالی در اروپا گذرانده، حالا خود را «ما پاریسیها!» می‌نامد و ترقی و تمدن و به قول خود «پروگره» و «سویلیزاسیون» را در فولکل و کراوات و پوشش می‌داند.

جعفر خان به خصوص با دانش «آبشون از یک جوب نمی‌رود». این آقا دایی برخلاف جعفر خان اصلاً به هیچ اصلاحی عقیده ندارد. آقا دایی دست چلانیدن سرش نمی‌شود. از اینکه جعفر خان با کفش آمده تواضع و همه جا را نجس کرده ناراضی است، می‌رسد اگر اخلاقش را عوض نکنند فردا که زینت را به او دادند، آن دو تا نتوانند با هم زندگی کنند، پس حالا که به سلامتی آمده مملکت خودشان باید تا دیر نشده درست و حسابی «آدمش بکنند» یعنی باید با دست غذا بخورد، بعد از مشروبات دهنش را کر بدهد، روی زمین بخوابد، همیشه کلاه سرش بگذارد. «زیرا در این مملکت آگه آدم کلاه سرش نگذارد، کلاه سرش می‌گذارند»، باید عنبر توله سگش را بخورد، مثل آدم یک سرداری بیبوشد، شلوارش را اطو نکنند، دوش نگیرد، سیبلیش را نزنند، زمستان زیر کرسی بخوابد و... «هیچوقت هم عقیده شخصی نداشته باشد.»

در اینجا ما بخش کوچکی از این نمایشنامه را می‌آوریم.

مجلس پنجم

(مشهدی اکبر - جعفر خان - کاروت)

(لیاس جعفر خان، نیمتنه و شلوار خاکستری، آخرین مد پاریس. شلوار باید خوب اوطر کشیده، و دارای خط کاملی باشد. یقه نرم. کراوات و پوشش (Pochette) و جوراب یکرنگ روی این لباسها، یک پالتو بارانی کمر بند دار. دستکش لیمویی رنگ. روی کفش و کلاه، گرد و خاک بسیار، وقتی وارد می‌شود، در دست راست چمدان کوچکی، و در دست چپ بند توله سگی را دارد. پشت سر جعفر خان مشهدی اکبر وارد می‌شود. او هم یک چمدان با چندین چتر و عصا، و بعضی اسبابهای سفر در دست دارد، که می‌گذارد روی زمین. - جعفر خان فارسی را قدری با اشکال حرف می‌زند.)

جعفر خان - (چمدانش را می‌گذارد روی میز). اوف! enfim ۲ رسیدیم. اما راه بود! اما گرد و خاک و «میکروب» خوردیم! (با دستمال، گرد و خاک روی کفش و کلاه را پاک کرده، کلاه را می‌گذارد روی میز. - خطاب به توله) r Ici Carotte (به ساعت مچی نگاه می‌کند). صبح ساعت هفت و ربع از ینگی امام حرکت کردیم. درست هشت ساعت و بیست و سه دقیقه تا اینجا گذاشتیم. ۴

مشهدی اکبر - خوب آقا جون، ایشا الله خوش گذشت، این چند سال.

جعفر خان - بد نگذشت، چرا. تو چطور میری، ۵، مشهدی اکبر؟ هنوز نمردی؟

مشهدی اکبر - از دولت سر آقا، هنوز یه خورده مون باقی مونده. - الهی شکر، آخر آقامون از فرنگ اومد. حالام این جا انشا الله زن می‌گیره برای خودش.

جعفر خان - برای خودم؟ نه، مشهداکبر، اشتباه می‌کنی. آدم هیچ وقت برای خودش زن نمی‌گیره. (خطاب به توله) N'est ce pas Carotte (به مشهدی اکبر) اون والیز منو بده.

مشهدی اکبر - بله، آقا؟

جعفر خان - اون والیز... چیز... چمدون.

مشهدی اکبر - آهان! بله، آقا.

جعفر خان - (چمدان را از مشهدی اکبر می‌گیرد، باز می‌کند، و بعضی اشیاء درمی‌آورد می‌گذارد روی میز، منجمله، یک ماهوت پاک‌کن، یک کتاب فرانسه، یک عطر پاش و یک شانه) پس مادام... پس خانم کو؟

مشهدی اکبر - لان میاد آقا.

جعفر خان - (بند سگ را می‌دهد دست مشهدی اکبر). اینو نگاه دار، مشهداکبر.

مشهدی اکبر - او آقا، نجسه.

جعفر خان - کاروت نجسه؟ از تو صد دفعه پاکتره، هر صبح من اینو با صابون می‌شورم! Allons Carotte, allons! ۷ (مشهدی اکبر بند را می‌گیرد سعی می‌کند که از سگ دور بایستد).

مشهدی اکبر - (قرقر کنان) این هم کار شد؟ بعد از هشتاد سال مسلمونی، تازه بیاییم توله داری کنیم!

جعفر خان - هوای اینجا هم خیلی بده، (با عطر پاش مشغول تلمبه زدن می‌شود) باید پر «میکروب» باشه.

مشهدی اکبر - راستی، آقا، چیز قحطی بود، که براون توله سگ سرفاتی آوردید اونم توله سگ فرنگی! عوض اینکه مثلا به عینک واسه مون بیارید...

جعفر خان - عینک برای چی؟

مشهدی اکبر - آخه پیر شدیم دیگه، آقا: گوشمون نمی‌شنوه، چشممون نمی‌بینه.

جعفر خان - چه سن داری، ۸، مشهداکبر؟

مشهدی اکبر - مرحوم آقا بزرگ که با شاه شهید از فرنگستون برگشتند، شما هنوز دنیا نیومده بودید. بنادم میاد اون سال خانم دو تا دندون انداختند، (حساب می‌کند) بیست سال اینجا، بیست و پنج سال هم اونجا، این همیشه پنجاه و شیش سال... پنجاه و شیش سال. هیوده سال هم اونجا داریم... هیوده سال... باید هشتاد، هشتاد و پنج سال داشته باشم، آقا جون.

دو کلمه حرف با آقای س. نورسته

بابک امیرخسروی

به صورت ادعاینامه علیه ما تنظیم کرده است. تناقض واقعی، بیابور من معرفتی و نهفته در ذهن خود اوست. نگاهی به نوشته های ما نشان می دهد که در ارزیابی از شرایط ویژه مقطع انتخابات ریاست جمهوری و دینامیسمی که ورود خاتمی به کارزار انتخابات به وجود آورد، فرق چندان و ماهوی در بین ما نیست. اختلاف در استنتاج از یک ارزیابی مشابه است و لذا معرفتی است.

س. نورسته در مصاحبه اش با راه آزادی (شماره ۵۲) بدستی می گوید: «بخش های بزرگی از مردم با هوشمندی و وجدان اجتماعی آگاه، به طور موقت دشمنی خود با نظام را کنار گذاشتند و به حمایت از کسی از درون حکومت برخاستند تا از طریق او بتوانند نقطه پایانی بر زندگی نظام در شکل کنونی آن بگذارند». در جای دیگر خاطرنشان می کند: «آنچه در رفتار مردم باید مورد توجه قرار بگیرد، تسایل آن ها به تغییرات در اشکال تدریجی و مسالمت آمیز و مزه مزه کردن شکل محدودی از دموکراسی است. با تجربه این انتخابات در ایران، روانشناسی و فرهنگی به وجود آمده است که عقب نشینی از آن بسیار دشوار خواهد بود. من فکر می کنم مردم در لحظه انتخاب بسیار عاقلانه عمل کردند. راه حل عقلایی برای مردم، رأی دادن به کسی است که به حداقل خواست های آن ها پاسخ بدهد». او در جای دیگر از همان مصاحبه می گوید: «اگر خاتمی بر سر کار بماند، امیدواری زیادی هست که اوضاع از نظر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کمی بهبود بیابد و راه برای مشارکت جدی تر مردم باز شود». در این گفتن چنین بنظر می رسد که آقای س. نورسته به ترسیم واقعیت جامعه شناسی - سیاسی کشور در برش تاریخی دوم خرداد می پردازد و خوب سخن می گوید. فقط با قید این ملاحظه که بیابور من، اگر اپوزیسیون نقشی هم برای اثرگذاری بر سیاست کشور می داشت، درایت سیاسی ایجاد می کرد که در شرایط لحظه، فعالانه در میان مردم، برای پیروزی خاتمی در انتخابات پای به میدان می گذاشت. با این امید و ایمان که شرایط مساعدی برای بهبود اوضاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی فراهم گردد. تا بر بستر آن، اپوزیسیون گام های تازه تر و بلندتری بسوی قله آزادی بردارد.

با تعمق در ارزیابی فوق الذکر س. نورسته، انتظار این است که گوینده این سخنان با توضیحی که از ویژگی های رویداد دوم خرداد می دهد، که آن را حتی یک «مینی انقلاب» می شمارد، مشارکت فعال در این پیکار همگانی را، به گونه وظیفه حزب دمکراتیک مردم ایران و سایر نیروهای ترقی خواه توصیه نماید. زیرا چگونگی یک حزب سیاسی مردمی آزادی خواه و طرفدار مشی پیکار سیاسی مسالمت آمیز و گام به گام می تواند به خود اجازه دهد مردم را به تحریم و عدم مشارکت و رأی سفید، در چنین پیکار مردمی، دعوت نماید. اما برخلاف انتظار، رفیق س. نورسته، در سیمای یک رهبر حزب سیاسی چپ و از موضع یک حزب سیاسی درست همین کار را می کند و با راهی که توصیه می کند، عملاً حزب دمکراتیک مردم ایران را در اردوی رأی سفید دهندگان و نظاره گران تحریم چی ها قرار می گیرد.

انگیزه من و رفقای از رهبری حزب که برخورد مثبت و فعالی نسبت به موضوع انتخابات و حمایت از محمد خاتمی داشتند، برخاسته از وسوسه رأی به این یا آن جناح نبود. بلکه این برخورد ناشی از بررسی اوضاع و احوال ویژه ای بود که با ورود محمد خاتمی به کارزار انتخابات به وجود آمده بود. از دیدگاه من، حمایت از خاتمی را برنامه انتخاباتی، اظهارات و سخنرانی ها و تعهداتش در قبال مردم و گذشته مثبت و سلامت نفس نسبی او و به خصوص جنبش بزرگی دیکته می کرد که با مشارکت فعال مردم ایران برای آزادی و گفتن نه به نامزد تحمیلی گردانندگان رژیم، به وجود آمده سرنوشت ساز بود. من نیازی به تکرار استدلال نمی بینم. زیرا به تفصیل در مقاله «درس های ۲ خرداد» در شماره ۵۲ راه آزادی به آن پرداخته ام. علاقمندان می توانند به آن مراجعه نمایند. در جمهوری اسلامی هفت بار انتخابات ریاست جمهوری و پنج بار انتخابات مجلس صورت گرفته است. همواره نیز جناح ها در برابر هم بوده اند. از هنگامی که من در حزب دمکراتیک مردم ایران همراه ایشان بودم، هیچ گاه کسی از میان ما، رأی به این یا آن جناح را توصیه نکرد. تا بحال سیاست ما تحریم انتخابات بود. بر چه اساسی او مدعی است که من مشارکت در حوادث مهم سیاسی ایران را فقط از این زاویه می بینم؟ اگر چنین نیست، که نیست، پس با چه انگیزه ای س. نورسته این گونه بیهوده سخنی را به ما نسبت می دهد؟ بر کسی پوشیده نیست که مورد هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری کاملاً تازگی داشت. لذا موضوع شرکت در آن و سیاست ما در قبال خاتمی برای اولین بار در رهبری حزب ما مطرح گردید. افسوس که اینبار نیز، تبلور خارجی موضع ما فرق چندانی با گذشته نیافت.

حمایت من از رأی به محمد خاتمی، آن هم هنگامی که او و ناطق نوری - بیابور من در دیر دم که کار بدانجا نکشید* -، باز بدون قید و شرط نبود. نظرم این بود که «اپوزیسیون آزادی خواه می توانست پس از اعتراض به حذف نامزد های خارج از مدار حاکمیت و قید محدودیت ها و نقاط ضعف برنامه خاتمی، برای شکست جناح ارتجاعی و عقب مانده ناطق نوری و دادن شانس برای خاتمی برای تحقق نقاط مثبت برنامه اش، از حمایت کند و مردم را به شرکت فعال و دادن رأی بالا به خاتمی دعوت نماید». مشاهده می شود که موضع من در قبال این انتخابات، برخاسته از ملاحظات بسیار عمیق تر و اساسی تر از یک شرکت باری بجهت در انتخابات و رأی به نفع این یا آن جناح از حاکمیت بوده است. پس اشکال در «تحلیل و منطق و متدولوژی» من و امثال من نیست. اشکال اگر هست، در راه و روش س. نورسته در نقد به دیگران است. بدیهی است که اگر او حرفی به ما نسبت نمی داد که در بیان من نیست، چنین تناقضی هم میان ادعای او و موضع واقعی من پیش نمی آمد و مرا هم به زحمت نوشتن این مقاله نمی انداخت.

با شناختی که من از س. نورسته دارم، مطمئنم که خطای او حساب شده و غرض آلود نیست. او بخاطر کم حوصلگی، مقاله مرا طبق معمول سطحی و با سرعت خوانده و از یادمانده ها و آنچه از نوشته های حیدریان و نگهدار در ذهنش باقی مانده، ملقمه ای

هنگامی که مصاحبه آقای س. نورسته را در راه آزادی شماره ۵۲ تحت عنوان «وقتی مردم نهاد سیاسی را به دام می اندازند» خواندم، به صراحت اقدام نقدی بر آن بنویسم. اما به ملاحظاتی که جای گفتن ندارد، مصلحت ندیدم. اما اینک با مطالعه مقاله او در راه آزادی شماره ۵۳ تحت عنوان «مشارکت فعال در برابر مشارکت منفصل» که در آن با ذکر نام به نقد نوشته من در راه آزادی شماره ۵۳ پرداخته است، دیگر راهی جز نوشتن نقد حاضر و باز کردن باب یک بحث و برخورد علنی باقی نمانده است.

نوشته من دو قسمت دارد. در بخش اول که در همین شماره می آید، به یک سری از نکاتی از مصاحبه و مقاله او می پردازم که به نظر نادرست اند. در بخش دوم روی دو سه مطلب اساسی تر که از دید من کنه فکری و ساختار ذهنی او را در برخورد به مسائل سیاسی - اجتماعی تشکیل می دهند، مکتب بیشتری خواهم کرد. برخی اشکالات و معایب ساختاری در مقاله س. نورسته، کار مرا دشوار می کند. از جمله این که او بابک امیرخسروی، محسن حیدریان و فرخ نگهدار را در یک گروه فکری قرار می دهد و همه جا از این «گروه» و از این سه نفر جای جای بنام «دوستان ما» و «این دوستان» نام می برد. خلاصه این سه نفر را یک کاسه می کند و با یک چوب می راند. و چون از کلی گویی فراتر نمی رود، احکاماتی که صادر می کند، بویژه در مباحث و مقوله های مهمی نظیر «تئوریزه کردن ولایت فقیه»، «امکان آشتی پذیر بودن ولایت فقیه با دموکراسی» و یا تفسیری که بنام ما از جوهر مشی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری می دهد، عملاً هر سه نفر ما را در برمی گیرد، بدون اینکه واقعا مشخص باشد مخاطب او در هر مورد کدام است!

بدی دیگر کار آقای س. نورسته این است که به هر سه هم رزم شناخته شده خود، انواع نسبت های ناروا می دهد، بدون آنکه حرف او مستند باشد. به جای رعایت شیوه متداول علمی، به شکل نقل درست مواضع و سپس نقد آنها، مناسفانه روایت کاریکاتوریزه و مسخ شده ای از اظهارات مارا تحویل خواننده می دهد و آن گاه با همین روایت ها، به پلیمیک ما می پردازد! بدیهی است که پایه قضاوت من در تمام این بحث، سنجش ادعای او در پرتو نوشته ها و مواضع خودم می باشد. زیرا نه من مسئول گفته ها و نوشته های فرخ نگهدار و محسن حیدریان هستم و نه آن ها به طریق اولی مسئولیتی در قبال نوشته های من دارند. لذا تنها راه منطقی برای نشان دادن نادرستی ادعای او، مقایسه و برآورد آن ها با مطالبی است که من در نوشته هایم به همان مباحث و مقوله ها پرداخته ام.

س. نورسته مدعی است که «در تحلیل، منطق و متدولوژی سه نویسنده نامبرده» از جمله این گره گاه وجود دارد که «مشارکت در حوادث مهم سیاسی ایران را فقط از زاویه رأی دادن در انتخابات به نفع این یا آن جناح قلمداد می شود». بلافاصله بگویم که چنین حرف بیهوده ای را نه من جایی گفته ام و نه حتی فکر می کنم در شان دو نفر دیگر باشد. امیدوارم س. نورسته جمله ای از نوشته های من را، که حتی شبیه ادعای او باشد، ارائه دهد.

س. نورسته این تناقض گویی‌ها را با تفاوتی که میان مردم و عنصر سیاسی، با احزاب و اپوزیسیون دمکرات می‌گذارد، توجیه می‌کند. از آن جا که این نحوه برخورد به مسائل به طور مشخص در مورد رویداد ۲ خرداد، در نظام فکری و منطق او جای کلیدی دارد، در بخش دوم این نوشته با تفصیل بیشتری به بررسی آن خواهم پرداخت. فعلا به یادآوری این نکته بسنده می‌کنم که درست بودن یک نبودن یک اندیشه و نظریه، زمانی عیار واقعی خود را بروز می‌دهد که از برون آزمایش سربلند بیرون بیاید. حالتی را تجسم کنید که چپ در وضعی نبود که به قول س. نورسته «هیچ بختی برای اثرگذاری بر سیاست» نداشت، بلکه منشاء اثراتی بود. مثلا چندین صد هزار نفر پیرو او بودند. بادر نظر گرفتن این که تا آخرین روزهای قبل از انتخابات خوشبین‌ترین افراد صاحب نظر، حتی در میان نزدیکان خاتمی، پیروزی احتمالی او را با چند درصد ضعیف تخمین می‌زدند. در آن صورت تصور فاجعه‌ای که شعار تحریم و عدم شرکت و رأی سفید می‌توانست به بار آورد مشکل نمی‌نماید. آن توده مردمی که با «هوشمندی و وجدان اجتماعی آگاه»، به امید «مزه مزه کردن شکل محدودی از دمکراسی» به محمد خاتمی رأی داده بودند، به این اپوزیسیون «چپ آزادی خواه» که با تاکتیک خود راه پیروزی ناطق نوری را هموار می‌ساخت چه می‌گفتند و او چه جوابی در دادگاه تاریخ داشت؟ اگر به گفته خود او، «خاتمی مرز اپوزیسیون درون و خارج نظام بود و مردم این را تشخیص دادند»، و اگر مردم نیز آگاهانه وارد این پیکار شدند تا با حمایت و مشارکت خود، بلکه محمد خاتمی را به این سوی مرز به کشانند، در این صورت با چه منطقی او بنام اپوزیسیون آزادی خواه سیاست بی تفاوتی و عدم مشارکت و تحریم را در این امر اساسی به خود و به مردم ایران توصیه می‌کند؟ یک حزب سیاسی مردمی، نمی‌تواند این تناقضات را با کنار کشیدن از گرد و منزله طلبی‌های روشنفکرانه، حل شده بیانگارد.

س. نورسته می‌گوید: «اپوزیسیون داخل و خارج در سال‌های گذشته در نوسازی خود بسیار ناموفق بوده است و لذا بخت کمی هم برای اثرگذاری بر اوضاع ایران دارد. درست به خاطر همین ضعف هاست که امروزه صداهایی برای حمایت از خاتمی بلند شده است». آیا واقعا چنین است و علت و معلول‌ها همانست که او می‌گوید؟ آیا این همه گام‌های بزرگی که حزب ما و اپوزیسیون آزادی خواه و هم پیمانان ما طی این سال‌ها در جهت تغییر و تحول بنیادی برای بازسازی خود برداشته‌اند ناچیز و «بسیار ناموفق» بوده است؟ بدیهی است که کمال مطلوب به سادگی دست یافتنی نیست. اما انصافا آیا دلیل ضعف اپوزیسیون و فلاکت و در به دری‌ها و پراکندگی‌های ما ناشی از کمبود کار ما در جهت نوسازی است؟ یا اینکه مسبب این ضعف و نابسامانی‌ها استبداد حاکم، سیاست سرکوب رژیم و کشتار هزاران آزادی خواه چپ در جمهوری اسلامی است؟ دست ببر قضا تعداد کسانی که از اپوزیسیون داخل و خارج که از سیاست حمایت از خاتمی پیروی کردند، انگشت شمار بودند. حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق را اردوی تحریمی‌ها، رأی سفیدی‌ها و عدم مشارکتی‌ها تشکیل می‌دادند و با سر و صدای فراوان به کمک رادیوهای بین‌المللی به تبلیغ آن پرداختند. پس با منطق س. نورسته باید از قدرت و اعتماد به نفس و موضع مستقل اپوزیسیون صحبت کرد نه از ضعف آن! این صدای ما بود که در میان اپوزیسیون داخل و خارج بسیار ضعیف بود، اما موضع گیری ما ناشی از ضعف سیاسی و عقده حقارت نبود. انگیزه ما شکست جناح ناطق نوری و گشودن پنجره کوچکی برای تنفس هوای آزادی بود.

خطای معرفتی س. نورسته در مساله مورد بحث از جمله این است که او سیاست رأی مشروط به خاتمی را با مضمون و انگیزه‌ای که در بالا اشاره کردم، با قرار گرفتن «در کنار نیرویی در درون حاکمیت»، یکی

می‌گیرد. ظاهراً درک او از استقلال اندیشه و عمل، مخالفت خوانی صرف و در لاک خود خیدن است. حال آنکه استقلال اندیشه و عمل نه در نوع سیاست گذاری و تنظیم رابطه با دیگران، بلکه در نحوه اتخاذ آنست. مساله کلیدی این است که سیاست گذاری و تصمیم گیری تا چه حد مستقلانه صورت می‌گیرد.

س. نورسته در جای دیگر از نوشته خود به نقد نظریه‌ای می‌پردازد که به ما سه نفر نسبت داده است. به گفته او بارها در نوشته‌های ما به آن اشاره شده است. و آن هم «یکی گرفتن پیشبرد مشی مسالمت آمیز در مبارزه سیاسی و گسترش فرهنگ آن در سطح جامعه با در کنار این یا آن نیروی داخل حکومت قرار گرفتن، یا این دستاویز که گویی هیچ راه دیگری برای به وجود آوردن تغییرات در ایران وجود ندارد»!

به گمانم هیچ یک از سه نفر مورد نظر او مشخص تر از من درباره مشی سیاست مسالمت آمیز قلم نزده است. جامع ترین آن سلسله مقاله‌های چند ماه قبل من در راه آزادی با عنوان «استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری» است. بنابراین آیا من حق ندارم از س. نورسته بخواهم که با استناد به این مقاله‌ها و یا هر نوشته دیگر من، جملاتی در تائید و اثبات ادعای خود شاهد بیارند؟ از آن جا که مقاله‌های من در اردیبهشت ماه ۷۵ و تیر ماه ۷۶ نوشته شده، شاید از یادها رفته باشد، لذا برای حضور ذهن و نشان دادن این امر که آنچه او می‌گوید جز ذهنیات او نیست، فرآزهایی از نوشته‌ام را در توضیح از مشی سیاسی مسالمت آمیز، آن گونه که می‌فهم و مدنظر من هست، در زیر می‌آورم.

«استراتژی پیکار مسالمت‌آمیز برای مردم سالاری، چالش سرنوشت سازی با حاکمان جمهوری اسلامی است. شانس پیروزی آن در گرو پیکار نیروهای آزادی خواه باورمند به آن، و این نیز منوط به شدت و وسعت مشارکت مردم در آنست... نباید آبی از یاد ببریم که: آزادی گرفتنی نه دادنی!»، در جای دیگر، در جمله‌ای که به گمانم آقای س. نورسته گرفته و مطلب مسخ و تحریف شده‌ای از آن را به خوانندگان تحویل داده است، چنین گفته ام: «اهمیت استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری در رسالت آن به اثرگذاری بر جامعه سیاسی - مدنی و در درگروگون ساختن آنست. هدف بلافاصله این استراتژی، تلاش برای ایجاد نهاد های دمکراتیک و ترویج و پرورش و جان انداختن فرهنگ دمکراسی تا حدممکن، در درون همین جامعه امرزی است. مینباتور جامعه نوین فردا و عناصر اصلی و پایدار آن در درون جامعه کهنه و محکوم به زوال کنونی تکوین یافتنی است». و یا: «ما کاملا واقفیم که پیشبرد این مشی سیاسی را در جمهوری اسلامی با همه دشواری‌های موجود مطرح می‌کنیم و توهم چندانی هم نداریم. منتهی در این چالش سرنوشت ساز از این اصل و باور حرکت می‌کنیم که همه چیز در گرو مبارزه مردم و نیروهای سیاسی آزادی خواه و فرجام آن بسته به تناسب نیروهاست. بدون پیکار و مشارکت فعال مردم، کسی آزادی را به ملت ایران هدیه نخواهد کرد». و بالاخره در اشاره به نیروهای اسلامی با گرایش نسبی برای آزادی چنین آمده است: «کشانده شدن نیروهای اسلامی به سوی جنبش آزادی خواهی و طرفداران نظریه جدایی دین از دولت، در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری در شرایط جمهوری اسلامی، جای برجسته‌ای دارد. زیرا لازمه پیروزی این استراتژی در جدایی و فاصله گرفتن هرچه بیشتر نیروهای اسلامی از حاکمیت کنونی مبتنی بر ولایت فقیه و هم سویی و پیوستن آن‌ها به نیروهای آزادی خواه و لائیک خارج از مدار خارج از حاکمیت است... مساله در یکی شدن ما با آن‌ها و یا آن‌ها با ما نیست، بلکه در برداشتن قدم‌های مشترک و هم سو برای زوال تهریجی و

بی اثر ساختن اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی است. نزاع دو جناح اصلی رژیم که درگیری آن‌ها در جریان انتخابات دوره پنجم علنی شد و در دور دوم شدیدتر و حالت تعرضی به خود گرفت، در حد خود شایان توجه است. یک استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز بی آنکه چشم امید به این گونه منازعات بدوزد و زیر علم این یا آن جناح سینه بزند، نسبت به فرجام آن حساسیت دارد. زیرا جنگ قدرت است اما پشت سر آن مسائل جدی عمل می‌کند. اختلاف‌ها واقعی است نه جنگ زرگری». شایان ذکر است که این مطالب در اردیبهشت ۱۳۵۷ و تیر ماه ۱۳۷۶ بنگارش درآمده و به یک سال قبل از انتخابات ریاست جمهوری مربوط می‌شود.

تامل کوتاه در مضمون فرازهای بالا از نوشته‌هایم برای هر خواننده بی نظر، نشان می‌دهد که من با چه وسواسی برای جدا کردن صف اپوزیسیون از حاکمیت و چگونگی مناسبات آنها و نقش تضادها اصرار داشته‌ام. من همواره بر نداشتن هرگونه توهم و ندرختن چشم امید به منازعات جناح‌های درون حاکمیت و پرهیز از سینه زدن زیر علم این و آن جناح تسکید ورزیده‌ام. آن جا هم که سخن از نیروهای اسلامی با گرایش آزادی خواهی است، نظر من کشاندن و پیوستن آن‌ها به نیروهای آزادی خواه ولایتی خارج از مدار حاکمیت است، نه عکس آن. تکیه من برای به پیروزی رساندن مشی سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری، همواره متکی بر پیکار نیروهای مردمی و سیاسی آزادی خواه خارج از مدار حاکمیت بوده است نه «در کنار این یا آن نیروی داخل حکومت» قرار گرفتن، به گونه‌ای که س. نورسته به من نسبت می‌دهد.

پایان بخش اول. (در بخش دوم از جمله برخی از اشکالات ساختاری فکری س. نورسته در برخورد به مسائل سیاسی - اجتماعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

* زیرنویس - از فرصت استفاده کرده به طور حاشیه‌ای، تفاوتی را که موضع من در نحوه شرکت در انتخابات و رأی به خاتمی با برخی از رفقا داشت، توضیح میدهم. قبل از انتخابات برداشت من این بود که انتخابات به خاطر تناسب نیروها به دور دوم خواهد کشید و سرنوشت نهایی انتخابات هم، آن زمان رقم خواهد خورد. این تقریبا موضع همه اعضای شورای مرکزی بود. اعلامیه مشترک ما با جمهوریخواهان ملی در ۲ اردیبهشت ۱۳۷۶ با همین روح تدوین شده بود. با حرکت از این ارزیابی، نظر من عبارت از این بود که در دور اول برای بیسان اعتراض خود به اقدامات غیردمکراتیک شورای نگهبان و اظهار همبستگی و همسویی با مشی اعلام شده از سوی نامزد های انتخاباتی خارج از مدار حاکمیت، مردم را به شرکت در انتخابات و دادن رأی سفید دعوت کنیم. و در دور دوم بدلائیل و شرایطی که در بالا ذکر آن رفت مردم را به دادن رأی مثبت به محمد خاتمی تشویق نمایم. اما سرنوشت انتخابات در سایه نقشی که مردم ایفا کرد و جهانیان را به شگفتی آورد، طور دیگری رقم خورد. با این حال اختلاف موضع اساسی من با تحریم چی‌ها و با رفقای که از حزب دمکراتیک مردم ایران نظیر س. نورسته که در صورت کشیده شدن انتخابات به دور دوم نیز مخالف با دادن رأی به خاتمی بودند، به گونه یک اختلاف نظر اساسی باقی می‌ماند و گردش رویداد غیرمنتظره دوم خرداد اساس بحث ما را تغییر نمی‌دهد. مقاله من در راه آزادی شماره ۵۲ تحت عنوان «درس‌هایی از رویداد دوم خرداد» به قصد موضع شخصی من نوشته نشده بود تا توضیحات بالا ضرورتی داشته باشد. هدف من نقد مواضع کسانی بود که در هر حالت و اصولا با دادن رأی به خاتمی مخالف بودند. امیدوارم این توضیح هرگونه ابهامی را درباره موضع من مرتفع کرده باشد

سیاست اقتصادی دولت محمد خاتمی

سیاسی می‌دهند و آن را با تنش‌های اخیر در روابط تهران و بن و یا دخالت‌های واشنگتن بی‌ارتباط نمی‌دانند. برخی از مقام‌های بلندپایه وزارت کشاورزی ایران پای آمریکا را به میان میکشند که گویا، از دیدگاه آنها، قصد دارد با بیرون راندن ایران سهم قابل ملاحظه‌ای پسته این کشور در بازار اروپا را به سود صادرکنندگان خود تصاحب کند. پراکنده شدن چنین شایعاتی در برخی محافل تهران احتمالاً به این دلیل است که پسته در اقتصاد ایران نقشی مهم دارد و تصمیم کمیسیون اروپا ضربه سهمگینی بر تولیدکنندگان این محصول وارد می‌آورد. ده‌ها هزار خانواده ایرانی، مستقیم و غیرمستقیم، در پیوند با تولید و صدور پسته روزگار می‌گذرانند. دویست هزار هکتار از زمین‌های ایران در حال حاضر زیر کشت پسته است و گویا قرار است این مساحت طی دو سال آینده دو برابر شود. پسته که صادرات آن توسط ایران سال گذشته به ۹۰ هزار تن رسید و ۳۸۰ میلیون دلار ارز آورد، سومین رقم کالاهای اقتصادی این کشور بعد از نفت و قالی است.

سخن‌گویان وزارت کشاورزی جمهوری اسلامی می‌گویند که احتمالاً چند محموله پسته ایران که به هلند ارسال شده بود، پس از گذشتن از انبارهای امارات متحده عربی و تحمل هوای نامساعد این کشور آلوده شده و این آلودگی محلود، بهانه تعلیق ورود تمامی محصول پسته ایران قرار گرفته است. در پرتو این استدلال دو مسأله مطرح می‌شود:

مسأله اول، کیفیت پسته بندی کالاهای صادراتی کشاورزی و غذایی توسط ایران است. کارشناسان امور صادراتی ایران بارها هشدار داده‌اند که بسته بندی در این کشور هنوز بسیار ابتدایی است، صدور کالا به بازارهای جهانی نیازمند دستیابی به تکنولوژی بسیار پیشرفته بسته بندی، و هماهنگ شدن با سطح انتظار مصرف کنندگان در کشورهای صنعتی است. همان کارشناسان تأکید میکنند که کالاهای صادراتی کشاورزی و مصرفی مواد غذایی باید مطلقاً در انبارهای مجهز به پاکت‌های پلاستیکی یا چوبی نگهداری بشوند زیرا انبار کردن این محصولات روی زمین بدون پاکت بر کیفیت این کالاها تأثیر منفی فراوان دارد.

مسأله دوم، در پیوند با ورود پسته ایران به اروپا، چگونگی حل اختلاف میان تهران و بروکسل است. گفتیم که در عرصه بازرگانی بین‌المللی، کشمکش پدیده‌ای است بسیار عادی. نکته مهم، در همه این کشمکشا، طبعاً منافع تولیدکنندگان و بازرگانان است که سال‌های سال برای صدور کالا به یک بازار سرمایه‌گذاری میکنند. بازرگانی بین‌المللی نیازمند امنیت است و این امنیت، تا اندازه‌ای در گرو تلاش «سازمان جهانی تجارت» و محکمه است که درون این سازمان برای رسیدگی به اختلاف میان دولت‌ها به وجود آمده است. تصمیم کمیسیون اروپا درباره پسته ایران برای تولیدکنندگان این کشور بسیار گران تمام میشود، مشکل در آن جا است که جمهوری اسلامی تا کنون از پیوستن به «سازمان تجارت جهانی» خود داری کرده و امکان آن را ندارد که مشکل پسته را در برابر ارکان این سازمان مطرح کند.

خلاصه کنیم: هر کشوری که بخواهد از حضور فعالانه در صحنه بازرگانی بین‌المللی برخوردار شود، به ناچار باید قواعد بازی را بپذیرد.

واردات مواد غذایی رو به افزایش است

گزارش‌های انتشار یافته از سوی منابع بین‌المللی و ایران نشان میدهد که واردات مواد غذایی توسط ایران در چند ماه گذشته به شکل چشمگیری افزایش یافته است. نشریه اقتصادی «مید» چاپ لندن در آخرین شماره خود میزان احتمالی خرید مواد کشاورزی توسط جمهوری اسلامی تا پایان سال جاری میلادی را پنج میلیارد ارزیابی میکند، از این مقدار، خرید کندم حدود یک میلیارد و سیصد میلیون دلار و خرید روغن نباتی حدود یک میلیارد دلار پیش‌بینی میشود.

منابع ایرانی نیز در هفته‌های اخیر بر اوجگیری واردات مواد کشاورزی و فشار سنگینی که از این رهگنر بر منابع ارزی ایران وارد میشود، تأکید کرده‌اند. مهندس سیدحسین هاشمی رئیس کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای اسلامی اوایل شهریورماه گفت که پنجاه درصد درآمد ارزی این کشور برای واردات کالاهای اساسی و مواد غذایی هزینه میشود. اگر درآمد ارزی ایران را، بر اساس ارزیابی مهندس هاشمی، ۱۷ میلیارد دلار ارزیابی کنیم، در سال جاری خورشیدی هشت میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار به خرید کالاهایی که وی از آن‌ها نام میبرد اختصاص می‌یابد. اگر بر این مقدار، نیازهای ارزی لازم برای بازپس دادن اصل و فرع بدهی‌های خارجی و سایر هزینه‌های ارزی غیرتولیدی، از جمله خریدهای نظامی را بیافزاییم، آنگاه چیز زیادی برای تأمین نیازهای ارزی توسعه ایران، به‌ویژه در بخش صنایع، باقی نمی‌ماند.

جهش واردات مواد کشاورزی توسط ایران، به‌نظر کارشناسان، از سه عامل اساسی سرچشمه میگردد، عامل مقطعی، طبعاً خشکسالی دو سال اخیر است. عامل دوم، آهنگ سریع رشد جمعیت بویژه در دهه ۱۳۶۰ خورشیدی است که پیامدهای آن امروز در بسیاری از

سیاست اقتصادی دولت محمد خاتمی هنوز در هاله ابهام است و کسی به درستی نمی‌داند استراتژی دستگاه تازه اجرایی ایران در عرصه توسعه چگونه است. چه اولویت‌هایی دارد و چه مکانیسم‌هایی را به کار میگیرد. با این همه، موضعگیری‌های پراکنده رئیس جمهوری درباره مسائل اقتصادی نشان میدهد که وی از بعضی ابتکارهای چند سال اخیر در راستای خروج از اقتصاد بسته و آزادسازی اقتصادی جانبداری می‌کند.

در جلسه اخیر شورای عالی مناطق آزاد تجاری - صنعتی، محمد خاتمی این مناطق را منشأ رونق و شتاب در فرآیند سازندگی ایران توصیف کرد. رئیس جمهور ایران که ریاست این شورا را برعهده داشت، بر نیاز کشور به سرمایه‌گذاری و تولید در سطح وسیع و نیز محدودیت امکانات داخلی اشاره کرد و گفت: «با رعایت اصول باید زمینه سرمایه‌گذاری سالم خارجی، اشتغال، صادرات و انتقال دانش فنی و فن‌آوری را فراهم ساخت.»

سخنران محمد خاتمی درباره مناطق آزاد تجاری - صنعتی و ضرورت جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، نشان میدهد که وی از خط مشی سنتی جناح چپ جمهوری اسلامی، یعنی هواداران اقتصاد دولتی دور شده است.

مناطق آزاد تجاری - صنعتی ایران مانند قشم و کیش از مقررات عمومی کشور در عرصه‌های صادرات و واردات و بانکداری پیروی نمی‌کنند و مقرراتی ویژه خود دارند. هدف آنست که این مناطق، با اعطای یک سلسله معافیت در زمینه‌هایی چون مالیات و عوارض گمرکی، سرمایه‌گذاران ایرانی و خارجی را به سوی خود بکشانند و به کانون‌هایی پویا برای تولید و صادرات بدل شوند. در چند سال اخیر، این هدف‌ها تحقق نیافته و مناطق آزاد تجاری - صنعتی ایران، به جای جلب سرمایه و ایجاد تحرک صادراتی، به گسترش واردات دامن زدند. این شکست دلیل بی‌ثمر بودن مناطق آزاد نیست، زیرا بسیاری کشورها این مناطق را در خدمت هدف‌های اقتصادی خویش به کار گرفتند و به نتایج مثبت رسیدند. منطقه آزاد جبل علی در امارت دبی سخت فعال است و می‌خواهد روزی به‌هنگ کنگ خلیج فارس بدل شود. شکست مناطق آزاد ایران از تنگناهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور منشأ می‌گیرد و با فلسفه عمومی حاکم بر فعالیت این مناطق ارتباطی ندارد.

در اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی زیر فشار تنگناهای داخلی و جو بین‌المللی، جمهوری اسلامی از سیاست‌های متکی بر اقتصاد بسته دولتی دور شد و به یک استراتژی تازه در راستای آزادسازی و ادغام در اقتصاد جهانی روی آورد. این استراتژی در پی رویارویی با بن‌بست‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی، از نفس افتاد. با انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری این نگرانی وجود داشت که دستگاه تازه رهبری کشور، زیر فشار جناح‌های هوادار اقتصاد دولتی، به شعارهای قدیمی در ستایش خودکفایی بازگردد. گفته‌های خاتمی در دفاع از مناطق آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی ثابت میکنند که این نگرانی اغراق‌آمیز بوده است.

ولی دورنمای اصلی در تفکر اقتصادی رئیس جمهوری، تأکید بر محو فقر و استقرار عدالت اجتماعی است. برای مبارزه با فقر، هیچ اهرمی کاراتر از رشد اقتصادی نیست. رشد اقتصادی نیز در دنیایی که ما در آن زندگی میکنیم، نیازمند بسیج سرمایه‌های داخلی، برخورداری از سرمایه‌های خارجی و ادغام شدن هرچه سریعتر در بازار جهانی از راه صدور کالاها و خدمات است. بر اساس آماری که به‌تازگی توسط بانک جهانی انتشار یافته، کشورهای خاورودر به برکت رشد اقتصادی توانسته‌اند در فاصله سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵، یعنی مدت بیست سال، تعداد فقیران خود را حدود ۶۰ درصد کاهش دهند. در کشوری چون ما، این کاهش به نود درصد هم می‌رسد.

در ایران نیز موثرترین راه مبارزه با فقر، فراهم آوردن شرایط لازم برای بسیج سرمایه‌های داخلی در راه تولید و ایجاد فضای مناسب بین‌المللی برای جذب سرمایه‌های خارجی است.

صادرات پسته ایران با خطر جدی روبروست

در خبرها آمده بود که کمیسیون اتحادیه اروپا ورود پسته ایران به کشورهای عضو را تا پانزده دسامبر آینده (۲۴ آذر ماه ۷۶) معلق کرده است. کمیسیون در توجیه تصمیم خود، بر وجود ماده آلوده‌ای به نام «آلفانوکسیس» در پسته ایران تکیه میکند و بر اساس مقررات اتحادیه اروپا، این محصول را غیربهداشتی و غیرقابل مصرف تشخیص میدهد.

در عرف بازرگانی بین‌المللی، تصمیم کمیسیون اروپا در قبال پسته ایران یک اقدام خارق‌العاده و تکان‌دهنده به‌شمار نمیرود. هر سال بیش از پنج هزار میلیارد دلار کالا بین کشورهای مختلف جابه‌جا میشود و طبعاً در این بازار پرغوغا، هزار و یک کشمکش میان واردکننده‌ها و صادرکننده‌ها پیش می‌آید، کافی است نگاهی بیفکنیم به فهرست دعوایهای بازرگانی که هر ماه به مرجع حل اختلاف‌ها در «سازمان تجارت جهانی» برده می‌شود.

کشمکش بر سر پسته میان ایران و اتحادیه اروپا نیز، براساس شواهد موجود، جنبه فنی و کارشناسی دارد، هرچند برخی محافل، به‌ویژه در جمهوری اسلامی، به این کشمکش رنگ

عرصه‌ها، به‌ویژه مصرف مواد غذایی، با وضوح بیشتری به چشم می‌خورد. ولی در ورای این دو پدیده، ورود انبوه مواد غذایی به ایران نشان می‌دهد که کشاورزی این کشور، به‌رغم تلاش‌های پانزده سال گذشته، درگیر ضعف‌های بزرگ ساختاری است. وجود این ضعف‌ها که اجازه نمی‌دهد کشاورزی ایران برای بالا بردن ظرفیت تولیدی خود از سرمایه، نیروی کارآمد و تکنولوژی لازم برخوردار شود، سومین و مهم‌ترین عاملی است که امروز ایران را به بزرگترین واردکننده مواد غذایی در خاورمیانه و شمال آفریقا تبدیل کرده است.

نظام جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیدایش خود، دستیابی به خودکفایی در عرصه کشاورزی را در صحن اولویت‌های خویش قرارداد. در برنامه پنجساله اول که سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ را دربرگرفت، بخش کشاورزی ایران از نرخ رشد ۹،۵ درصد در سال برخوردار بود، تولید گندم در طول اجرای برنامه، برپایه آمار رسمی، با چهار میلیون تن افزایش، از مرز ۱۱ میلیون تن در سال گذشت و ضریب خودکفایی در تولید این محصول از ۷۲ درصد به ۸۴ درصد افزایش یافت. برنامه پنجساله دوم نیز که از فروردین ۱۳۷۴ به اجرا گذاشته شد، بخش کشاورزی را محور رشد و توسعه پایدار اقتصادی ایران قرار داد. با توجه به چنین پیشینه‌ای، وابستگی جمهوری اسلامی به واردات مواد غذایی، آنگاه در ابعادی چنین گسترده، پرسش‌های تازه‌ای را درباره فرآیند توسعه ایران مطرح می‌کند.

کارشناسان مسائل کشاورزی می‌گویند که علاوه بر یک سلسله ضعف‌های بنیادی، ازجمله کوچک بودن واحدهای کشاورزی، پایین بودن قیمت‌های خرید تضمینی برخی مواد از تولیدکنندگان داخلی نسبت به قیمت وارداتی آن مواد، در بحران کشاورزی ایران بی‌تأثیر نیست. یکی از مسئولان بلندپایه کشاورزی ایران حدود یکماه پیش گفت که قیمت خرید گندم از خارج چهار برابر قیمت خرید آن از تولیدکنندگان داخلی است، به بیان دیگر دولت با تخصیص ارز ترجیحی به خرید گندم به شهرنشینان نوعی یارانه پرداخت می‌کند، هدف از این کار طبعاً پایین نگاه‌داشتن بهای نان در شهرها است، ولی حاصل آن، علاوه بر تحمیل هزینه‌های سنگین بر بودجه دولت، ناراضی کردن کشاورزان و پایین آوردن تولید داخلی است، چون تحول کشاورزی ایران در گرو یک دگرگونی وسیع در مجموعه سیاست‌های اقتصادی این کشور است.

هدف‌های دیپلماسی اقتصادی ایران کدامند؟

در تعریف راهبرد و راهکارهای سیاست خارجی دستگاه تازه اجرایی ایران، تعیین خطوط اصلی دیپلماسی اقتصادی این کشور جایگاه ویژه‌ای دارد. مفهوم دیپلماسی اقتصادی دربرگیرنده سیاست‌هایی است که فضای بین‌المللی یک کشور را در خدمت هدف‌ها و منافع اقتصادی آن قرار می‌دهد. از دیدگاه کمال خرازی وزیر خارجه جدید ایران، دیپلماسی اقتصادی عبارت است از «هم‌هنگی روابط خارجی با سیاست‌های توسعه اقتصاد ملی با تکیه بر توانمندی‌ها و مصالح ملی».

تعریف و اجرای دیپلماسی اقتصادی ایران طبعاً در انحصار وزارت خارجه این کشور نیست، نهاد‌های دیگری از جمله وزارت اقتصاد و دارایی، وزارت نفت، وزارت بازرگانی و یا سازمان برنامه و بودجه در این زمینه نقشی بسیار مهم برعهده دارند، حتی نهاد‌هایی چون وزارت کشاورزی، وزارت راه و ترابری و وزارت صنایع نیز در تعیین محورهای گوناگون همکاری‌های اقتصادی ایران در دست‌خط منطقه‌ای و جهانی شرکت می‌کنند. ولی ایجاد هم‌هنگی میان همه این نهادها، درک نیازها و هدایت ابتکارهای گوناگون در راستای یک استراتژی واحد، بدون تردید در صلاحیت وزارت خارجه است. از دیدگاه کمال خرازی، هدف‌های دیپلماسی اقتصادی دولت خاصی عبارتند از:

- بهره‌گیری از منابع، امکانات و روابط اقتصادی به منظور پیشبرد روابط خارجی.
- تأکید بر حضور و کسب سهم بیشتر از بازارهای جهانی با حفظ استقلال.
- گسترش مبادلات با کشورهای اسلامی و جهان سوم دارای مزیت‌های مکمل.
- بسط همکاری‌های اقتصادی به‌ویژه در قالب اگو و گروه هشت.
- گسترش هم‌هنگی و همکاری میان کشورهای صادرکننده نفت و تقویت اوپک.
- جذب سرمایه و منابع خارجی به‌ویژه سرمایه‌های مسلمان و ایرانیان در جهت منافع ملی با حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور.
- پشتیبانی از صادرات غیرنفتی و کمک به گسترش آن.
- کمک به انتقال فن آوری پیشرفته مناسب با توسعه اقتصادی کشور.
- و سرانجام صدور فن آوری و خدمات مهندسی.

ناگفته پیداست که در ورای این هدف‌های رسمی و کلی، گره‌کور دیپلماسی اقتصادی ایران، رابطه این کشور با قدرت‌های بزرگ صنعتی است. در این زمینه کمال خرازی از دامنه‌های مانور بسیار محدودی برخوردار است و معلوم نیست چگونه می‌تواند نسبت به سیاست دولت پیشین، از خود نوآوری نشان دهد. در اواخر دهه ۱۳۸۰ خورشیدی، برنامه ریزان سیاست خارجی در دستگاه رفسنجانی بر این اعتقاد بودند که جمهوری اسلامی می‌تواند با تکیه بر اروپا و ژاپن به سیاست عمیقاً ضد آمریکایی خود وفادار بماند و با دشواری چندان در عرصه اقتصادی روبرو نشود. این سیاست، که نام رسمی آن «استفاده از تضاد‌های درون استکبار» بود، به برخی از نیازهای مقطعی جمهوری اسلامی عمدتاً در عرصه بازرگانی پاسخ داد، ولی در تأمین هدف‌های بنیادی ایران در عرصه توسعه به هیچ‌وجه کارساز نبود. در هشت سال گذشته، اروپایی‌ها و آسیایی‌ها به ایران کالا فروختند ولی از مشارکت در بازسازی این کشور به‌ویژه از راه سرمایه‌گذاری‌های چشمگیر، خودداری کردند. برنامه ریزان سیاست خارجی

جمهوری اسلامی به‌خوبی میدانند که رابطه با واشنگتن بیش از هر زمان دیگری بر دیپلماسی اقتصادی ایران سنگینی می‌کند. بدون برقراری گفتگو با پویاترین قطب اقتصاد جهانی، یعنی آمریکا، تهران از نوپایی لازم برای چانه‌زنی با قطب‌های آسیایی و اروپایی محروم می‌ماند. در سطح منطقه‌ای نیز، نفوذ روزافزون سرمایه و تکنولوژی آمریکایی به آسیای مرکزی و قفقاز کشورهای این دو منطقه را از نزدیک شدن به ایران بازمی‌دارد و آینده سازمان همکاری اقتصادی (اگو) را با خطر جدی روبرو می‌کند.

برنامه ریزان دیپلماسی اقتصادی ایران این تنگناها را به‌خوبی می‌شناسند، ولی درعین حال میدانند که رابطه تهران و واشنگتن به‌قلمرو دگم‌های مقدس تعلق دارد و در همه نظام‌های ایدئولوژیک، پاسداری دگم بر منافع ملی اقتصادی می‌چرید. ولی دگم‌ها نیز، همانند تمام پدیده‌های این دنیای خاکی، عمر جاودانی ندارند.

وضعیت بورس اوراق بهادار در ایران

هفته گذشته صفحات اقتصادی روزنامه‌های معتبر بین‌المللی انباشته از گزارش‌هایی بود پیرامون تکان‌های شدید در بازار جهانی سرمایه. بورس‌های مهم آسیایی زیر فشار بی‌آمد‌های بحران تایلند به‌لرزه افتادند و بازار سهام در اروپا و آمریکا نیز متلاطم شد. در این شرایط، سخن گفتن از تکان‌های بورس اوراق بهادار در تهران ممکن است این تصور نادرست را به وجود بیاورد که بازار سرمایه در جمهوری اسلامی ایران نیز از نوسان‌های بازار بین‌المللی تأثیر پذیرفته است.

این دو پدیده در واقع هیچ ارتباطی با هم ندارند، زیرا بورس اوراق بهادار تهران در محیط اقتصاد بسته جمهوری اسلامی ایران و بدون برخورداری از حضور سرمایه‌گذاران خارجی تحول می‌یابد و ربطی به نوسان‌های خارجی ندارد. از سوی دیگر رکود و سقوط بورس تهران از حدود دوازده ماه پیش آغاز شده و شاخص کل بهای سهام آن که در شهریور ماه ۱۳۷۵ از مرز دو هزار و صد واحد گذشته بود، در ادامه یک حرکت سراسشی طولانی و بیست درصد کاهش یکساله، دوشنبه دهم شهریور ماه (اول سپتامبر) تا سطح ۱۶۸۰ واحد فرافتاد.

تا چند ماه پیش، بعضی از مسئولان بورس اوراق بهادار تهران بر این اعتقاد بودند که افول روز به‌روز شاخص کل بهای سهام پدیده‌ای است مقطعی در پیوند با انتخابات ریاست جمهوری. همانها می‌گفتند که با گزینش رییس تازه قدرت اجرایی و انتصاب فرماندهان دستگاه اقتصادی ایران، از وزیر اقتصاد و دارایی گرفته تا روسای سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی، اعتماد به سهام‌داران بازمی‌گردد و شاخص کل سهام حرکت صعودی خود را از سر می‌گیرد. امروز با توجه به ادامه افول این شاخص، تردیدی برجای نمانده که بحران بورس تهران زاینده تنگناهای ساختاری است.

بورس اوراق بهادار تهران، در زندگی سی ساله خود، سه دوره مختلف را از سرگذرانده است. سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷، دوره زایش و کودکی آن را دربرمی‌گیرد، با فعالیت‌هایی طبعاً محدود که در پی رویارویی با انقلاب اسلامی متوقف می‌گردد، در دوره دوم، که دهه نخستین پس از انقلاب را شامل می‌شود، بورس در خوابی طولانی فرومی‌رود و تنها هنگامی بیدار می‌شود که زمزمه آزادسازی و اصلاحات اقتصادی فضای جمهوری اسلامی را پرمی‌کند. این دوره سوم، که از سال ۱۳۶۸ در پیوند با فرآیند خصوصی سازی آغاز می‌گردد، با تکان‌های گوناگون روبرو می‌شود، به‌ویژه لاک‌پشتی ماندن خصوصی سازی و بریده بودن بورس تهران از بازار بین‌المللی سرمایه. کافی است اشاره کنیم که نسبت ارزش روز سهام به تولید ناخالص ملی در ایران به یک در صد هم نمی‌رسد، حال آن که این نسبت در پاکستان ۵ در صد، در کره جنوبی ۱۹ در صد و در ژاپن بیش از نود در صد است. به‌رغم این تکان‌ها، معامله سهام در بورس تهران در نخستین سال‌های دوره سوم از نوعی رونق نسبی برخوردار بود که آن نیز فرونشست و بسیاری از صاحبان سرمایه‌های کوچک را ناامید کرد.

رکود بورس اوراق بهادار تهران در یکسال گذشته، به‌نظر بسیاری از کارشناسان، زاینده ناکام ماندن برنامه خصوصی سازی و رها کردن سیاست‌های مبتنی بر آزادسازی اقتصادی است، درواقع بازگشت به‌روش‌های متمرکز اداری و در کنار آن، روی آوردن دوباره به سیاست‌های انقباضی در تمشیت امور اقتصادی، به‌ویژه از راه کنترل مصنوعی نرخ ارز و تثبیت فرمایشی و تعزیراتی قیمت کالاها، بسیاری از واحدهای تولیدی را با کاهش سود دهی روبرو کرده و سهام آن‌ها را در بورس پایین کشیده است، پدیده‌های دیگری از جمله نازل بودن فرهنگ سهامداری و سرمایه‌گذاری در ایران، نبود شفافیت لازم در بازار، نارسا بودن قوانین و غیره به سهم خود از توسعه بورس اوراق بهادار جلوگیری می‌کنند. ناگفته پیداست که بورس نهادی است گرانبها و پرهیزناپذیر برای بسیج پس‌اندازها در خدمت فعالیت‌های تولیدی.

به مقایسه میان تکان‌های بازار جهانی سرمایه از یکسو و سقوط شاخص قیمت کل سهام در تهران از سوی دیگر، باز می‌گردیم. تلاطم بورس‌های آسیا و اقیانوس آرام نشان می‌دهد که کشورهای پویای این منطقه با بحران رشد روبرو هستند، حال آن که بورس تهران همچنان با ضعف‌های دوران کودکی خود دست و پنجه نرم می‌کند.



کتاب «خاطرات همسر یک افسر توده‌ای» گذری است بر رنجهای یک زن

ناهید کشاورز

شوخیهای رکیک و بسیار زننده‌اش نه تناسی با موقعیت سنی‌اش داشت و نه ارتباطی با حزب سیاسی‌ای که مدعی مبارزه با جهل و فساد و عقب‌ماندگی و بی‌عدالتی بود. در طول شام صاحبخانه و رفقای جوان کارگر مدام لیوانهای ودکا را بالا می‌بردند و همراه با شعارهای «زننده باد طبقه کارگر»، «زننده باد حزب توده» و «تا آخرین قطره خون در راه حزب» سرمی‌کشیدند و هرچه بیشتر می‌نوشیدند بر شدت غلظت شعارها افزوده می‌شد.» ص ۴۱

ساکنان این خانه درگیر زندگی روزمره و طبیعی آن هستند. اما در ذهن نویسنده والا بودن ارزش‌های مبارزه سیاسی، مبارزین آن را در مقامی والاتر از انسانهای معمولی و طبیعی قرار می‌دهد و عکس‌العمل او در این رابطه دور شدن و دور ماندن از این فضاهاست. او با رویای دیدار همسرش که در این مدت از او بی‌خبر است این دوره را می‌گذراند.

حفظ اصول زندگی مخفی او را از هرگونه ارتباط با همسرش باز می‌دارد و او در واقع کمتر از همه کسان دیگر در جریان وضعیت همسرش است. او تنها به طور اتفاقی از خبر مجروح شدن همسرش مطلع میشود و در این زمان که فشارهای سیاسی هم شدت یافته‌است به ناگزیر ایران را ترک میکند.

زندگی خانم سنجر در مهاجرت از این جهت می‌تواند برای خیلی‌ها حائز اهمیت باشد که فضا و نوعی از زندگی مهاجرت را تصویر میکند که هرچند با واقعیات و شناخت امروزی ما تطبیق می‌کند اما ذهن را درگیر این موضوع اساسی میکند که پس آنوقت‌ها هم مدینه فاضله‌ای در کار نبوده‌است و رهبران حزب به خوبی از این موضوع اطلاع داشتند و شخصا آنرا تجربه کرده بودند. شرح زندگی در مهاجرت حتی این سوء تفاهم را هم برطرف میکند که سران توده‌ای به دلیل موقعیت سیاسی‌شان از وضعیت ویژه‌ای برخوردار بودند و نتوانسته بودند به آنچه که واقعا در آن جامعه جریان دارد اطلاع یابند. نویسنده در جایی از کتاب می‌نویسد:

«بقیه افسران توده‌ای هم که در «کیف» زندگی می‌کردند وضعی بهتر از ما نداشتند. زن و شوهرها در اتاقهای کوچک مثل اتاق ما زندگی می‌کردند و رفقای مجرد چند نفره در یک اتاق بصرمی‌بردند، مثل زندگی در سربازخانه، این وضع برای رفقای افسر که هرکدام در کشورشان مقام و مرتبتی داشتند بسیار دشوار بود. حالا باید با دانشجویان ۱۰ تا ۱۵ سال جوانتر از خود هم‌اتاق می‌شدند. مقررات این خوابگاهها حتی حق انتخاب هم اتاقی را هم به رفقا نمی‌داد. این را هم باید اضافه کنم که زنان در مجموع زندگی دشوارتری از شوهرانشان داشتند. چون علاوه بر همه مشکلات

کتاب حرفهای نوشته شده نسلی از زنان ایران است که تاریخ آنها را فراموش کرده‌است. زنانی با نوعی خاص از زندگی که مسئولیت به مراتب بیشتری را از آنها طلب می‌کرد. زنانی در سایه همسرانشان، سایه‌ای که به منظور حمایت بر سر آنها گسترده نشده بود. سایه به معنای نادیده گرفته شدن آنها و خواسته‌هایشان. شرایطی که حتی فداکاری‌های آنان که گاه به مراتب عظیم‌تر و بزرگتر بود در زیر پوشش شعارهایی در رابطه با ضرورت گذشت و فداکاری گم می‌شد. آنها نه در زندگی سیاسی جدی گرفته می‌شدند و نه زندگی عادی زنان همعصرشان را داشتند. سالهای زیادی را یا در انتظار آزادی همسرانشان از زندان گذراندند و یا با فقر و هزار مشکل دیگر دست و پنجه نرم کردند و از سوی دیگر عدم حضور واقعی پدران را با دلیل اهداف بزرگشان برای بچه‌ها توجیح می‌کردند.

خیلی وقتها آنها حتی نمی‌توانستند به روال معمول درد دلی بکنند و دل سبک از باری که بر دوشان سنگینی می‌کرد. معتمد امینی می‌باید که معمولا پیدا نمی‌شد. نسل همسران توده‌ای، نسل زنانی است که حرفهای بسیاری برای گفتن دارند اگر حوصله‌ای برای گفتن در آنها باقی مانده باشد.

«شایسته سنجر» روان و ساده می‌نویسد. در بند رعایت اصول ادبی نگارش نیست. می‌خواهد حرفهایش را بزند. از آرزوهایش در آغاز ازدواج بگوید که خیلی زود رنگ باخته‌اند و تا به خود بیاید در میان حوادثی است که خود حتی بازیگر جدی آنها هم نیست. تنها نقش صبوری و خاموش بودن را به او تفویض کرده‌اند. آنچه او از فضای سیاسی و رویدادهای آن درمی‌یابد که همسرش خود از فعالین آن است چیزی است که در اخبار روزنامه‌ها می‌خواند و سعی میکند که خبرها را با حرکات و رفتار شوهرش معنا کند و ارتباطی میان آنها بیاید. هنوز سردرگم این اتفاقات است که می‌باید زندگی مخفی را آغاز کند. او را به یک خانه مخفی منتقل میکنند بدون توضیحی درخور با فرزندی کوچک.

زندگی در این خانه نه تنها از نظر فرم مادی آن دشوار است بلکه نوع رفتار و مناسبات میان افراد آن که همگی توده‌ای هستند او را حیرت زده میکند. ایده‌آلهایی که او در مدت کوتاهی در ذهنش از زندگی سیاسی و فداکاریهای آن ساخته بود درهم می‌ریزد:

«اولین چیزی که توجه او را جلب کرد انواع مشروبات الکلی در گوشه سفره بود. به علاوه، نوع رابطه صاحب‌خانه با رفقای جوان کارگر بسیار عجیب می‌نمود. برغم تفاوت سنی قابل ملاحظه‌شان، صاحبخانه و رفقای کارگر بسیار خودمانی بودند. در مجموع رفتار صاحبخانه و

کتاب «خاطرات همسر یک افسر توده‌ای» نوشته خانم «دکتر شایسته سنجر» در آمریکا مدتی قبل منتشر شده‌است. این کتاب را میتوان از زوایایی در زمره ادبیات فمینیستی به‌شمار آورد. کتاب خاطرات زنی است که با صداقت درباره آنچه بر او گذشته‌است سخن می‌راند. نه جنبه شعاری دارد و نه یکجانبه‌نگر است. کتاب بیشتر از آنچه گویای وقایع تاریخی باشد بیانگر دردها و رنجهایی است که بر توده‌ای‌ها در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سالهای مهاجرت رفته‌است و این بار بیان این دردها نه به روال معمول وقایع نگاریهای سیاسی که معمولا از بیان احساسات واقعی انسانی تهی هستند و یا احساسات را هم در قالب اهداف سیاسی معنا می‌کنند.

سیاست در ایران نوع ویژه‌ای از ادبیات را بوجود آورده‌است که به نوعی ادبیات خشن و بی‌روح و بی‌طنز است. در فرهنگ سیاسی که در ادبیات آن هم انعکاس می‌یابد کسی نمی‌خندد، عشق نمی‌ورزد، احساسات لطیف ندارد، شادبها و اندوه زندگی نه او را به وجد و نه غمگین می‌کند. به کرات اتفاق می‌افتد که زندانیان سیاسی وقتی از خاطرات زندانشان حرف می‌زنند حرفهایشان از طنز خاصی برخوردار است اما این حرفها به شکل نوشتاری بازتاب پیدا نمیکند. بداندان که گویی از عظمت یا خوف زندان می‌کاهد. بهر حال کتاب در این تعریف فرهنگی و عدم دنباله‌روی از آن ویژگی خاص خود را یافته‌است.

نویسنده هرچند در بیان احساسات درونی خود رعایت اخلاق متعارف جامعه را میکند و در پاره‌ای موارد محافظه کار عمل میکند اما شاید اولین کتابی باشد که به جنبه‌هایی از زندگی توده‌ایها اشاره میکند که تا کنون بر ما پوشیده بوده‌است. کتاب در عین حال دارای این ویژگی ادبیات زنانه است که از زاویه چشم یک زن به زندگی همسرش برخورد می‌کند و او و زندگی با او را مورد موشکافی و انتقاد قرار می‌دهد. چیزی که در ادبیات مردانه، متداول نیست تا درباره زنان زندگیشان چیزی بنویسند. در این راستا می‌توان از نوشته‌های خانم دانشور و خانم بهبهانی درباره همسرانشان نام برد.

کتاب در فصل‌هایی کودکانه - سالهای ازدواج - زندگی در خانه‌های مخفی - کودتای ۲۸ مرداد - و بعد سالهای تبعید در وین، رومانی، شوروی، پاریس و سرانجام بازگشت به ایران را بازگو میکند. کتاب ضمن اینکه بیانگر خاطرات یک نفر است در عین حال بازگو کننده زندگی یک نسل از زنان سیاسی ایران است. سیاسی نه به تعبیر مبارزات شخصی آنها و انتخاب خودشان بلکه به معنای زندگی به سوی سیاست سوق داده شده گروهی از زنان.

وظیفه تهیه مایحتاج اولیه و انتظار در صف‌های طولانی به عهده زنان بود.» ص ۱۲۶

سالهای زندگی در شوروی برای نویسنده سالهای درد و رنج بی پایان است. سالهایی است که هیچ روزنه‌ای برای رهایی از آن وجود ندارد. او تلاش میکند از این سالها علیرغم همه جانکاهیشان استفاده کند و شروع به درس خواندن در رشته دندان پزشکی میکند. اما با یک ترس که همواره او را در همه جا دنبال میکند. ترس از اینکه در صورت تمایل بازگشت به ایران می‌تواند حتی تبعید به سبیری هم در انتظارش باشد:

«آنطور که بعدها علی‌برایم تعریف کرد، زندگی در سبیری آنقدر سخت و طاقت‌فرسا بوده است که در صد بسیار بالایی از زندانیان قادر به ادامه آن وضع نبودند و در اثر سرما، کم‌غذایی، کارشاق بدنی و نداشتن دوا و مداوای پزشک در صورت بیماری می‌مردند. آنچه علی از سبیری تعریف میکرد از لحاظ خسونت زندانبانان و سختی زندگی و کارشاق اجباری درست مثل صحنه‌هایی بود که در فیلم‌ها دیده می‌شوند و یا در کتابها خوانده می‌شوند. او معتقد بود خودش فقط به دلیل توانایی جسمانی بسیار زیاد توانسته بود جان سالم بدربرد و خود او هم هرچند از تبعیدگاه سبیری زنده بیرون آمده، ولی ده سال زندگی جانگناه در آنجا او را با انواع بیماریهای مزمن مثل زخم معده و رماتیسم دچار کرده بود. چهره‌اش شکسته و موهایش سفید شده بود.» ص ۱۶۰

آنچه نویسنده کتاب را می‌آزارد تنها فضای دردآلود و سیاه اجتماعی، سیاسی اطرافش نیست و او در این میان در زندگی خصوصی‌اش هم مدام مورد بی‌مهری شوهرش قرار می‌گیرد. همه زندگی همسرش در یک بعد سیاست خلاصه میشود. در برقراری رابطه عاطفی عاجز است و شاید هم به کلی آن را غیر ضروری می‌پندارد. و این رنجی است که گروه زیادی از زنان دنیای سیاست برده‌اند انتظارات و خواسته‌های آنان همواره در میان انبوه خواسته‌های خلق گم شده است. نویسنده می‌نویسد:

«وقتی به زندگی خود فکر می‌کنم غباری از غم و انبوه بسراغم می‌آید. پس از حدود دو سال زندگی محنت‌بار در شرایط مخفیگاهی و تحمل مشکلات آن بخاطر علاقه به شوهرم و سپس مهاجرت به شوروی در سخت‌ترین شرایط مادی و معنوی و درآمد ناچیز برای زندگی، که مقداری از آن حقوق دانشجویی و مقداری هم کمک صلیب سرخ شوروی به آن اضافه می‌شد و بازهم بسیار ناچیز بود زندگی را می‌گذراندم. با وجود صف‌های طولانی، نبودن مواد غذایی، نداشتن محل مناسبی برای زندگی، دوران سخت تحصیلی، سرپرستی از شوهری معلول و کودکی خرد سال بخصوص در کیف همه اینها دست بدست هم داده بود و جهنمی را بوجود آورده بود. باتمام این نارسایی‌ها برای بقای خانواده‌ام کوشش می‌کردم و در این شرایط طاقت فرسا شوهر عزیز من بجای همدردی و کلمه‌ای تشکرآمیز از دختران روس تعریف میکرد و آنها را وقت و بی‌وقت به رخ من می‌کشید...» ص ۱۶۲

هرچند نویسنده از بیان احساسات درونی و عواطفش سرباز می‌زند و رعایت تمام جوانب احتیاط را می‌کند تا از چهارچوب تعیین شده موازین اخلاقی خانواده بیرون نرود. اما رنج او چنان

زیاد است که گهگاه خود را در کلماتی بیرون می‌ریزد.

کتاب «خاطرات همسریک افسر تودهای» از آنجا قابل توجه است که حرفهای ناگفته خیلی از زنان است. و شنیدن آنها برای گروهی دیگر نیست زدن به زخمی کهنه است که سالها سعی کرده بودیم با گذر زمان که می‌پنداشتیم معجونی شفا بخش است آن را علاج کنیم. و حالا می‌بینیم که چندان هم شفا پیدا نکرده است. هنوز هم با خواندن این کتاب دهها سوال بی جواب در ذهنمان جان می‌گیرند و باز هم همان دندان برهم فشرده‌ها است و خون دل خوردن‌ها و خشم و غیظی که نیدانی بر سر چه کسی آن را فرو ریزی.

این کتاب درعین حال این حسرت را هم بر دل‌مان می‌گذارد که چقدر زنان کم سخن گفته‌اند. چه بار اندوهی را سالهای بر گرده خود حمل کرده‌اند و به مرور آن را به شکل بار عمومی و طبیعی زندگی دانسته‌اند. شاید زمان آن رسیده و شاید که در کنار خاطرات سیاسی مردان زنان هم به گونه‌ای دیگر از نگاه خود به آنچه که بوده و آنچه‌ای که آنها دیده‌اند بنویسند. و این آن چیزی است که جای آن در جنبش چپ ایران خالی است. تاریخ جنبش چپ ایران هم تاریخ مردانه است یا مردانه نوشته شده‌ای است. حتی نسل جوانتر زنان، از نسل زنان چریک هم حرفهایی که به دور از شعارهای سیاسی باشد و بسا زندگی واقعی آنها در آمیخته باشد برای خواندن نداریم. چه حرفهایی که ناگفته فراموش میشوند بگذریم و به قول شاملو:

باری سخن دراز شد
وین زخم دردناک را
خونابه باز شد...

جعفرخان از بقیه از صفحه ۱۹

جعفرخان - هشتاد و پنج سال! این خیلی بدعادتی است برای حفظ الصحة، این عادتو باید ترک کرد.

مشهدی اکبر - این بدعادتیه؟

جعفرخان - بله. آگه آدم بخواد از روی قاعده و از روی سیستم (Systeme) رفتار کنه، بعد از هفتاد سال باید بمیره، این بدعادتی است برای مزاج. (می‌آید جلو صحنه. - به خود)... یک حمومی بگیریم، خودمونو پاک کنیم. ساعت پنج شد، وعده دادم، برسم منزل مادام «حلوپزوف». این مادام قفقازی رو تو راه باهاش آشنا شدم. از بادکوبه هم با هم بودیم. حالا عصری بنا است برم خونه‌اش، شوهرش بهم «پسره زانته» ۹ کنه، شوهرش هم یه وقت به درد می‌خوره: اوتومبیل فروشه.

پس از بحث و جدل و کشمکش بین جعفرخان و دیگران مخصوصا آقا دایی، که بیش از همه از رفتار جعفرخان کلافه و عصبانی است، نمایشنامه این طور به پایان می‌رسد:

جعفرخان - ... آگه یک ساعت دیگه تو اینها بمونم، حتما خواهم ترکید (بلند) آنقدر برام صبر آوردید، که صبر خودم تموم شد. غلط کردم... اومدم توی این مملکت. دیگه از این کارها نخواهم کرد... الان هم ازتون ۱۰ Conge می‌گیرم، می‌رم. (اسبابهایش را جمع می‌کند توی چمدان)
مادر - چطور؟

دایی - بله؟
مجلس ۱۷

(جعفرخان - دایی - مادر - مشهدی اکبر - زینت - کاروت)
زینت - (بلند سگ به دست) ما از دست این توله ذله شدیم، رفته توی دولاپچه هرچی موم، روغن و شمع و حلوا نذری بوده همه را خورده.
مادر - حلوا جهنم! زینت، شوهرت داره می‌ره. نگذار بره.

جعفرخان - (تا آخر مجلس خیلی عصبانی) ما گذشتیم. از وزارت هم گذشتیم... از وکالت هم گذشتیم... از درشکه و اوتومبیل هم گذشتیم. برمی‌گردیم پیش همون کافرای خودمان، گوشت خوک و روغن زیتون بخوریم. Allons, Carotte
allons ۱۱ این مملکت به درد ما نمی‌خورد.

دایی - نگفتم این فرنگ آدمو دیوونه می‌کنه؟
جعفرخان - (طلسم و نظر قربانی و سرداری را می‌گذارد روی میز) این طلسم و این نظر قربونی هم مال خودتون، این سرداری هم مال خودتون... این زینت هم مال خودتون...

مادر - (دستباجه) آوا، خاک به گورم، چکار می‌کنی جعفر؟

جعفرخان - از تو هم، نه، فقط یک خواهش دارم: دیگه برای من شمع روشن نکنی! (چمدانش را برمی‌دارد و سگ را از زینت می‌گیرد)
Allons, Carotte allons! (می، خواهد خارج شود)

دایی - (بازویش را می‌گیرد) اه! کجا می‌ری، مگه دیوونه شدی؟

جعفرخان - (بازوی خود را خلاص می‌کند)
Impossible ۱۲

مشهدی اکبر - آنا جون، مسافرت خشکی نشاید! (چمدان را از دستش می‌گیرد)

جعفرخان - Non, non دیگر شورش را در آوردید (چمدان را پس می‌گیرد)

زینت - برای خاطر من هم نمی‌موند؟
جعفرخان - نه، نه، بیشتر از این ممکن نیست
Allons, Carotte allons!

همه - (جلویش را می‌گیرند. مشهدی اکبر چمدان را می‌گیرد) نمی‌گذاریم بری، نمی‌گذاریم.

دایی - مسافرت خشکی نشاید!

مادر - خدا مرگم بده!

زینت - خاک به گورم

مشهدی اکبر - امشب قرمه سبزی داریم، قرمه سبزی!

پرده می‌افتد (۱۳)

یادداشتها:

Carotte (۱)

(۲) سرانجام، آخرش

(۳) اینجا، کاروت

(۴) ترجمه: Nous avons mis (طول کشید)

(۵) Comment vas tu? (حالت چطور)

(۶) اینطور نیست، کاروت؟

(۷) یا لا کاروت، یا لا.

(۸) ترجمه تحت اللفظی: quel age as - tu?

(۹) Presenter (معرفی کردن)

(۱۰) مرخصی.

(۱۱) یا لا کاروت، یا لا!

(۱۲) محاله.

(۱۳) خوانندگان می‌توانند این نمایشنامه یا شرحی کوتاه را در ماهنامه فرنگستان (شماره ۵) ملاحظه نمایند.

علی شریعتی:

استثنائی تضادمند در جنبش روشنفکری ایران

- از مشروطه به این سو، خصوصاً از زمان استقرار رژیم محمد رضا شاه، تاریخ ما شاهد پیدایش یک گروه از «روشنفکران حرفه ای» از یک سو، و یک عده «روشنفکران انقلابی» از سوی دیگر بود. در میان روشنفکران گروه اول میتوان دو دسته را از یکدیگر تمیز داد: دسته اول غیر سیاسی و غیر حکومتی بودند اگرچه هم به سیاست و هم به حکومت وقت، نظری داشتند، ولی درگیر هیچ فعالیت سیاسی ویژه ای نبودند. آنها در محافل و دانشگاهها فعال بودند. در آنجا خود بیان میکردند. مقاله و کتاب می نوشتند. تشریح ابداع میکردند و عده ای را به گرد خود جمع میکردند. ولی بهر حال از دسته محترضین به رژیم سیاسی بودند. از میان آنها میتوان سرشناس ترین و ارزنده ترینها را آریان پور و جلال آل احمد را نام برد. آریان پور به ادامه دهه راه دکتر صفی بنیانگذار جامعه شناسی در ایران شناخته شد. گرایش آشکار چپ داشت و به «توده ای» معروف بود. ریشه او، سبیل نفوذ در میان دانشجویان، استاد دانشگاه الهیات کرده بود. آل احمد نیز در ابتدا گرایش «توده ای» داشت. نیکر پس از آن به اسلام بازگشت.

در این دسته همچنین باید از کسانی چون ساعدی که نویسنده بود، فروغ فرخ زاد، شاملو، سیهری، احوان تانت نام برد که جلگلی شاعر و صاحب نفوذ بسیار در میان جوانان بودند.

- دسته دوم روشنفکران و تحصیل کردگانی بودند که یا از ابتدای ورودشان به صحنه اجتماعی، ب شرح بر گردها گرد قدرت سیاسی حلقه زدند، برخی وکیل مجلس شدند، برخی وزیر، تنقی زاده در دوره رضا شاه، محسنی فرعی حجتی، یا عده ای از طرفداران حزب توده نمونه های آنها بودند. برخی دیگر چون اسما تراقی بون آنکه در درخشا، سیسی حاکم جای گیرند، در حاشیه آن خود را قرارداد. وی خصوصاً همیشه خاصیت پل واسطه را بازی میکرد میان دسته اول و دسته دوم.

- **انقلابیون برعکس**، گروهی بودند که بر علیه گروه روشنفکران حرفه ای و دسته شکل دهه نویسنده آنها هم بر دانشگاه و محفل و زندگی و سیاست علمی معترض شدند و هم بر علیه کلیت رژیم سیاسی، روشهای **دیکتاتور** برگزیده و زیست مخفی و انقلابی را پیشه خود کردند. آنها مشخصاً در سر دهه های ۴۰ و ۵۰ در ایران حیات فعال داشتند. روشنفکرترین آنها شاید امیر پرویز پیران، بیژن جزنی، مسعود اسماعیلوف، مصطفی شایگان و حبیب موسوی بودند. همه آنها یا در جریان درگیری رودر رو با ماموران سلواک یا در زلفتهای شاه کشته شدند. از هر یک از آنها آثاری بقی مانده که به تحلیل تاریخ ایران، رژیم شاه، یا به اصلاحات لوسی، یا شرایط جنگ چریکی پرداخته است.

۲ - نوعی جدایی اسف بار

نخستین نکته قابل توجه در این تقسیم بندی که مختصراً ارائه دادیم، آن است که، خصوصاً در طول حکومت محمد رضا شاه، در میان این سه شاخه از روشنفکران نوعی جدایی اسف بار پدید آمده بود. بانی این جدایی شاید ۲ عامل بود: یکی **شرایط خاص تاریخ اجتماعی ایران**، دیگری **استبداد رژیم محمد رضا شاه**، این ۲ عامل هم با یکدیگر مرتبط اند و هم جدا از هم قابل تحلیل اند.

بحث پیرامون شرایط خاص تاریخی ایران طولانی شد. اما دانسته ایم که این شرایط از ابتدا، ساختاری را ایجاد نمود که در پهنه آن نه پلورالیسم اجتماعی و فکری، نه فرهنگ تحمل اختلاف نظرات در میان مردم و نیز خصوصاً میان روشن اندیشان ایران رواج نیافت. برعکس فرهنگ تک روی، غنچه سوری، عدم تحمل دیگری و نظرس و روحیه پرورش ناپذیری را در ما افزود. از سوی دیگر در دوران رژیم سابق، آنها که مخالف سیاسی شاه بودند سرخوشی یا آنها را که برگرداگر رژیم می چرخیدند یا جز آن بودند، نداشتند. و این نحوه عمل باعث شد که عملاً هیچ رفت و آمد نظری، هیچ دیالوگ جدی میان این سه گروه وجود نداشت. اختلاف سیاسی مانع دیالوگ فکری میان آنها بود. تنها عده ای از روشنفکران علمی که مخالف رژیم سیاسی بودند مورد توجه و علاقه روشنفکران انقلابی قرار گرفتند. ساعدی در خاطراتش در «الفبا» که در پاریس منتشر میکند، از ملاقاتهایش در این دوره با امیر پرویز پیران صحبت میکند. آل احمد نسبت به صدمه بهرنگی حساسیت خاص داشت و بخاطر مرگ او در همان دوران، نوشته جنجالی انتشار داد. البته صدمه بهرنگی میان گروه روشنفکران علمی و انقلابی در نوسان بود. اسماعیل خونی نیز با اسما تراقی گفتگویی کرد که بصورت کتاب در دهه ۵۰ چاپ شد و بسیار مهم جلوه کرد.

- بر جدایی میان این سه گروه با یکدیگر، جدایی و مشتاک دیگر سایه انداخته بود، و آنها فاصله با مردم بود. پیش از این اشاره شد که روشنفکر بطور کلی، چه ایرانی چه غربی، اصولاً از طریق قلم و نگارش با مردم خود رابطه میگرد. عملاً وسیله فعال و موثر دیگری برای رابطه با مردم وجود ندارد. شاعران و ادبا، حداقل در ایران، زودتر و سهل تر از دیگر گروهها با مردم ارتباط میگردند و بهتر در دل آنها نفوذ میکنند. اما آنها هم رابطه شان عمراً کتبی است. در این دوران، یعنی در دهه های ۴۰ و ۵۰، شاملو و اخوان ثالث نفوذی را در میان برخی از جوانان کسب کردند. آل احمد به نویسنده زبردستی بدل شد و قلم نسبتاً پرفرشی را یافت. آریان پور اما هرگز مردمی نشد و نفوذ زیادش بیشتر در حدود قشر لائیک و دانشجویان باقی ماند.

۳ - ظهور شریعتی

در این میان ظهور دکتر شریعتی جریان طبیعی و سیر عادی جنبش روشنفکری را در ایران دچار یک تکان جدی کرد. ما البته هنوز به قوت این نفوذ و آثار آن و تحولی که ایجاد کرد آگاه نیستیم. این تحول نه لزوماً و صرفاً در حوزه آیدئولوژیک و براسطه تحولی که شریعتی در حوزه اندیشه اسلامی عرضه کرد، بلکه براسطه مکانیسم جدیدی که وی در ارتباط گیری با مردم بکار بست، اهمیت ویژه دارد.

از نظر تاریخی رابطه ای که شریعتی با مردم ایجاد کرد، هويت پیشین و همیشگی روشنفکر ایرانی و حتی روشنفکر بطور عام را دستخوش حادثه کرد. چرا که عقده همیشگی و درد جاودان روشنفکران نداشتن رابطه مستقیم با مردم بود. و شریعتی توانست از طریق سخنرانیهای پی در پی اش که چهار سال طول کشید و سپس نشر افکارش، اندکی به این مهم دست یابد و نفوذی قابل توجه کسب کند. این نفوذ نخست میان دانشجویان و سپس میان دسته های نسبتاً وسیع تری از مردم فرهنگ گرا و علاقه مند پدیدار شد. نه آنکه شریعتی با همه توده های مردم رابطه مستقیم داشت، لیکن وی توانست از طریق اهرمهای ویژه خود، پایدارتر و تزدیتر و مستقیم تر از دیگر روشنفکران هم عصرش، با اقتدار تزدیتر مردم رابطه ایجاد کند؛ یعنی با عده وسیع تری از دانشجویان و نیروهای فعال و جوان جامعه که بعداً بسرعت (بتخلیل اسلامی بودن شریعتی و افکارش) به پل ارتباطی با بخشهای بزرگتر مردم بدل شدند. (به نتایج آیدئولوژیک این تحول کاری نداریم).

چرا و چگونه شریعتی توانست به این مهم دست یابد؟ چه اهرمهایی به وی امکان دادند تا به گروهی از مردم تقب زند؟ یکی از اهرمهای اساسی که به وی امکان این تقب درونی را داد **رابطه شفاهی** بود. شریعتی بزرگترین و موثرترین

عطا هودشتیان

نوشته حاضر اساساً پژوهشی جامعه شناسانه است و نشانه تلاشی جانبدارانه یا آیدئولوژیک از دکتر علی شریعتی نیست. مقصد ما در این نوشته کوتاه، تحلیل از حضور شخصیتی فعال و استثنایی در تاریخ روشنفکری ایران، بدون حمایت نظری از اوست.

تصور میکینم که در میان نوشته ها و تاملاتی که تا کنون درباره شریعتی در ایران منتشر شده، جای تحلیل کنونی خالی است.

بنظر می آید که غالب آن نوشته ها یا از گروه طرفداران، یا مخالفین و یا اصلاح کنندگان اندیشه وی باشد، و کمتر آنها صرفاً به جایگاه اجتماعی و تاریخی شریعتی پرداخته و استثنائیت آنرا بر سرده اند.

در این نوشته، پرسش اصلی ما از این قرار است: میخوایم بدانیم، جایگاه مشخص شریعتی در مقایسه با دیگر روشنفکران هم عصر خودش چه بوده، و چه مکانیسمهای ویژه ای به وی اجازه دادند تا وی بتواند، برخلاف دیگر روشنفکران، در میان اقتدار وسیع تر مردم نفوذ کند.

پس از گذری تاریخی از چند دهه پیشین در تاریخ روشنفکری ایران و مقایسه شریعتی با دیگر روشنفکران هم عصرش، بر دو ویژگی استثنایی وی انگشت میگذاریم.

دقت شود: به آن دلیل که این نوشته آیدئولوژیک نیست، به اهرمهای لغوی شریعتی تنها در حوزه شکل و فرم پرداخته خواهد شد.

مقدمه

درست است که آل احمد در جایی نوشته است که نخستین روشنفکران ایرانی مغان بوده اند، لیکن تاریخ اخیر ایران، روشنفکری را از مشروطه آمرخت و همواره به آن وفادار ماند. روشنفکر: پدیده ای تضادمند میان اجتماع و اندیشه. قلمی که برای مردم، بنام اندیشه ولی در واقع به میل هیچ کس، و بیشتر به میل شخصی زده میشود!

دانسته ایم که هم در روشنفکری و هم در نگارش علیرغم گفته ها و خواسته ها و ادعاها، در واقع شخص نویسنده عنصر تعیین کننده آن است. خطوط آن و اندیشه آن است. اگرچه اندیشه ها گاه جهتی و نامی اجتماعی و غیرشخصی بخود بگیرند، این قانون ناثورته و ناگفته در امر تفکر و نگارش، قانون روشنفکریست، که نه اجتماع و نه گاه حتی خود نویسنده می توانند از آن آگاه نباشند. چرا که روشنفکر پیش از هر چیز فرآورده ذهنیت است، ذهنیتی خاص، عمیقاً فردی و نافذ.

قلم به نام جامعه و مردم زدن، جامعه ای که سخت دیده میشود، دیر و کم فهمیده میشود و غالباً از طریق اندیشه در ذهن ترسیم میگردد، کار روشنفکر مردمی است. دست یابی به این جامعه و این مردم دوردست ولی آشنا، آرزوی همیشگی و به عبارتی تاریخی این روشنفکر بوده است. و ناتوانی عملی روشنفکر برای این دست یابی نمودار وضعیت دوگانه او میان ذهن و عین، میان یک تضاد در روش و انعکاس یک «عقده تاریخی» در نزد عمده آنها است. چرا که برای هر روشنفکر مردم گرا، تحقق اندیشه تنها از طریق تقب زدن به جامعه عملی است.

شاید بجزارت بتوان گفت که از دوران تاریخ مشروطه به اینسو، تنها دکتر علی شریعتی بود که توانسته، حداقل موثرتر از دیگران، از حوزه عادی و همیشگی فعالیت روشنفکری ایران خارج شود و گذری به بیرون از این فضا زند. شریعتی تا حال حاضر نخستین کسی است که در دوران اخیر «عقده تاریخی» روشنفکران را شکاند. چرا که از حوزه معمول فعالیت روشنفکران که به کتاب و محفل و دانشگاه خلاصه میشد خود را بیرون کشید و به خیابان آمد.

شریعتی نیز برای خود نوشت. چرا که برای او نیز، همچون برای همه روشنفکران، نگارش و کلام ابزارهای ابراز وجود و بناکنندگان محیط عرفانی و فردی بوده اند. لیکن وی توانست یک جایگاهی ویژه در فضای ارتباطی با خوانندگان و سپس شنوندگانش پدید آید. وی مرحله جدیدی در فاصله همیشگی که روشنفکران با مردم دارند ایجاد کرد. اما

مختصات آن جایگاهی کدام است؟

۱ - نگاهی تاریخی:

- پیش از ورود به بحث بگویم که در این مختصر امکان کاوش عمیق راجع به تعریف مفهوم روشنفکر را نخواهیم داشت. بطور خلاصه روشنفکر را پدیده ای تعریف میکینم که ذاتاً و تاریحاً، یعنی بتخلیل نوع خاص فعالیتش که فکریست نه عینی، جدا از مردم است و تولید فکری دارد. بتخلیل آنکه در باب تعریف «روشنفکر» چه در غرب و چه در ایران اختلاف نظر فراوان است، میدانیم که تعریف ما و نیز تقسیم بندی ما از گروه های روشنفکری در ایران شاید پاسخگویی هیچ یک از گرایشات حاضر در این جمل نباشد، لیکن آنها را تنها به جهت تدوین خطوط کلی عرضه میکینم و تقاضا داریم که دیگران هم آنها را همانطور و فقط بخاطر ادامه بحث و رسیدن به مقصد بپذیرند.

روشنفکر شغاهی ایران است. از این نقطه نظر، نظیر او در سراسر جهان کم دیده شده. و این نخستین ویژگی او مهمترین جمع بندی ما در این بخش است. اما این مطلب را بیشتر بشکافیم:

– می دانیم که بسیاری از فلاسفه غربی چون هگل یا هایدگر بخشاً شغاهی بودند. شغاهی بودن آنها را نباید اساساً با شغاهی بودن سقراط و زرتشت یکی گرفت. میانیم که آثار بزرگی از هگل و هایدگر که از مراجع بزرگ تفکر فلسفی در غرب هستند، درس شغاهی و دانشگاهی آنهاست. هم چنین بزرگترین اثر مشهور الکساندر کوفف، یعنی «مقدمه ای بر پدیدارشناسی هگل» که تاثیر عمده ای بر تفکر فلسفی فرانسه، در نزد کسانی چون ژان پل سارتر، ریمون آرون و جک لکان از دهه ۳۰ به بعد گذاشت. اصولاً درس شغاهی او بودند که بعدها توسط یکی از شاگردانش به چاپ رسید. در خود ایران نیز، تنها فیلسوف شغاهی احمد فرید بود. با اینحال نه فرید نه فلاسفه غربی ویژگیهای خاص شریعتی را نداشتند. آن فلاسفه هرگز به خیابان نیامدند و کلاس درس آزاد برای عموم نگذاشتند. هگل آنگاه اعتقادی به مردم نداشت؛ اساساً «دموکراسی» وی مشروعیت اصلی اش را از نخبگان و خود آنها کسب میکرد. برای هایدگر امر اجتماعی و سیاسی حائز قدر در حوزه فکری (و نه عملی) اهمیت چندانی نداشت. آثار او اصولاً به این مسائل نمی پردازد. فرید به جز چند برنامه تلویزیونی، اساساً از دانشگاه یا فراتر نگذاشت. و اساساً میلی حتی به ضبط درسهایش نداشت و شاگردانش را از ضبط دروسش به سختی منع میکرد. به عبارت دیگر این اندیشمندان همه بخشاً یا اساساً رابطه ای شغاهی با علاقه مندان خود داشتند. اما به آن رابطه بهای کافی نمی دادند.

اما شریعتی چنین نبود. او نه فقط از دانشگاه به حسینیه ارشاد آمد، که این خود موضوع درخورد تامل است که به آن می پردازیم. بلکه بنیاد اعتقادش به مردم و اهمیت به امر اجتماعی – سیاسی مراقفت نبرد که شاگردانش گفته های وی را ضبط، چاپ و پخش کنند. میزان قابل توجه از آثار او درس شغاهی اند که از کاست پیاده شده و مجموعه ۳۵ جلد از آثار وی را رقم زدند. در واقع باید گفت که آثار کتبی شریعتی به کمک درس شغاهی وی آمدند تا شریعتی را شریعتی کنند؛ و این هم به میمنت حسینیه ارشاد عملی شد. «حسینیه ارشاد»... یک فرصت مناسب، یک شانس بی نظیر. یک اتفاق، «اتفاقی ساده»، در یک گذر تاریخی ویژه، در یک فضای استثنایی، به آدمی ناشناخته ولی کم نظیر، به یک جوان ۲۵ ساله، خوش بیان و تیزهوش امکان عرضه اندام داد. و این خود شاهکار است که در جامعه ای که بیرون حاکمند، جوانی بتواند این چنین گل کند!

از نظر فرم (به محترمانه کار نداریم)، میزان نمود چهار ساله (۵۱ – ۱۳۴۷) که شریعتی در حسینیه ارشاد در ملا، عام سخن گفت شاید مهمترین از تمام عمر هر یک از روشنفکران در تمام دوران روشنفکری ایران از مشروطه به اینسو بود. بنابراین شکل رابطه شغاهی بود (بهرامه فکر نو و انقلابی اش) که از شریعتی یک روشنفکر مردمی و مشهور ساخت. و این بحال مردم شن چه خوش آمد. مردمی که زاده تاریخی غالباً شغاهی بوده اند. راست است که مشرق زمین و ایران بطور خاص بیشتر متقابل به رابطه شغاهی است. گفته اند که آموزش شغاهی سهل تر و گاه مطمئن تر از رابطه کتبی است. و ایران سرزمین رابطه و آموزش شغاهی است.

– اما نه آنکه شریعتی نوشت، وی آثار کتبی برجسته ای دارد. اما آن شریعتی که چون حرفه ای به ناگاه درخشید، شریعتی شغاهی بود. آثار کتبی او به کمک آثار شغاهی اش آمدند. و تاریخ و مردم بیشتر بطور شغاهی وی را دریافته اند و فهمیدند.

– و نه آنکه شریعتی فقط حسینیه ارشاد بود، بلکه شریعتی هر چه کرد و شد، تا مرحله حسینیه ارشاد یک شریعتی بود، و از آنجا به بعد گویی یک فرد دیگر. و تاریخ آنچه دید و ضبط کرد متعلق به شریعتی پس از حسینیه ارشاد بود! این تعویب بی شک در فرم تحقق یافت. اما همین کیفیت محترمانه رابطه اش را با مردم و جایگاهش را در تاریخ ایران متحمل کرد.

هنگامیکه زان پل سارتر شاید برای نخستین بار، بی تنها بار، در دوران جنبش عظیم ۱۹۶۸ در پاریس در مقابل جمع کارگران در خیابان حضور یافت، در بالای سکوی رفت و گفت: مدت زمان پس طولانی روشنفکران در پی رابطه مستقیم با کارگران بوده اند و گویا بالاخره تنها امروز به این هدف رسیده اند. لیکن این لحظه رابطه شغاهی برای سارتر همانجا آغاز شد و در همانجا خاتمه یافت. اما شریعتی توانست همین رابطه مستقیم و شغاهی را سابقان حفظ کند.

۴ – خاص بودن شریعتی

ویژگی خاص روشنفکر آن است که آنچه «واقعی» است، سخت در نزد او «ذهنی» جلوه میکند. ذهنی بودن امور چنان است که شاید گاه امر ذهنی واقعی میشود و واقعی ذهنی می ماند. از میان روشن اندیشیان، کسانی داستان نویسند، کسانی نظریه پرداز (تئوروسین) دسته اول گویا در رابطه ذهنی و واقعی بیشتر متقابل به واقعی اند. نه آنکه دسته دوم یعنی نظریه پردازان واقع بین نباشند. لیکن داستان نویسندگان برای تعریف واقعی زودتر و راحت تر، از واقعی به ذهنی می روند و دسته دوم گویا سهل تر از ذهنی به واقعی.

از امر ذهنی تعبیر منعی نباید کرد. برعکس، روشنفکر نظریه پرداز چون ذهنی است، مایل است از واقعیات قانون عمومی بسازد. همین کار، یعنی عمومی سازی به آنها امکان میدهد که گاه «بجای مردم» سخن بگویند. اگر کارکرد عمومی سازی در نزد روشنفکران نباشد، هرگونه امکان خلق و نظریه پردازی از آنها گرفته میشود. مثلاً انقلابی که نظریه جمهوری را ارائه داد و در آن فیلسوفان را به مقام ریاست رساند، خود بجای مردم و به نام آنها تصمیم گرفت. او نیز از چند واقعه مجزا قانون کلی و عمومی ساخت. از چند حقیقت، حقیقتی کلی عرضه کرد. بنابراین عمومی سازی، یکی از کارکردهای انبیشه، سلاح کار روشنفکر نظریه پرداز است. این کارکرد، خاص یک فرهنگ ویژه نیست، به همه فرهنگهای روشنفکر ساز (مدن) متعلق است.

در ایران، آریابون، آل احمد و شریعتی نمونه های روشنفکران فعال بودند. اما این سه تن اگر چه هر کدام متعلق به یک فضای خاص فکری و هر یک قشر معینی را در نظر داشتند، ولی هر سه – حداقل در ابتدا – یک روش خاص برای عرضه خود داشتند. هر سه یا محفل بودند، یا حداقل مینوشته و نوشته های خود را به چاپ می سپردند. ولی اگر آریابون مخاطبش بیشتر دانشجویان بود و از وسیله بیان و نگارش هر دو بهره می برد، آل احمد غالباً مینوشت. آریابون بیشتر از آل احمد مدرس بود کمتر از او نویسنده.

با اینحال شریعتی از هر دو آنها متفاوت بود. او هم می نوشت، و هم نوشته های خود را منتشر میکرد، هم در دانشگاه درس میداد و هم سخنور بود. هیچ یک از روشنفکران دیگر نتوانست به آن سرعت از محفل دانشگاه خارج شود.

بنابراین در مقایسه شریعتی با دیگر روشنفکران هم عرصش دو ویژگی برجسته در کار وی دیده میشود:

۱ – خروج سریع او از دانشگاه در آغاز پختگی اش (از سن ۲۵ سالگی).

۲ – بدل شدن وی به یک سخنران زبردست. همانطور که پیش از این ذکر شد، بی شک حوادتی، کسانی، «اتفاق ساده ای» شاید، شرایط ویژه ای را برای سخنران شدن شریعتی مهیا نمودند. با اینحال هیچ یک از روشنفکران ایرانی پس از مشروطه این دو ویژگی را که در بالا به آن اشاره کردیم، با هم نداشت.

– اما از دو ویژگی بالا که بگذریم، در بررسی نقش شریعتی در جنبش روشنفکری این دوره بطور کلی، پرسشی اساسی باقی میماند پیرامون خصوصیات ویژه وی و تفاوتها و اساسی اش با دیگر روشنفکران هم عرصش و اهرمهای معینی که وی در کار خود بکار بست.

بنظر ما در پنج بند ویژگیهای شریعتی را میتوان برشمرد. در اشارات زیر بطور کوتاه بر این پنج بند انگشت میگذاریم، اما جلوتر تنها یکی از آنها را می شکافیم.

۱ – اسلامی بودن شریعتی که امکان رابطه مستقیم وی را با روشنفکران لائیک با مردم سهل تر کرد.

۲ – تیزهوشی او برای تدوین یک تئوری جدید در اسلام که خود به امری انقلابی، بنابراین جذاب، خصوصاً در نزد جوانان، جلوه گر شد.

۳ – قانع کردن بخشی از اسلامیان با نفوذ به اعتبار تئوریش.

۴ – استفاده درست و به موقع از امکانات آن بخش برای بستن آرزو و خصوصاً حفظ تریبون حسینیه ارشاد. این چهار عامل هر کدام از نزد شریعتی استثنایی جلوه گر شدند. در عین حال که مجموع آنها نیز خود استثنایی دیگری داشت.

بسیاری دیگر از اندیشمندان اسلامی اندکی تئوری داشتند اما نفوذ نداشتند. بسیاری نفوذ داشتند اما کسب نکردند. به واقع جدید و جذابی نداشتند. بسیاری هر دو را داشتند ولی امکان و فرصت استفاده مناسب از آنها را کسب نکردند. درست است که شریعتی را مطهری به حسینیه ارشاد تنها برای پنج یا ده شب سخنرانی دعوت کرد. اما آن ماجرا چهار سال طول کشید! وی دانست و توانست آن تریبون را حفظ کند. اما برای شریعتی اینهم به میمنت یک قدرت درونی فوق العاده دیگر، یعنی یک عامل پنجم عملی شد: قدرت خاص سخنوری او. اما این قدرت خاص فقط ترکیب ساده میان فکر و بیان نبود. در نزد شریعتی عنصر اساسی دیگری به این دو عامل جان دادند. وی در واقع بر این دو عامل، یک عامل سوم اضافه کرد: بیان شاعرانه! بنابراین شریعتی ترکیبی بود از: فکر باضافه سخنوری باضافه بیان شاعرانه. گفته اند و بسیاری او را «شاعر» خطاب کرده اند. اما شریعتی شاعر نبود. جان شاعرانه، بیان شاعرانه داشت. نه ذهن و نه بیان او در شعر خلاصه نمی شد. او نظریه پردازی بود از یکسو با بیان علمی، یعنی عقلی و سنجیده، و از سوی دیگر، آمیخته به فضاهای احساسی، یعنی غیراستدلالی و شاعرانه. و همین تضاد شریعتی نیز بود. چرا که شعر متعلق به فضای غیراستدلالی و غیرعقلی است. شعر سامانه و همگونی استدلال عقلی را ندارد. در حالی که شریعتی اندیشه عقلی را گاه با آمیخته های شریعی بیان میکرد. میانیم که هر فکری به سخن نمی آید و گاه از یافتن کلام یا کلمه ناتوان است. هر سخنوری شاعر نیست، و هر شاعری سخنور نیست. در نزد شریعتی اما، آنچه مهم جلوه کرد. ترکیب این سه عامل، یعنی فکر، سخنوری و بیان شاعرانه بود. همین ترکیب غریب و خاص، روحیه استثنایی شریعتی محسوب میشود. اما این استثنایی تضادمند بود.

به این بحث دو نکته دیگر اضافه میکنیم: یکی آنکه شاعرانه بودن بیان شریعتی تنها در شکل و فرم خلاصه نمیشود بلکه بهرمانه فکر تازه او آمد. و آن فکر تازه گویا یک انقلابی بود در اسلامی که می می فهمید و برداشت میکرد. و این ترکیب ویژه برای طرفدارانش جذاب و خیره کننده بود. اما این جذابیت شاعرانه جنبه دومی دارد. و آن اینکه اساساً شعر و بیان شاعرانه در نزد ما ایرانیان پیوند عمیقی با فضای روحی مان دارد. شعر ناگذر از انبیشه (علم و فلسفه) و عمیق و سهل تر از آن در ما راه بازمی کند و ما را تحت تاثیر قرار میدهد. بر این ویژگی دیگران بسیار انگشت گذاشته اند. بی جهت نبود که هگل در بررسی اش از تاریخ شرق، ساختار تمدن ایرانی را برپایه شعر می دانست. بنابراین ویژگی شریعتی نوعی شاعرانه بودن متفکرانه است که با ایرانیان ما پیوند تاریخی می خورد. و این خصوصیت بزرگ دوم شریعتی است که ما عمیقاً بر آن انگشت میگذاریم. مهم آنکه هم در خصوصیت اول یعنی رابطه شغاهی و هم در خصوصیت دوم یعنی بیان شاعرانه، شریعتی ما را با خاطره تاریخی مان پیوند میدهد و یادآور هويت ماست.

اما دومرود خصوصیت دوم در ترکیب شعر و فکر روحانیت ایران نیز میراث غنی به جا گذاشته. شریعتی به آن دلیل که هم مذهبی بود، و هم هر شاعرانه و متفکرانه سخنوری داشت، براتی توانست بر تاریخ چند قرنه روحانیت ایران تکیه زند. بنابراین میتوان دید که در نزد شریعتی، از نظر فرم کار، نوعی ترکیب روشنفکری گری (که اساساً فرآورده غربی است) با میراث روحانیت بهم آمیخته است. چرا که بسیاری از روحانیون سخنرانان برجسته ای بودند. شریعتی روحانی بود خارج از مدار روحانیت.

شاید بتوان گفت که پس از سید جمال الدین اسدآبادی، شریعتی نخستین مدار ارتباطی میان روشنفکران و روحانیت بود.

به لحاظ فرم، شریعتی میراثی واقعی در تاریخ روشنفکری ایران ایجاد نکرد. یعنی کسانی نیامند تا روشها فکری و اهرمهای نفوذی وی را بکارگیرند و چون او عمل کنند. این خود نشان میدهد که تا چه میزان او استثنایی و محصل یک «اتفاق تاریخی» است. تاریخ روشنفکری ما، به واسطه غرور و ناپختگی و عمر اندکش شاید، حتی نتوانست ویژگیهای او را دریابد. فرم را از محتوای، برای یک بار هم که شده، جدا کند. دشمنی فکری و ایدئولوژیک را با کارکرد اجتماعی و تحلیل جامعه شناسانه اشتباه نگردد.

شریعتی حائز خصوصیات خاص همه خلق کنندگان تاریخ بود: فردی استثنایی متعلق به شرایطی استثنایی. اما هیچ امری نشان نمیدهد که اگر یک شرایط «استثنایی» دیگر تولید شده، نظیر شریعتی را باز خواهیم دید. چرا که شریعتی، همچون واقعیتش، حقیقتش، نه دقیقاً درک شد، نه دقیقاً فهمیده شد و نه آنطور «بکار بسته» شد. نه آنکه رهروانش قدرت درک درست او را نداشتند، که خاصیت انبیشه آن است که انبیشه اش تعبیر پذیر است، نه به تمامی درک شنی. چرا که هر خلق کننده ای در ریشه و اساس اقدامش یک هنرمند است. هنرمندان انبیشین و آرا بیان کردن: این بود استثنائیت دکتر علی شریعتی!

«راه آزادی» را آبنونه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنونه را (برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و

برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.

آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France

«راه آزادی» به اینترنت پیوست!

نشریه ما را از این پس می توان زیر آدرس

<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت